



ادبیات درسی

در

نیمه اول مسدده ششم

مؤلف: دکتر اسدالله حبیب

انتشارات پوهنتون کابل

۱۳۶۶

ادبیات دری

در

نیمه اول سده بیستم

بانگرشی

برمسأله دوره بندی در ادبیات دری و مروری
بر چگونگی ادبیات سده های هفدهم، هجدهم و نوزدهم

تألیف: دکتور اسدالله حبیب



پوهنیار ضیاءالدین ضیا

به اتمام

نشر کرده پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل

فهرست عناوین

صفحه

عنوان

الف

کتابی تازه در باره ادبیات معاصر دری

ج

تقریظ

د

پیشگفتار مولف

بخش نخست

۱

نگرشی بر مسأله دوره بندی در تاریخ ادبیات دری

(الف) دوره بندی ادب دری (سده های ۱۷، ۱۸، و ۱۹)

۵

و طرح مسأله در ادبیات معاصر

۵

(ب) دوره بندی که میتوان پیشنهاد کرد

(ج) ادبیات دری در قرن ۱۷ و نیمه قرن ۱۸ ؛

۱۷

(دوره ادامه سبک هندی)

(د) ادبیات دری از آغاز قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸ ؛

۲۰

(۱۶۰۰ م - ۱۷۴۷ م)

(ه) دوره پیدل گرایی یا عصر پیدل ؛

۲۷

(از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹)

(و) دوره جنگنامه سرایی و شعر رزمی ؛

۳۶

(نیمه قرن ۱۹ تا آغاز قرن بیستم)

بخش دوم

روشنگری و ادبیات معاصر دری

۶۵

(الف) نظر کوتاهی بر زمینه های رویش ادبیات نو

۸۱	ب) دوره روشنگری در ادبیات دری
۸۵	ج) محمود طرزی شاعر و روزنامه نگار
۹۶	د) سراج الاخبار و مسأله ادبیات نو
۱۰۶	ه) « ادبیات فنی » و « ادبیات ملی »
۱۱۳	و) بسی پروایی به اشکال شعری قدیم

بخش سوم

ظهور قالب های نو ادبی

۱۱۷	الف) سفرنامه
۱۱۸	ب) شعر منثور
۱۲۳	ج) داستان

بخش چهارم

۱۲۸	سایه یأس بر ادبیات
-----	-------	--------------------

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره

۱۳۶	۱- عبدالرحمن لودین
۱۴۶	۲- عبدالهادی داوی
۱۵۹	۳- عبدالعلی مستغنی

بخش ششم

۱۷۱	سالمهای نبرد داغ نو جو پسی و تقلید
۱۷۶	نتیجه
۱۸۹	فهرست مآخذ

کتابی تازه درباره ادبیات معاصر دری

کتاب «ادبیات معاصر دری» تألیف محترم کا زید ااکادمیسین پوهندوی دکټور اسدالله حبیب را بادقت وموشگافی تمام مطالعه کردم ومواردی را که پرسیدنی دانستم ، از مؤلف پرسیدم وپاسخ قناعت بخش یافتم : این اثر که قسماً در شماره های مجله ادب به نشر رسیده بود وبالآخر به گونه یک اثر مکمل درسی آماده گردیده است ، در واقع نخستین اثر درسی است در باره «ادبیات معاصر دری». این اثر یک کتاب درسی مقتبس از کدام اثر دانشمند داخلی یا خارجی نیست ؛ بل که یک اثر تحقیقی درسی است ، که در روشنایی روشهای جدید علمی در ساحت ادبیات نبشته شده است .

در باره ادبیات زبان دری دانشمندان زیاد همچون استاد فتمید براون ، استاد لزار ، استاد ریپکا ، و استاد دکټور ذبیح الله صفا ، استاد دکټور شفق و استاد فروز انفرو استاد رشید یاسمی ودیگران آثار سودمند ومشرح تألیف کرده اند ؛ اما در باره ادبیات دری افغانستان بالعموم آثار کمتر تألیف شده است ، ازین لحاظ ما به داشتن چنین اثر نیاز مندیم .

این اثر از دید ویژه وبه شیوه جدید دسته بندی وفصل بندی شده است وایجاب میکند که بردوره های مختلف ادبیات معاصر روشنی انداخته شود وبرای فهم دقیق وهمه جانبه جنبش ها ونهضت هایی که در کشور ما پدید آمد ناگزیر باید پیشینه آنها نیز توضیح وتشریح می شد ، تا خواننده در تاریکی وسردرگمی باقی نماند .

مؤلف توضیح کرده اند که چگونه وضع سیاسی وجریانات انتهای بر روند ادبیات وشیره تفکر اثر می اندازد ، وشعر ونبشته جلوه دیگر ولون تازه می یابد . زیرا ادب معنی را تجلی می بخشد ومفهوم ومعنی خوب را بقالب الفاظ نیکو باید آورد .

نمیتوان با الفاظ و کلمات مرده و بی روح به خواننده چیزی القا کرد و نویسند
و مؤلف ناگزیر است که فکر تازه را با لباس جدید و پسندیده در جلوه دیدها قرار
دهد. کا زید ا کادمیسین دکتور حبیب نهضت های سیاسی را که در دوران امیران
مستبد در کشور ما با شکال گونه بظهور می پیوست و بی گمان بر اسلوب
نبشته ها و افکار مردم و با لخصوص دانشمندان و طن ما اثرات ژرفی داشته
است ، خوب بررسی و تشریح میکنند و با ایراد مثالهای خوب و انتخاب اشعار
جالب از آثار آنان تأثیر محتویات این اثر را بر ذهن خواننده
دو بالا و دو چندان می سازد ، و فرا گرفتن درس بدین شیوه سهلتر
و خوشایندتر می شود .

این اثر تنها بر ادبیات زبان دری در عصر ما روشنی نمی افکند ؛ بل که
تاریخ معاصر کشور ما را که بر ادبیات اثر مند بوده است بررسی می نماید . تألیف
این اثر را توسط کا زید ا کادمیسین دکتور حبیب برای محصلان و آرزو مندان
مطالعه « ادبیات » یک کار بسیار پر ثمر مفید میدانم ، تنها دارم
که دنباله این کارها نشود و درباره جوانب دیگر ادبیات ما هم روشنی
افکند . شود و آثاری ازین گونه تألیف گردد .

با نشر این اثر و اثر محترم پوهاند قویم تحت عنوان « ادبیات دری از دوره
های باستانی تا قرن چهارم هجری » و آثار دیگر تحقیقی و درسی که توسط
بخش دری پوهنخی زبان و ادبیات تألیف گردد قدمهای مثبت در راه ارتقاء
ادب و فرهنگ خویش برداریم .

کا زید ا کادمیسین

پوها زنده شاه علی اکبر شهرستانی

رئیس پوهنخی زبان و ادبیات

پوهنتون کابل

تقریظ :

کتاب تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان ، عنوان اثریست که توسط پوهندوی دکتور اسدالله حبیب ، استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات دری بزور نگارش آراسته شده است. کتاب شامل شش بخش به شمول مندرجات ، پیشگفتار و منابع میباشد. برای اثبات مطالب به ماخذ معتبر مراجعه شده و متجوای آن باینش دقیق علمی عیار گردیده که در آن تبویب بخشها ، تسلسل منطقی ، سادگی و روانی جملات و بالاخر کمال استحکام و پختگی جلب توجه میکند. بخش نخست که در آن دوره بندیهای تاریخ ادبیات معاصر دری به اساس تألیفات محققان و دانشمندان افغانستان و خاورشناسان جهان باز تاب یافته است تا قرن نژده از آن به صورت فشرده بحث بعمل آمده است .

بخش دوم و سایر بخشها از ۱۹۰۰ تا ۱۳۴۱/۴۵ را در بر میگیرد که بطور مشخص در زمینه های رویش ادبیات نو ، دوره روشنگری ، ادبیات فنی و ادبیات ملی ، ظهور قالبهای نو ادبی ، پیشاهنگان شعر ایندوره ، سالهای نبرد داغ نوجویی و تقلید ، و سرانجام نتیجه گیری ازین مباحث ارایه شده است ، که در آن ها برجستگی مطالب و موضوعات بخوبی مشهود است . گرچه رسایل نشر شده در زمینه تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان چه در داخل کشور و چه در کشورهای دوست و بیگانه به ملاحظه میرسد؛ اما واقعاً

غالب آنها از دید مادی تاریخ فرهنگ کشور و از جهت تکامل ادبیات نظر به اوضاع اقتصادی و سیاسی بهره‌ی چندانی ندارند. اینجانب ضمن بررسی و مطالعه این کتاب دریافتم که حقا دکتور حبیب در کتاب خود تصویر مشخص از سیر ادبیات معاصر کشور کشیده‌اند و بویژه که با احساس نیاز مند بهای مبرم جامعه ما از نظر علمی، این تصویر را چنان برجسته، محققانه و دانشمندانه کار نموده‌اند که کمتر نظیر آنرا میتوان سراغ نمود نویسنده کتاب که خود از شاعران و نویسندگان مترقی، پیشرو و شناخته شده کشور میباشد با درک عمیق و همه جانبه از خصایص فرهنگی کشور با توانایی نیروی فهم و قلم توانسته‌اند که در زمینه تهیه این اثر ارزشمند ادبی سهم شایسته فرهنگی و جایب ملی خود را ایفا نمایند اینجانب کتاب موصوف را از نظر پژوهش و نگارش به سطح عالی کتاب نویسی ارزیابی کرده و بدینوسیله چاپ حرفی آنرا جدا آرزو میکنم تا باشد که هرچه زودتر چاپ و بدسترس استناد محصلان عزیز و محققان ارجمند ادبی کشور مان و کشورهای دیگر قرار بگیرد.

پوهنوال دکتور محمد افضل بنووال

پیشگفتار

مطالعه ادبیات معاصر درسی با نخستین و بزرگترین مشکل یعنی نبود کتاب در این زمینه مواجه بود و مقاله ها و رساله های کوچکی که تا کنون در این یا آن بخش ادبیات این دوره نگارش یافته اند تصویر کلی درباره وضع ادبی معاصر ارائه کرده نمیتوانند .

برای شناخت قانومندیهای رشد ادبیات معاصر یعنی ادبیات سده جاری که منظور سده بیستم مطابق سالنمای مسیحیت میباشد شناختی کافی از ادبیات دری سده های پیشین داشته باشیم . در این مورد باز مشکل همانا نبود کتاب بود . کتابی که بتواند تصویر ادبیات دری سده های نهم و دهم و هفدهم را روشن سازد .

نگارنده طی پژوهش ویژه گی های ادبیات سده های گذشته ، نخست دوره بندینی را پیشنهاد نمود تا بتوان در چارچوب خصوصیت های هر دوره آشنایی با رویدادها ، رجال ، آثار و روندهای ادبی آن بدست آورد . بی تردید نتیجه کاوشها چنانکه در بخش نخستین این کتاب آمده فشرده و به صورت اجمالی نگارش یافته است ؛ اما عمده ترین نکته ها را که قابل بسط و تفصیل مزید است در آن میتوان یافت این بخش قبلاً زیر عنوان ادبیات معاصر دری بررسیها ، نظریات ، پیشنهادها طی يك سلسله مقاله ها در مجله ادب (سال بیست و چهارم) به چاپ رسیده است ، که بعداً با تعدیلات و تصحیحات لازم و تجدید نظر در این کتاب جاداده شده است .

در این بخش و بخش های دیگر که به ادبیات دری سده بیستم اختصاص دارد آثار محققان داخلی و خارجی مورد تحلیل و داوری قرار گرفته است. در بخش های بعدی کتاب نیز مانند بخش نخستین از شرح و تفصیل غیر لازم موضوعات خود داری شده است و بیشتر تلاش بر به عمل آمده تا بر سمت رشد ادبیات، شرایط و اوضاع و مسایل کلیدی روشنی انداخته شود. در محدوده تحلیل و نتیجه گیری های هر فصل علاقمندان خود میتوانند به تحقیق و مطالعه مزید بپردازند.

در این بخش ها ادبیات معاصر دری تا سالهای جنگ جهانی دوم تحت مطالعه قرار گرفته است. امیدوارم در آینده بتوانم جلد دوم را که شامل بحث بر ادبیات دری بعد از سالهای جنگ خواهد بود آماده سازم.

با همه دقتی که صورت گرفته هنوز کاستی های شاید در کار باشد، که با پژوهش های بعدی دانشمندان رفع خواهد گردید.

در برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان آمده است، که حزب تأمین امکانات رشد علوم طبیعی و اجتماعی را بر مبنای جدیدترین دست آوردهای علم و تکنیک به خاطر ترقی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی وطن محبوب ما از وظایف مبرم می شمارد.

به اتکا به این اصل آرزو مندیم، تا کتاب حاضر در عرصه تحقیقات علمی در ادبیات معاصر افغانستان سودمند به شمار آید و در شناسایی سیمای ادبیات این دوره نقشی ولو اندک ایفا نموده بتواند.

دوکتور اسدالله حبیب

کابل جلدی ۱۳۶۴

بخش نخست

نگرشی بر مسأله دوره بندی در تاریخ

ادبیات دری

کار تحقیق در ادب معاصر دری از همان دشواری آغاز می یابد، که در زمینه گاووش پدیده های ادبی سده های گذشته (۱۷ - ۱۸ - ۱۹) سنگت را محقق می گردد. و آن نبودن دوره بندی پذیرفته شده علمیست که به واسطه ما تعجبت، پهلوی و پهلوانی. در افغانستان شماری کتب تاریخ ادبیات (پوشتر و دری) تألیف یافته است که در آنها به مشکل میتوان بازتاب ووخیه مردم را در آینه ادبیات پیدا کرد و سایر تکامل ادبیات را بروشنی دید و در این خصوص نمیتوان بی اعتنا ماند؛ زیرا که ادبیات را انسانشناسی تعریف کرده اند و از ادبیات افغانستان نیز سوای این نباید منتظر بود. زیاده بر آن ناهمگونی که در طرح و دوره بندی تاریخ های ادبیات هست بر سیمای هر گونه پژوهشی در زمینه ادبی که بر بنای یکی از آنها استوار باشد، مهر شک و تردید میگذارد. از اینجاست که ارزش مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات افغانستان و در پهلوی آن تاریخ ادب دری و بعد طرح مسأله در ادب معاصر دری با اهمیت خاصی جلب توجه مینماید. بنا بر آن ضروری بنداشته می شود

تا این تحقیق را با بحثی در باره دوره بندی تاریخ ادب دری آغاز نمایم .
در سال ۱۹۶۰ مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات دری را پروفسور براگینسکی
نماینده شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مطرح بحث
قرار داد . (۱)

دانشمند موصوف در سر آغاز سخنرانی خود روش های مروج دوره بندی
تاریخ ادبیات دری را بر مبنای آثار محققان شرق و غرب چنین خلاصه نمود:
نخست دوره بندی بر اساس مناطق، چون امین احمد رازی در هفت اقلیم
و لطف علی بیگ آذر در آتشکده، و دیگر بر اساس خانواده های فرمازوا
که بیشتر معنول است و در کتب معروف تاریخ ادبیات (همایی، شفق، صفا)
و در تاریخ ادبیات فارسی پروفسور ادوارد براون و تاریخ ایران و ادبیات
تصوفی کریمسکی دیده میشود و گاهی با تصنیف بر مبنای حوزه های جغرافیایی
می آمیزد، مثلاً در سخن و سخنوران بدیع الزمان فروز انفر، سدیکر تقسیم
شعر را به متقدمان، متوسطان و متأخران، چنانکه در شعر العجم شبلی نعمانی
مراعات شده است. چارم، دوره بندی بهتر که بر سبک ها اتکا دارد و در سبک
شناسی ملك الشعرأ بهار دیده می شود. پنجم، ذکر شعرأ از روی حروف
اول نام یا تخلص که در جمع الفصحأ و ضاقلی هدایت در نظر بوده است .
ششم: دوره بندی از روی انواع یا ژانر های مهم که اثر معروفش

Grundriss der iranischen philologie 1

و عده بی از مؤلفان غوی بی بکار برده اند و انواع آمیخته آن در آثار خاورشناسان
ایتالوی، آلمانی و روسی و غیره

(۱) ای اس براگینسکی در باره مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات دری از مقاله های هیات نمایندگان
اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مسکو، سال (۱۹۶۰)

بر اگینسگی پیشنهاد کرد که در برابر شناخت مروج ادبیات در حلقه های
مشرق شناسان، یعنی شناخت ادبیات چون مجموعه ساده شعر آوزو پسندگان مفهوم
جریان ادبی را با یه نهاد و با تحلیل ادبیات در ترکیب شناختنیش با تاریخ
مردمان سمت های رشد ادبیات را با یه در یافت و تنها با دوره بندی علمی
میتوان درک ماهیت جریان ادبی و شناخت و ارزیابی درست آثار یک شاعر و
نویسنده را میسر ساخت؛ بنا بر آن دانشمند موصوف برای تاریخ
ادبیات در چین دوره بندی را بارمز انکشاف ادبیات سازگار میداند:

۱- ادبیات قدیم که میتوان اوستا و نوشته های سفدی، پهلوی و پارسی را
از آن جمله شمرد.

۲- ادبیات سده های میانه (از قرن ۹ تا ۱۹) که به این بخش ها تقسیم می شود:

- دوره اول سده های میانه (از قرن ۹ تا قرن ۱۵).

- دوره دوم سده های میانه (از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹).

و چون از قرن ۱۶ مسیر رشد ادبیات کشورهای شامل این حوزه از هم جدا می شود
بنا بر آن در تاریخ ادبیات تاجکستان، سده های ۱۵-۱۶-۱۷ را دوره
انکشاف مسایل شهری که ایک یا لوزی پیشهوران را منعکس می سازد و تقویه
«سبک هندی» شناخته شده است.

از قرن ۱۸ تا ۱۹ (بشمول قرن ۱۹) را بنا بر توجه بیشتر شعرا به بیدل دوره
«بیدلیزم» نام میگنارد و در داخل «بیدلیزم» بر مبارزه دوروزند، مترقی و محافظه
کارانه انگشت میگنارد.

برای تثبیت چنین شناختی از ادبیات و چنین دوره بندی، از آن پس مقاله

ها پی در پی در زمینه های دوره بندی ادبیات شرق (۱) رنسانس شرق (۲) به نشر رسیده تا این
برداشت و این طرح را به وسعت همه ادبیات شرق در حلقه بحث خاورشناسان
بگذارد. مقاله های پروفیسور براگینسکی از پشتیبانی محققان صاحب نظر
دیگری برخوردار بود و مسأله رنسانس شرق در شماری از مقاله های دیگر
مورد تحلیل قرار گرفت (۳) تا سرانجام بر اساس بحث ها و نظریات مخالف
و موافق در کتاب دو جلدی «تاریخ ادبیات شرق در سده های میانه»، مؤلفان
اینگونه دوره بندی را اساس کار خود قرار دادند:

- ۱- دوره آغاز ادبیات سده های میانه (از قرن ۷ تا ۱۳).
 - ۲- ادبیات دوره پیش از رنسانس (از قرن ۸ تا قرن ۹).
 - ۳- ادبیات دوره رنسانس (از قرن ۱۰ تا قرن ۱۵).
 - ۴- ادبیات دوره اخیر سده های میانه (از قرن ۱۶ تا اواسط قرن ۱۷). (۴)
- تا اینجا تلاش هایی را که در خصوص دوره بندی علمی تاریخ ادبیات مشترک
مردمان افغانستان، ایران و تاجکستان در سطح جهانی شده است بررسی کردیم.

۱- ای. س. براگینسکی درباره حدود دوره بندی در ادبیات شرق (تیزس ها) در مجموعه مقالات
«مسائل دوره بندی تاریخ ادبیات خاق های شرق» مسکو ۱۹۶۷ و مقاله دیگر از همان محقق محترم
زیر عنوان «یک بار دیگر درباره مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی» و مقاله دیگری که
با اشتراک پروفیسور بالدیروف نوشته شده وزیر عنوان «نظری درباره دوره بندی ادبیات کلاسیک
فارسی و تاجیکی» در همان مجموعه به چاپ رسیده است.

۲- ای. س. براگینسکی درباره تاریخ رنسانس و مقاله «آیا رنسانس در شرق ممکن است» در
مجموعه مقالات «مسائل نظری ادبیات شرق» مسکو ۱۹۶۹.

۳- رجوع شود به مقاله چهارتن خاورشناس معروف شوروی: بارولینه. پائفسکویه و یوزد یوه
«در باره بعضی مسائل مشترک رنسانس در ادبیات شرق» و مقاله «در باره بعضی تمایلات رنسانس
در ادبیات ترک» در همان کتاب.

۴- ادبیات شرق در سده های میانه. مجلد دوم. پوهنتون مسکو. ۱۹۷۰.

برمیگردیم به ادبیات افغانستان در قرن ۱۷ و مخصوصاً نیمه قرن ۱۸ که با تشکیل دولت مستقل افغانستان به همت احمد شاه بابا (۱۷۴۷ تا ۱۷۷۳) ادبیات راه خود را میگیرد و شکل ملی را اختیار می کند و باید با خصوصیات تکامل درونی و اثرگذاری و اثر پذیری آن در برابر ادبیات و حوادث سیاسی کشور های همسایه و دنیا مطالعه شود.

الف) دوره بندی ادب دری سده های ۱۷ - ۱۸ و ۱۹ و طرح

مسئله در ادبیات معاصر

پیش از ابراز نظر درین زمینه، دوره بندی تاریخ ادبیات دری را از (قرن ۱۶ تا ۲۰) در آثار محققان افغانستان و کشور های خارج مطالعه و ارزیابی میکنیم.

در افغانستان نخستین تاریخ ادبیات را گروه دانشمندان: احمد علی کهزاد، علی احمد نعیمی، علی محمد زهما، میر غلام محمد غبار و محمد ابراهیم صفا نوشتند، (۱) در کتاب مذکور تاریخ ادبیات افغانستان به پنج دوره تقسیم می شود:

دوره اول - از قدیمترین زمانه ها تا ظهور دین مقدس اسلام.

دوره دوم - از ظهور دین مقدس اسلام تا تهاجم تاتار.

دوره سوم - از حمله چنگیز تا سقوط سلسله تیموری در افغانستان.

دوره چهارم و پنجم - که در این بخش مخصوصاً مورد نظر ما است. نخستین از سقوط بدیع الزمان میرزا تا ظهور محمد زایی ها و دومین از ظهور محمد زایی ها تا مالهای مقارن تألیف کتاب محدود میشود. در این دوره بندی اگرچه ظاهر آ رسم توجه به خاندانهای حکمروا (غزنویان، سلجوقیان

۱- کهزاد و دیگران. تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسها، کابل: ۱۳۳۰ -

و غیره) شکسته است؛ اما در جزئیات از آن با پیگیری اطاعت می شود و زیاده بر آن رسم دسته بندی شعرأ به حوزه های جغرافیایی نیز بکار رفته است؛ مثلاً دوره چهارم، چنین تصنیف میشود مقدمه، فصل اول - شعرأ و فضلاء در قرن دهم در بلخ و بدخشان و هرات. شعرای کابل در قرن دهم. فصل دوم - شعرای قرن ۱۱ در هرات، قندهار، کابل. فصل سوم - قرن ۱۲ و ۱۳ بلخ و بدخشان هرات، قندهار و کابل. چنانکه دیده می شود روش دوره بندی بر اساس قرن ها که در بعضی از کتب تاریخ ادبیات بکار رفته است نیز در این اثر مورد توجه قرار گرفته است. قابل یاد آور است که هیچگونه تقسیم و تویب دوره معاصر در کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان برای صفوف ۱۲» ضرور پنداشته نشده است.

تنها بصورت ضمنی اشاره میکنیم که در کتاب مذکور زیر عنوان ادبیات، از مؤرخان، علما و دانشمندان و حتی خوشنویسان و نقاشان بحث می شود که از نظر ما پذیرفتنی نمی باشد.

انجمن آریانا دایرة المعارف نیز در کتاب افغانستان که در ۱۳۳۴ نشر کرده است، بخشی را به تاریخ ادبیات افغانستان اختصاص داده است در آن کتاب بخش ادبیات افغانستان در ادوار قدیمه را احمد عالی کهزاد و نخستین سخنسرایان فارسی را تا ابوالفرج سکزی، دکتر احمد جاوید و از ابوالفرج به بعد را محمد حسین بهروز نوشته است. چون اساس دوره بندی آن، خانواده های فرما نرواست و در این خصوص تازگی ندارد، بحث بیشتر بر آن ضروری نمیشد. (۱) در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی محمد حیدر ژوبل استاد تاریخ ادبیات فاکولته ادبیات کتابی به نام «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف نموده (۲) چون روش

(۱) «افغانستان - انجمن آریانا دایرة المعارف، سال ۱۳۳۴.

(۲) «م. ح. ژوبل. تاریخ ادبیات افغانستان، سال ۱۳۳۶.

دوره بندی ژوبل و یا با بیان دقیقتر بهره بندی کتاب، نما پا نگر بر خوردی ما کمتر با ادبیات است، بررسی گسترده آن از نگاه هدف این تحقیق مفید خواهد بود.

کتاب ژوبل به دو بخش عمده تقسیم می شود :

۱- ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره ها تا ظهور اسلام ، که بیشتر شامل مطالبی در باره زبانهاست .

۲- تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام که چنین تقسیم شده است .

دوره اول- از قدیمترین زمانها تا سال ۲۱ هجری .

دوره دوم - از سال ۲۱ هجری به بعد .

دوره دوم تقسیم میشود به :

الف - دوره حکمروایی عرب از سال ۲۱ تا ۲۰۵ هـ

ب - آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری .

در بخش (ب) از دوره ظاهریان (۲۰۵ - ۲۵۹ هجری) و صفاریان سیستان

(۲۴۵ - ۲۶۹۰) بحث می شود . یعنی همان دوره بندی معمول که خواننده

های فرمانروا اساس آن است، مراعات شده است .

فصل سوم - شامل دوره مشنوی سرایی و قصیده و تکامل شاهنامه نگاری که

شامل این مباحث می شود :

الف - دوره سامانیان بلخی و ترقیات ادب دری (۲۶۱ - ۳۸۹)

ب - نخستین دوره ارتقای زبان و ادب دری (عصر و ه کی) .

ج - حماسه سرایی یا شعر رزمی و تکامل آن (دقیقی و فردوسی)

فصل چهارم - جنبش قصیده سرایی و تکامل آن (دوره عنصری و فرخی) که

این فصل نیز به دو حصه تقسیم می شود، بدین صورت :

الف - دوره غزنویان و اوج قصیده سرایی (۳۸۹ - ۵۸۳ هـ) .

ب- دوره سلجوقیان ، خوارزمشاهیان ، غوریان هرات و با میان (۴۳۲) -

۰ (۸۶۲۸)

ج- داستا نسرایان عشقی و رباعی سرایی

فصل پنجم - جنبش تصوف و تکامل مشنویهای عرفانی . این فصل

شامل این اجزاست :

الف - حدیقه سنایی ، تهذیب شعر تصوفی .

ب- منطق الطیر عطار مبنای سمبولیزم (رمزگرایی) .

ج- مشنوی مولوی شاه کار عرفانی .

د- تکامل نثر تصوفی .

ه- ادب اخلاقی دوره مغول (۶۲۸-۷۷۱) .

فصل ششم - رنسانس افغانستان یا دور جامی و بهزاد که چنین تقسیم می شود :

الف - رنسانس شرق ، دوره تیموریان هرات (۷۷۰-۸۰۷ هجری) .

ب - جامی و دامنه داستان سرایان عشقی

ج - جنبش تاریخ نویسی و میر خوند .

فصل هفتم - جنبش غزل سرایی و عصر بیدل که حاوی ابن حنا و ابن فرعیست :

الف - ترقی غزل و سبک هند .

ب - بیدل و تأثیر سبک وی در ادبیات ما .

ج - ادبیات در عصر درانی ها .

به نیکویی پدید است که ژوبل در نوشتن تاریخ ادبیات به جریان ها و

انواع و پدید آیی قالب های تازه ادبی و سیر و تکامل آنها نظر دارد تا خواننده

را از آن طریق به سیر تکامل ادبیات آشنا سازد .

البته این عقیده خود تا حدی مزاور نا پیدا است؛ مگر نقص کار ژوبل در آنست که، مثلاً گاه بحث از آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری و هیچ نوع یا جریان ادبی تازه نیافته، ناگزیر بر رسی خود را به رسیدن خانواده ظاهری و صفاری سیستان به قدرت سیاسی گره میزند. در فصل سوم که از اساسگذاری مشوی سرایی و قصیده سرایی و تکامل شاهنامه نگاری سخن میگوید، چون مشخصه‌ها تصویرهایی از رودکی، دقیقی و فردوسی می‌کشد؛ اما دوباره برمی‌گردد به آغاز دوره غزنوی و از جنبش قصیده سرایی بحث می‌کند و باز منت گرایان دوره خوارزمشاهیان غوریان هرات و با میان راه عنوان قرار میدهد و گاه هیکه در فصل هشتم از رنسانس صحبت می‌کند تا بر ابری فصل‌ها به خوبی روشن می‌شود. بدین توضیح که رنسانس با مفهوم وسیع آن در کنار حماسه که نوع ادبیست و قصیده که قالب ادبیست مثلاً دوره سلجوقی که چند سال فرمانروایی خانواده بیست که تأثیر مشخص بر مسیر با زندگی ادبیات می‌تواند داشته باشد و می‌تواند نداشته باشد، گذاشته می‌شود. این تصویر کاملاً فریبنده است که با زنگرشی ژرفتر از آنسوی بحث پدید آمده‌های گوناگون ادبی همان دوره بندی مروج یعنی دوره بندی بر اساس خانواده‌های حاکم را در کتاب ژوبل می‌توان تشخیص داد گذشته از همه باز هم بصورت ضمنی باید یاد آور شد که بیان جنبش تاریخ‌نویسی که در فصل ششم آمده، در تاریخ ادبیات به عقیده ما، وردی ندارد. فصل آخر کتاب (فصل هشتم) به ادبیات معاصر اختصاص یافته است که زیر عنوان دوره تجدید ادبی و جنبش نثر نویسی امروز، در دو بخش مطالعه می‌شوند:

۱- از ۱۲۵۴ - ۱۲۹۷ (پیش از استقلال) .

۲- دوره بعد از استقلال .

هرگاه مسأله دوره بندی را کنار بگذاریم، «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف ژوبل در میان کتبی که در زمینه تاریخ ادبیات در افغانستان نگارش یافته است، از لحاظ دقت مباحث و عمق تحلیل و تحقیق کم نظیر است.

در باره ادبیات معاصر افغانستان نخستین رساله را نیز ژوبل نوشت. «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» (۱) از همان مؤلف در واقع سخنرانی او در باره ادبیات دری از کهنترین زمانه ها تا قرن بیستم، فشرده بی از کتاب «تاریخ ادبیات» اوست که تبویب و دوره بندی را در آن بررسی کردیم با علاوه فصل آخرین از همان اثر، و حالا مبحث ادبیات معاصر دری را در رساله «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» ارزیابی مینمایم.

چنانکه دیدیم ژوبل در «تاریخ ادبیات» خود آغاز دوره معاصر را سال ۱۲۵۴ میداند که معلوم نیست چرا مبدأ قرار گرفته است؛ و اما در رساله «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» مبدأ را حذف مینماید و می نویسد: تا ۱۹۲۸ و بعد از آن، با وصف آنکه در رساله مذکور، ژوبل آغاز ادبیات معاصر را نشر «سراج الاخبار» مینویسد؛ اما زیر تأثیر «تاریخ ادبیات خود» که آغاز را به حکومت رسیدن خانواده محمدزائی دانسته بود، از اصلاحات امیر شیرعلیخان بحث میراند و پیوسته بان از حماسه سرایی زمان جنگ اول و دوم افغان و انگلیس حکایت می کند، پس از آن به زعم ژوبل دوره بازگشت (به سبک) های قدیم میرسد (بخش چهارم) و سپس از نثر نویسی و جنبش آزاد بخواهی سخن می گوید (بخش پنجم) و بعد به دوره پس از استقلال میپردازد.

با پدید آمدن آورشده که ژوبل در بررسی ادب معاصر افغانستان، روزنامه نگاری و حتی تدوین نظامنامه و قانوننامه ها را در حلقه بحث می کشاند که قابل تأمل است.

(۱) م. ح. ژوبل. نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان. کابل ۱۳۳۷.

نکات مهمی که در مورد کار ژوبل در ادب معاصر افغانستان قابل تردید به نظر می آید، البته با فرو گذاشت جزئیات، یکی آغاز ادبیات دوره معاصر را با آغاز فرمانروایی خانواده محمدزائی یکی دانستن است و دیگری دوره بی را بنام بازگشت به سبک های قدیم مشخص ساختن. به عقیده ما در مورد اول، ژوبل (در تاریخ ادبیات خود) بدون مناسبت آغاز دوره ادبی را با آغاز حکومت خانواده بی گره میزند که در رساله نگاهی به ادبیات معاصر تصحیح کرده است (۱). در مورد دوم در تاریخ ادبیات معاصر افغانستان هیچ دوره بیکه با بازگشت به سبک های قدیم مشخص شود وجود ندارد؛ بلکه آنچه وجود دارد نبرد پیگیر کهنه گرایی و تقلید است، با جنبش های نو.

نمایندگان کهنه گرایی (و بازگشت) در دوره بی زندگی می کنند که جنبش حماسه سرایی در ادبیات، مبارزات آزادی خواهانه نمایندگان مردم را همراهی مینماید. بنا بر آن پیکار این دو گونه طرز تفکر خصوصیت آن دوره است و جریانی که روحیه مردم را منعکس می سازد حماسه سراییست که دوره مذکور با بدبا آن مشخص شود.

در سال ۱۳۴۰ رساله (سیر ادب در افغانستان) بچاپ رسید (۲) مؤلف رساله مذکور، مانند ژوبل ادبیات معاصر افغانستان را به دو دوره، پیش از استقلال و پس از حصول استقلال تقسیم میکند. در رساله سیر ادب در افغانستان شعر (و ادبا) از روی آثارشان به سبک خراسانی، سبک آمیخته و سبک جدید تصنیف می شوند در بخش دوم (ادبا و نویسندگان) به نویسندگان ادبی، اجتماعی، سیاسی، نویسندگان تاریخی، علمی، فلسفی و اسلوب تازه دسته بندی می گردند.

(۱) همانجا ص ۱۵.

(۲) - سیر ادب در افغانستان - کابل حمل ۱۳۴۰ ش

نویسنده محترم رساله مذکور مقاله‌های سیاسی، اجتماعی و کتب تاریخی
علمی و فلسفی را از جمله آثار ادبی می‌داند و تاریخ ادبیات را چون مجموعه
ساده شعر او نویسنده‌گان می‌پندارد که بهر طوری می‌توان تقسیم کرد، اما با درود
نکته، نمیتوان موافق بود.

در خارج کشور کوشش دوره بنده تاریخ ادب افغانستان و از آن جمله
ادبیات معاصر توسط گراسیمو و گیرس دانشمندان شوروی در سال ۱۹۶۳
در رساله «ادبیات افغانستان» به عمل آمده است. (۱) در رساله مذکور ادبیات
معاصر افغانستان چنین دوره بندی میشود:

— نخستین گامهای ادبیات نو (آغاز قرن بیست).

— نخستین سالهای آزادی (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹).

— مرحله استواری ادبیات نو (۱۹۲۹-۱۹۳۹).

— ادبیات روشنگری سالهای بعد از جنگ جهانی دوم.

— ادبیات ملی و میهن پرستانه سالهای پنجاه.

— ادبیات روزگار ما.

در این تقسیم ادبیات پشتو دری هر دو در نظر بوده، توجه بیشتر مؤلفان
به ادبیات پشتو منی باشد که از نگاه خصوصیات ادب معاصر دری هر گاه قرار
باشد جدا گانه مطالعه شود؛ حرفهای در باره دوره بنده مذکور هست،
مخصوصاً تقسیم دوره معاصر به دوره های ده ساله از نظر ما تا حدی قابل
تأمل است.

(۱) گراسیمو و گک. گیرس. ادبیات افغانستان، مسکو: ۱۹۶۳، (بازبان روسی).

در رساله تاریخ مختصراً ادبیات ایران، افغانستان و ترکیه، که مجموعه
دوره‌های سه دوره تعلیمی فاکولته شرقی لنینگراد است. ادبیات افغانستان به
امس قرن‌ها دوره بندی شده است. رچکروا نویسنده آن فصل بحث خود را
از قرن ۱۶ (شهر فیودالی سده های میانه) آغاز مینماید و از پایه گزاری دولت
درانی، ادبیات افغانستان را به قرن های ۱۸-۱۹ و ادبیات تازه تر (قرن بیستم)
تقسیم مینماید. در این رساله نیز به ادبیات دری کمتر التفات شده است.

دوره بندی از روی قرن‌ها در تحقیقات دانشمندان اروپای غربی نیز سابقه
دارد: هوگگ ژان دود یا نوس فرانسوی در شماره ۳۱ مجله *Orient* در سال
۱۹۶۴ مقاله یی زیر عنوان « ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰ » به چاپ
رساند (۱) طوری که از عنوان مقاله برمی آید، نویسنده ادبیات افغانستان را
(ادبیات دری را) در این دو دوره کاملاً فشرده مطالعه میکند.

جورج گراسمک امریکایی در کتاب افغانستان زیر عنوان «نگاهی به
ادبیات افغانستان» ادبیات معاصر دری را نیز از زیبایی میکند اما به هیچگونه
دوره بندی متوسل نمی شود. (۲)

در کتاب لویی دو پری امریکایی که به نام «افغانستان» در سال ۱۹۷۳ در
پرنتون نیوجرسی چاپ شده، فصلی به زبانها و ادبیات افغانستان تخصیص
یافته است (۳) مؤلف در فصل مذکور از قدیمترین آثار ادبی آغاز سخن میکند

۱- هوگگ ژان دود یا نوس. ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰ به ترجمه دری

آقای شاه علی اکبر شهرستانی در مجله ادب شماره های سوم و چهارم سال ۱۳۵۳.

2- Grassmuck, George, et al (eds) Afghanistan.

Some New Approaches, Ann Arbor. The University press, 1969.

3- Louis Dup ree, Afghanistan, Prinston University Press,
Prinston New Jersey, 1973.

وقتا زمان معاصر میرسد و از شعرا و نویسندگان قرن بیست فقط با ذکر نام اکتفا می‌ورزد، بحث و پوری درین زمینه آنقدر فشرده و سطحیست که اشتباهاتی مانند ذکر میرزا مهدی القادر بیدل (متولد در ۱۶۴۴ و متوفی در ۲۱-۱۷۲۰) در شمار شعرای قرن بیستم افغانستان در آن رخ داده است (۱) در کاربرد و پوری با تمق زیاد میتوان استخوان بندی دوره های غزنی، سلجوقی و مغول را تشخیص داد و دوره های بعدی سوز قرنها (۱۷-۱۸-۱۹ و ۲۰) در زمینه گفتار او آشکار می شود.

در کتاب «تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران» نوشته پروفسور عباس مهرین شوشتری که در سال ۱۳۵۲ شمسی (۱۹۷۴ م) در ایران به چاپ رسید است (۲) ادب و شعرای افغانستان به دو نوع تقسیم می شود: متقدمین و متأخرین بحث شعرای متأخر که با استفاده از جلد سوم آریانا-دایرة المعارف)) نوشته شده از تیمور شاه درانی آغاز می شود و تعدادی از شعرای معاصر افغانستان را بروش تذکره نگاری قدیم معرفی مینماید. پروفسور شوشتری زحمت بیشتر را بخود روا نداشته و با چند سطر زندگینامه و چند بیت شعر از هوشاعر اکتفا کرده است. و اشتباهات چون شاه اشرف را خواهرزاده محمود هوتک پنداشتن (ص ۲۳۵) و زندگینامه محمود طرزی را به پدرش غلام محمد طرزی و شرح حال پدر را به پسر بستن و در پهلوی آن از شیر احمد ملک لشعرای دربار را میرحبیب الله و قنیل یکباره به عبدالرحمن پژواک گذشتن و میر محمدعلی آزاد، محمدانور بسمل، عبدالغفور ندیم، سردار محمد عزیز و هیدالعلی مستغنی شاعر نامدار و ره روشننگری افغانستان و قاری عبدالله

(۱) همان اثر ص، (۹۲)

(۲) عباس مهرین شوشتری زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، چاپخانه

فردوسی ایران، ۱۳۵۲.

ملك الشعراء و استاد بيتاب ملك الشعراء وده ها تن ديگر را از قلم اندياختن و از شعرای روزگار ما تنها از دو تن نام بردن همه دليل آن است که اين بخش کتاب باشتاب زياد نوشته شده است .

بررسی آثار در باره تاريخ ادبيات افغانستان بيانگر آنست که ادبيات دري پس از قرن ۱۶ طور لازم و کافی مطالعه نشده است و تا هنوز تصويری مشخص از راه حرکت آن در پهنه تاريخ در هيچ اثری چه در خارج و چه در داخل کشور ديده نمی شود. بنا بر آن کار بالای دوره بندي ادبيات دهی در اين سه قرن و بعد از آن مطالعه و شناخت هر دوره بذات خود ارزش و اهميت زيادی دارد. و برای کسیکه در ادب معاصر دري تحقيق مينمايد نیز شناخت وضع ادبيات در اين برش تاريخ شرط نخستين و حتمیست .

دوره بندي تاريخ ادب دري از قرن ۱۶ به بعد بايد بر مبنای چنان رویداد های سياسی و اجتماعی صورت گیرد که بر استی چرخشی در روند تکامل ادبيات آورده باشد و در طرح چنان دوره بندي، چنانکه پيش از اين گفته ايم، بايد تاريخ ادبيات چون جریانی در نظر گرفته شود تاثير ادبيات بر اجتماع و اثرات اجتماعی بر ادبيات از نظر نيفتد و پیوند ادبيات ملی با ادبيات کشور های همسایه و جهان فراموش نشود. عقیده نگارنده چنان نیست که سياست و اقتصاد در هر گام جهت ادبيات را تعيين مينمايد؛ اما تحولات مهم در تاريخ ادبيات خواه خواه انگیزه سياسی و اقتصادی دارد.

ب) دوره بنديکه ميتوان پیشنهاد کرد

۱- قرن ۱۷ تا نيمة قرن ۱۸، ادامه سبک هندي که با بيان گسترده تر اين دوره بنا بر شرایط خاص سياسی و اقتصادی بارواج تصوف و شعر صوفیانه مشخص شده ميتواند .

۲- از نیمه قرن ۱۸ (تشکیل دولت درانی) تا نیمه قرن ۱۹ (قیام ملی سال ۱۸۴۱ هجری) متجاوزین بر تانوی) دوره بیدل گراپیست که در زمینه رواج سبک هندی و تصوف به اندیشه های عرفانی بیدل توجه بهر شده است و در حلقه های ادبی اشعار بیدل شرح و تحلیل میشده شعرا به پیروی از غزلهای عرفانی او غزل می گفته اند.

۳- از نیمه قرن ۱۹ تا آغاز قرن بیست دوره جنگنامه سرایی و اشعار رزمیست. درین دوره جنبش حماسه سرایی و آزاد پخواهی در ادبیات طوری تا اوایل قرن بیستم ادامه مییابد که کهنه گراییی به شکل تقلید از قدما و در مرکز آن توجه به بیدل در فضای دربارها و در میان شعرای نماینده قشر های بالایی جامعه همراه و در پیکار با آن تا دوره های بعد میماند و پایداری میکند.

۴- ادبیات قرن بیستم (دوره روشنگری) از آغاز قرن بیستم با نشر سراج الاخبار در سال ۱۹۱۱ آغاز می شود.

ادبیات دوره روشنگری و ادبیات قرن بیستم را در مجموع بنا بر رویداد های داخلی و حوادث جهانی و اصل ها یکه معضله خاصی را در زمانهای مختلف در دستور روز قرار داده است و با انعکاس یافتن آن معضله ها در آثار ادبی جهت بالندگی ادبیات را مشخص کرده است، به دوره های ده ساله میتوان تقسیم کرد.

طرح دوره بندی پیشنها شده شاید پرسش های زیادی را در ذهن بیدار کننده برای اینکه این طرح از گنگی نجات یافته باشد، لازم می افتد تا وضع ادبی افغانستان در هر یکی از دوره های مذکور بیشتر تحلیل شود و جوانب مسأله روشتر گردد.

تا قرن ۱۷ ادبیات دری مرز فرآختری دارد و در دوره های مختلف تاریخ میزان آمیزش عناصر فرهنگی آن گوناگونست و تنها پس از سده هفدهم میتوانیم آنرا با ابعاد مختلفش در قالب مشخصات ملی تصور کنیم.

ج) ادبیات دری در قرن ۱۷ و نیمه قرن ۱۸ دوره ادامه

• سبک • هندی

در قرن هفدهم خاکهای افغانستان پیوسته زیر انخت و تاز حکمرانی گورگان زبان هند و صفویه ایران قرار داشت. ست بازیهای قدرت های همسایه قبایل مختلف را در مرز کشور ما برای بنا گذاری دولت مرکزی و آزاد بر انگیزت قیام میرویس هوتک در برابر بیداد گر گین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان بود. پس از مرگ این بزرگمرد تاریخ در سال ۱۷۱۶ پیشوایی جنبش بدست شاه عبدالعزیز برادرش افتاد. که او هم توسط محمود برادرزاده اش کشته شد و محمود در اشرف به خوانخواهی پدر به قتل رساند. تمام دوره فرآختروایی خانواده غلزایی تا اشرف آخرین شاه این خانواده که در جنگ با رادرا فشار کشته شد در زد و خورد برای گسترش قلمرو سپری شه.

تنها در نیمه سده هژده یعنی در سال ۱۷۴۷ دولت مستقل درانی به پامردی احمد شاه ابدالی بنا یافت.

شاعر قرن ۱۷ و ۱۸ خاکهای افغانستان در زمینه پیوند های قبیای میروید که هنوز ویرانه های نظام بردگی در آن باقی بود. جنگ ها اقتصاد را حتی ابتدائی را بر هم میزد و شهرهای بزرگ چون هرات، قندهار و کابل با هر هجوم و لشکر کشی ها تاراج می شد. بار جنگ ها بدوش کشاورزان سنگینی توان فرسادی و خرج اصلی لشکر کشی ها را آنها می پرداختند.

در مدرسه ها حلقه درس تنگ و در خانقاه ها مجال ذکر اندک بود. فشار جنگ ها و فقر باعث آن می گردید که زیر سایه تصوف که نیروی اجتماعی

بود، مردم به تصوف روی آوردند و بنا بر آن بیشتر شاعران این دوره اهل سلوک و دو پیش‌اند. صاحب آثاری در تصوف اسلامی مانند -ولانا شاه محمد ابوالمجد متخلص به شاه که در سال ۱۶۶۱ وفات یافته است. وی در زمان شاه جهان در کشمیر زندگی میکرد و شاه جهان و داراشکوه اراک تمیزش بودند. صاحب چند مثنویست و تفسیری از او مانده که در هندیه (تفسیر ارگک شاهی) معروف است و دیوانش پنجاه هزار بیت دارد. (۱)

وخلیله ابراهیم فرخاری متوفی در سال ۱۷۴۷ که شش هزار بیت مثنوی داشته است و شرحی بر نکات شاه نعمت‌الله ولی نوشته است (۲) و سعدالدین احمد انصاری مشهور به حاجی صاحب پا یمنار که در ده یحیای کابل زاده شد و همانجا زندگی میکرد و از آثار مشهورش شور عشق، شورش عشق، جوش عشق، رموز عشق و ساز عشق، نیرنگ عشق، فرهنگ عشق، آهنگ عشق، یمن الایمان، کشف المحقق را میتوان نام برد. سعدالدین احمد انصاری سفری به حج کرد و در سال ۱۷۵۷ به وطن بازگشت و بارها در طریقه غوثیه پرداخت. (۳)

آشنایی او با عجمی کشور ما دلیل آن شد که شماری از شعر برای کسب دانش‌تن به غربت دادند؛ مانند میرغیاث‌الدین غیاثی که در حصار کچرم بدخشان تولد یافت، برای فرا گرفتن دانش به هند سفر کرد و در عهد محمد شاه گورگانی در هند میزیست و در سر هند در پادشاه غلام محمد معصوم معروف به معصوم ثانی گردید و پس از زمانی دوباره به وطن آمد و در سال ۱۷۶۷ - ۶۸ در فیض آباد وفات یافت. (۴) تعدادی دیگر به دربار های هند و ایران و آسیای میانه روی

(۱) رضاقلی هدایت، ریاض العارفین، ص ۱۵۲.

(۲) عبدالحکیم رستانی، چراغ انجمن ص ۸۵ و رضاقلی هدایت همان اثر ص ۶۶.

(۳) محمد حیدر ذوبیل تاریخ ادبیات افغانستان ص ۱۳۸.

(۴) نخته، پادی از رفتگان، ۱۳۲۲ ص ۸۸ تا ۹۰.

آوردند، مانند ملا نظمی بدخشی که در ماوراء النهر ملك الشعراي دربار ندر
محمدخان (۱۶۴۰ - ۱۶۴۷) گردید و حکیم لایق بلخی، ملا یگانة بلخی و ملا
مفید بلخی به دربار امام قلیخان (۱۶۰۸ - ۱۶۴۰) میبوده اند. (۱)

و میر چوچک علمی از سرپل بلخ: قرار نگارش محمود کتابدار در بحر الاسرار -
ملك الشعراي دربار عبدا لمؤمن خان شیبانی بود (۱۵۹۹ - ۱۵۹۸) و در اوایل
جلوس امام قلیخان و فات یافت. ملا مبرک بلخی چهار سال در اصفهان زیست و شاه
عباس ماضی توجه زیادی به حالش داشت. (۲) و همان پادشاه در سال ۱۶۲۱ که به
هرات آمد شعر فصیحی هروی را پسندید و او را با خود به مازندران برد و شماری
از شعرای قرن ۱۷ مانند: میر محمد هاشم بدخشی مولانا و فایبی هراتی؛ و نالای
بهزاد، کابلی و جهی هروی؛ مولانا و امق بلخی تحت حمایت عبدالرحیم خان خانان
(متوفی در سال ۱۶۲۹) در هند میزبانی کردند. (۳)

فراقی کابلی که در ریاض الشعرا و ردایف الاشعار فطری هروی ذکرش
رفته است. به طبابت نیز دست داشت و به قول ریاض الشعرا در خدمت رستم میرزا
بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل که از ابران برآمده و در هند اقامت گزین شده
بود بسر میبرد. (۴)

در چنان اوضاع و احوال سخنورانیکه در کشور پایداری کردند نیز بیشترشان
صوفی و اهل سلوک بودند و شعر سبک هندی را برای بیان احساسات سر
گرفته خود سازگار می یافتند.

(میرزا صالح شهادت) که در سنگ چارک تراند یافت تمام زندگیش را در
شیرخان بسر برد و در سال ۱۷۳۷ در همانجا وفات یافت و به خاک سپرده شده.

(۱) تذکره نصرآبادی صفحه ۲۲۰ - ۲۲۱.

(۲) همانجا ص ۱۶۵ تا ۱۶۶.

(۳) رجوع شود به تذکره نصرآبادی.

(۴) افغانستان - اربانا دایرة المعارف. سال ۳۲۲ و ص ۲۷۳.

و میرزا محمد ارشد که در سال ۱۶۱۶ در برنا با هرات تولد یافت (۱) پیرو سبک هند بود؛ و سوای این ها از حافظ مزاری که مجاور آرا مگاه خواجه عبداللہ انصاری بود؛ خواجه حسن قندهاری؛ میرحمیدی سیستانی که شاعری مجذوب بود و سرو پا برهنه می گشت و مولانا سلامی که در هرات ابریشم کاری میکرد و آشفته کابلی که در سال ۱۷۵۸ به مرض جنون در گذشت؛ میتوان نام برد.

د) ادبیات دری از آغاز قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸

(از ۱۶۰۰ تا ۱۷۴۷ م)

از اوایل قرن ۱۶ تا نیمه قرن ۱۸ تجزیه خالکهای افغانستان ادامه می یابد در دوام لشکر کشی هرات، قندهار، و مشهد زیر فرمان صفوی ها می رود و کابل و مضافات آن به نام صوبه کابل جزو قلمرو امپراتوری مغول هند میگردد و بر بلخ و بدخشان شیبانی ها تسلط می شوند.

با از میان رفتن حکومت مرکزی و تجزیه کشور وضع اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی افغانستان دستخوش بحران سختی گردید. زراعت، آبیاری و صنایع ملی متلاشی شد. از جانب دولتهای اشغالگر عواید گمرکی و مالیات سنگین بر خلاق های ما تحمیل گردید و موازی با بهره برداری از نعم مادی زمین های اشغال شده بی توجهی زیاد در مورد حقوق انسانی مردم صورت میگرفت. مدارس، کتابخانه ها و مؤسسات خیریه با توقفات آنها از بین رفت. بهترین چراگاهها برای ستوران سپاه بیگانه اختصاص داشت و بهترین کشتزارها در جنگ ها لنگد مال شد.

در این مرحله دشوار برای مردم افغانستان، در هند در دربار امپراتوری - مغول مخصوصاً از اوسط قرن ۱۶ ادبیات دری به درخشش چشم گیری رسیده.

بود و حتی منازل خاکیها و نواب های بزرگ، محل تجمع سخنوران و هلاقمندان ادبیات دری بود. در آن تحرک عظیم ادبی در پهلوئ شعرای هندی کسان دیگری نیز قرار داشتند که زادگاهشان افغانستان بود. استاد غبار از شعرای افغانستان که به هند رفته اقامت گزین شده بود زند از آتش قندهاری، ارزانی، امانی کابلی، الله یار بلخی، بیگسی غزنوی، جهانگیر هروی، تاش محمد قندزی، نیازی بدخشی، میر فخرالدین میمنگی، کمالی شبرغانی، میرک هروی و غیره چهل تن را نام میبرد. (۱) آثار شعرای مذکور در انکشاف ادبیات ملل هند تأثیر شایسته داشت و در پهلوئ آن شعر دری از مواد فرهنگ هندی غنا یافت و رنگین گردید.

فرار از زادبوم بنا بر سبب های مختلفی از سده ۱۶ آغاز یافت. بیشتر شعرای قرن شانزدهم بدخشان به هند سفر کردند و علت آن یکی آنها جم فیودالهای شیپانی و هشرخانی به آن منطقه بود که اکثر سخنوران استیلای بیگانه را تحمل نتوانسته، به سوی هند که نسبت به دیگر مراکز نزدیکتر بود، فراری شدند. علت دیگر عزیمت شعرای قرن شانزدهم به هند آن بود که امپراتوران مغول هندو مخصوصاً اکبر در سده مذکور نسبت به شیپانی ها و هشرخانی ها به پشتیبانی ادب دری و دلجویی شعرا که برای آرایش دربار و افزایش شهرت امپراتوری لازم، بود بیشتر پرداختند و به ویژه آنانی را که باشیپانی ها ناسازگاری داشتند و از قلمرو خان های مذکور فرار می کردند به گرمی پذیرا شدند از گهزه سومین فرار بیکاری و بدر وزگاری در زمین های تاراج شده و جنگ زده افغانستان، از جمله بدخشان بود. هارضی بدخشی شاعر قرن شانزدهم که از کاروان شعرای فراری سر باز زد چنین دلیل آورد:

(۱) میر غلام محمد غبار، افغانسان در مسیر تاریخ، دولتی مطبعه، کابل ۱۳۴۶، ص ۴۰۳.

عارضی از پی روزی تو مرو جای دگر
آن خدایی که به هند است به بدخشان هم هست (۱)

و دوستی نیز در باره این جستجوگران روزی در دیار دیگران گفته بود :
... چو دوستی سری هندرفت آنکه از پی مال
غریب نیست گوش رنج و یأس پیش آمد
... بداد نقد جوانی ز کف زهی خسران
که پیرو مفلس و بی زر به ملک خویش آمد
ز سفید چو بر دش سوی زمین سیاه
سیاه روی شد اما سفید ریش آمد .

بنا بر علت‌ها پیکه بر همدردیم در قرن شانزدهم از بیست و نه سخنور بدخشان
دوازده تن را در هند می‌یابیم. از سفر کرده‌ها می‌توان مدامی، محمد قاسم موجی
(سال فوت - ۱۵۷۱ م)، مولانا ابتری، نیازی (تا سال ۱۵۹۴ که سال تألیف هفت
اقلیم است زنده بوده)، خلیفه ابراهیم، حافظی خطیب، مخفی، قاضی نظام
و فضل الله صبوحی (سال وفاتش ۱۵۶۵ م) را نام گرفت. تنها نذری بدخشی به
بخارا و واقفی به صمرقند رفت و در آنجا به شهرت رسیدند .

در سده ۱۷ و نیمه سده ۱۸ نیز زیاده بر سبب‌های یاد شده شماری از شعرا
یا برای کسب دانش، یا غرض بهره و رشدن از حمایت دربارها و یا برای
پرورش هنر خویش در جنب راهنمایی استادان بزرگ شعر و استفاده از
محضر شعرای نام‌آور وقت و با کسب فیض از تلقین و ارشاد صوفیه معروف،
وطن را ترک گفتند .

(۱) افغانستان - آریانا دائره المعارف، جلد ۳، ص ۳۸ .

به گواهی تذکره نصر آبادی و تذکره میخانه، این شاعران قرن هفده افغانستان

در هند میزیسته اند: میر محمد هاشم بدخشی، وفای هراتی (۱)، مولانا بهزاد کابلی

حیدر خصالی و برادر بزرگش وجهی هروی (۲) مولانا و امق بلخی . . .

علاوه بر شعرای مذکور شماری را در آسیای میانه می یابیم، مثلاً نظمی

بدخشی که در ماورالنهر ملك الشعراى دربار نذر محمد خان (۱۶۴۰ - ۱۶۴۷)

گردید و حکیم لایق بلخی، یگانه بلخی، مفید بلخی، در دربار امام قلیخان

(۱۶۰۸ تا ۱۶۴۰) میبوده اند (۳) و پیرچوچک علمی از سرپل قرار نگارش محمود

کتابدار در بحرالا سرار ملك الشعراى دربار عبدالؤمن شیبانی بود و در

اوایل جلوس امام قلیخان وفات یافت .

در چنین احوال بعضی از شعرای هرات و بلخ و بدخشان به دربارهای

صفوی کشانده شده اند، چون میرک سبزواری، محمد باقر سبزواری

و فصیحی هروی که شاه عباس در سال ۱۶۲۱ م هرات آمده شعر او را پسندید

و وی را با خود به مازندران برد. و میرزا اعجاز هراتی که در نثر و نظم

تمایل به طنز پردازی داشت و میر بقایی بدخشی - (۴)

خصوصیت دیگر این دوره که سیمای شعر را مشخص میساخت رواج

بی حد و حصر تصوف بود، تصوف این دوره عاری از هر گونه جوهر مبارزه

و پیکار بود. شعرا در توجیهاات صوفیانه سرنوشت جهان و انسان تسلی دل

شکسته و نا امید خویش را جستجو می کردند و زکوهش نامه های دنیای مادی و هستی

(۱) میرزا محمد طاهر نصر آبادی. تذکره نصر آباد. تهران ارمغان، ۱۳۱۷، ش ۰ ص ۳۳۸.

(۲) ملا عبدالنبی فخر لزمانی قزوینی تذکره میخانه با اهتمام احمد گلچین معانی اقبال. تهران،

۱۳۴۰ ص ۸۴۵.

(۳) نصر آبادی، همان اثر، ص ۲۲۰ با ۲۴۱

(۴) نصر آبادی، همان اثر ص ۱۴۱ - ۱۵۱



عربی را چون افیونی برای خویش و دردمندان ما پوس دیگر می سرودند .
سایه یاس صوفیانه بر تمام ابعاد زندگی گسترده بود و موازی با وضعی که در هند
جاری بود ، یعنی افزایش حیرت انگیز شماره مجاذیب و قلندران . در افغانستان
فیز ترك دنیا و زاویه نشینی ، سخت در میان با سوادوبی سواد پسندیده افتاده بود .
اکثر شعرا صوفی و ریاضت کش و گوشه گیر بودند حافظ مزاری مجاور
آرامگاه خواجه عبدالله انصاری بود میرحمادی سیستانی از مجاذیبی بود که
سروپا برهنه می گشت و آشفته کابل در ۱۷۵۸ به مرض جنون در گذشت .
«سبک هندی» مناسب به بیان امیال سر کوفته و احساسات صوفیانه شاعر ما و
برای پروازهای دورتخیل او از دنیای مادی به جهان ذهن و اوها م ، استعاره تشبیه
و زبان انعکاس سخت مجرد ، بیگانه زما و ابهام آمیز را در اختیار داشت ، بنا بر
آن شعر این دوره مطابق ارزش نما های «سبک هندی» سروده می شد که به
حالت نبودن زمینه پرورش پایه بلند داشت .

نکته مهم دیگر در مورد خصلت ادبیات این دوره آنست که بر اساس جنگ
رقیبا نه صوفیان و فیودالهای شیبانی و هشترخانی برای تصاحب هر چه بیشتر
خاک های کشور ما که بر خورد تعصب آمیز مذهبی شیعه و سنی را در بطن خویش
داشت و پافشاری امپراتوری با بری در زاویه سوم این مثلث دنیای شعر و
ادبیات دری که سابق بر آن در قلمرو فراخی گسترش یافته چند بعدی و شامل
عناصر فرهنگی گوناگون بوده به سوی متلاشی شدن میرفت و آهسته آهسته در
چوکات ملی منحصراً می گردید .

جذبش های آزاد یخواها نه زوده های زحمتکش ما با دونیرو مواجه بود
یکی فیودال های داخلی فروخته شده به قوه های اشغالگر و دیگری اردوی
زورمند آن دولت ها .

در دوام تقسیم خاکهای افغانستان و لایات شرقی و شمال شرقی (بلخ ، بخارا ، بدخشان) تحت فرمانروایی حکام شیبانی ، تیموری و محلی بسه تدریج ارتباط خویش را از مراکز اداری هندو ماورالنهر گسستند و شکل تقریباً مستقل را اختیار کردند. این حالت آرامش داخلی این مناطق را تا مین مهکرد. در ولایات غربی و جنوبی تسلط دولت نظامی صفوی را اردوی نیرومندی پاسداری مهکرد دولت صفوی قیام هرات ، مقاومت اندخوی و قندهار و بلوچستان را فرو شکست و با غارتگری و دست درازی به مال و جان مردم که از سوی عمال صفوی صورت میگرفت توانست تا قرن ۱۸ جلو مبارزات آزاد بخواها نه مردم را بگیرد. مخصوصاً کشمکش امیرهای غلجایی و درانی بر زمین های قلات جنبش های ملی را ضعیف ساخته بود. تنها در شرق کشور از آغاز قرن ۱۶ تا قرن ۱۷ قیامها فرو نه نشست هر چند منتج به پیروزی نشد اما نبرد های آزاد میخواها نه را در جنوب کشور برانگیخت. (۱)

مخصوصاً از اواسط قرن ۱۶ جنبش نیرومند و شانی به سرکردگی بایزید انصاری مردم منصوف و صاحب طریقه ، خصوصاً و مؤلف تصانیف مذهبی چون حالنامه و بحرالبیان برضد امپراتوری بابر آغاز یافت. پس از بایزید پسرش جلال الدین و بعد از او احمداد برادرزاده جلال الدین و سپس عبدالقادر پسر احمداد یکی پس دیگری مبارزین را رهبری نمودند.

پس از شکست یافتن عبدالقادر از سپاه شاه جهان و وفاتش در سال ۱۶۳۶ قاسمی سال دیگر جنبش روشانی تقریباً خاموش گردید. بار دیگر در سال ۱۶۶۶ - آخند چالاک و باکو خان یوسف زایی مجدداً پرچم مبارزه را علیه تسلط بابری به خاکهای افغانسکان برافراشتند.

(۱) غبار؛ همان اثر بحص ۳۰۷.

قیام میرویس هوتک در برابر گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای
تشکیل دولت مستقل افغانستان محسوب می شود. پس از مرگ میرویس در
سال ۱۷۱۵ پیشوایی جنبش به برادرش عبدالعزیز تکیه کرد که او را محمود برادر
زاده اش کشت. و محمود از ۱۷۱۶ تا ۱۷۲۵ پادشاه بود. و محمود را اشرف به خون
خواهی پدر به قتل رساند و اشرف نیز در سال ۱۷۲۹ در جنگ با سپاه نادر
افشار کشته شد. پس از شاه اشرف شاه حسین هوتکی مدتی در برابر قشون اعزامی
نادر افشار مقاومت کرد تا سرانجام در سال ۱۷۳۸ تسلیم شد.
در سال ۱۷۱۷ عهدالله خان حکومت ابدالی هرات را اساس گذاشت که
در سال ۱۷۳۱ به دست نادر بر افتاد. نادر تا سال ۱۷۴۷ فرمانده خراسان بود.
دوره حکمرانی هوتکی ها در جنگ برای فراختر کردن قلمرو سپری شد
و به مسایل فرهنگی و در آن جمله به ادبیات توجه لازم صورت نگرفت.
در فرجام این بحث باید یاد آور شد که فقدان چنان مرکز اداری که تکثیر
نسخه های دو اوین شعرا را پشتیبانی نماید و در پهلوی آن پریشان حالی مردم
که فرصت پرداختن به تلاش های فرهنگی را کمتر داشتند باعث گردید که
تک نسخه های مجموعه های شعر شاعران این دوره در آشوبها از دست برود و
تا زمان ورود صنعت چاپ به افغانستان جز یکی دو نسخه از یکی دو شاعر چیزی
به جا نماند، بنابراین اصل داوری بر شعر این دوره که بیشتر بر اساس چند
نمونه نقل شده در تذکره ها صورت می پذیرد تنها میتواند تصویر مغشوشی از
چگونگی وضع هنر شاعری را در این یک و نیم قرن نشان دهد. پس به جز شعرای
که دیوان شان در دسترس بوده است در باره شعر دیگران سخن گفتن و
قضاوت کاریست دشوار.

ه دوره بیدل گرایی یا عصر بیدل

از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹

از نیمه قرن ۱۸ با تأسیس دولت مرکزی ابدالی و توجه امرای آن خانواده به شعر و هنر، باز کاخها مرکز تجمع شعرا و هنرمندان گردید. در عهد حکومت ابدالی زبان دوی زبان رسمی دربار بود و اکثر پادشاهان و رجال دولتی قبيله ابدالی بزبان دوی شعر میگفتند و به شعر دوی علاقه مند بودند و با تشویق شعرا پاسداری شایسته بی از ادبیات و شعر دوی کردند. تیمور شاه، شاه شجاع شهزاده نادر، شهزاده عبدالرزاق، عبدالله خان دیوان بیگی و کیل - الدوله همه در شعر دوی شهرتی و مقامی داشتند.

توجه شعرای افغانستان به سبک هندی، در سراسر قرن ۱۷ و نیمه اول قرن ۱۸ در این دوره جهت معینی یافت و بدور محور واحدی متمرکز گردید. در دربار تیمور شاه درانی حلقه ادبی تشکیل شد که از اعضای آن خود شاه، میر هوتک افغان، لعل محمد عاجز طبیب و میرزا قلندر بودند. فضای این حلقه ادبی با مشاعره های به طرز میرزا عبدالقادر بیدل (۱۷۲۱ - ۱۶۴۴ م) که در سبک هندی، مقام و مکتب خاعی داود گرم می شد.

توجه به مکتب بیدل ارمغانی بود که توسط شعرای ما که در هند با آسیای میانه سفر کرده بودند، به افغانستان آورده شد و بیدل که در آنوقت هر سال سالگرد وفا تشرای شاه جهان آباد با تجمع بر مزارش و خواندن اشعارش بر گزار می کردند (۱) و آواز سخنش آسیای میانه و افغانستان را مسخر کرده بود، از واقف و هاتف و طالب آملی و کلیم و فیضی جلوتر افتاد و سخنوران افغانستان را بدنبال خود کشید. بیدل گرایی در سایه برج و باروی دربار و پید و نادور - قرین گوشه های کشور ریشه دواند.

(۱) غلام همدانی، عقد شریا.

عهد شاهان درانی از نظر سیاسی پرحادثه و ناآرام بود و بار جنگ‌ها بدوش و حیت سنگینی می‌کرد و به نوبت خود آتش‌ها و زرد و خورد‌های ناز و تر را می‌افروخت.

در این دوره مالیات به اجاره داده می‌شد چون در اثر جنگ‌ها اقتصاد زراعتی پامال می‌شد، مردم تقاضای عظیم دولت را در باب مالیات پاسخ گفته نمی‌توانستند و مستاجران نمی‌توانستند، زرخزانۀ دولت را برسانند. چنانچه عزیزالدین و کیلی فوفلزایی در کتاب تیمورشاه درانی در ضمن واقعات زمان تیمورشاه می‌نویسد: «اعلیحضرت تیمورشاه نظر به پراگندگی اوضاع و عدم دارایی فرمانی به اسم شیخ عبداللطیف خان که در آغاز سلطنت، موصوف حقیقت وزیر مالیات را داشت صادر نمود و متن فرمان اینکه از عمال مستاجران زرسرکار را حصول نموده و بزودترین فرصت تحویل خزانۀ شاهی نماید.» (۱) شیخ عبداللطیف تمام مستاجران حاضر کابل را آگاه ساخت و از جمله به نیال کا کا عبدالخالق سیدوزایی که مستاجر شکار پورو میبلغ شش لک روپیه باقی‌ده بود، کسان خود را فرستاد، عبدالخالق برادر خود را به شکار پور روان کرد، اما هنوز زرسیده بود که عبداللطیف با فرستادن مکرر محصلان او را به ستوه آورد. وی ناچار با چند نفر از ملازمینش شب‌ها شب به سوی قندهار گریخت که سخن به قیام کا کا عبدالخالق و شورش قندهار و پورش به سوی پاپتخت کشید. بدینصورت هنوز که وضع اقتصادی جامعه متشنج بود و صوفیگری و (سبک‌هندی) در میان شعرای افغانستان رواج زیاد داشت، تصوف پر دامنه و به کمال رسیده بیدل که در محیط هند بارنگی‌های شیوه تفکر و زیست‌هندی رنگین شده بود، زبان خاص بیدل یعنی زبانی آراسته بار مزو کنا به و صنایع

(۱) عزیزالدین و کیلی فوفلزایی - تیمورشاه درانی - کابل، ۱۳۳۳ - ص ۶۴.

لفظی و در سوره عالی برای اکثریت شعرای ماد نشین و مطلوب بود. چون عرفان بیدل و غزل های صوفیانه او با همان شکل افاده منحصر به فرد و در اوج تمام ارزش های هنر در باری را جمع داشت، نه تنها در هر صد سال یعنی از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹ طبقات حاکمه افغانستان به بخش و گسترش آن تلاش ورزیدند، بلکه در دوره های بعدی نیز گاهی در زمان تسلط ادبیات مترقی و مردمی در پهلوی آن به زندگی ادامه داده است. و گاهی غلبه یافته، بر تاج سنت گرایان و تقلید و عنعنه پرستی مسلط بر ادبیات درخشیده است و تا امروز طرفدارانی در میان شعرای افغانستان دارد.

شایسته یاد آور است که تا امروز بیشتر شعر صوفیانه و عقاید عرفانی بیدل را شعرای ما آموخته و به آن دل بسته اند و از آن در کار شاعری اثر پذیرفته اند و بیشتر در دوره های مختلف تاریخ ادبیات افغانستان پیروی از بیدل و گرایش به شیوه شاعری او چون نوعی سنت گرایان و تقلید و برخوردی بیمار گونه به شعر و ادبیات ظهور کرده است و استادانی مانند عبد العلی مستغنی در دوره « ادب فنی » و قاری عبد الله ملك الشعرأ در دوره « شعر سبک جدید » که ذکرش خواهد آمد به تعهد بیدل در برابر اجتماع و اندیشه های مترقی او متوجه گردیده و جوهر واقعگرایانه شعر بیدل را و پیشروی های او را در استعمال زبان و شیوه های توصیف و تجسم ستاره را هنما قرار داده اند. در این مبحث مراد ما از مکتب بیدل همان يك جهت از مکتب هنری او، و مقصود از بیدل گرایان، توجه به عرفان بیدل و تقلید از غزل های صوفیانه او میباشد. از چهره های تا بنامك شعر در عهد تیمور شاه یکی میرهو تك افغان است، پسر محمدن مان که در عهد احمد شاه بابا تولد یافته است. وی مصاحب و مشاور تیمور شاه در سفر و حضر بود. در شعر از بیدل پیروی میکرد و در این سبک سر آمد روزگار بود. از قصیده و نامه های بیکه دوست و شاعر معاصرش

عاجز کابل در زمان اقامت او در بلخ برایش فرستاده است، برمی آید که حده-
 بی از معاصران، همیشه در منزل افغان یا عاجز جمع میشده اند و در بیدل
 خوانی می کرده اند. توجه میرهوتک افغان به شعر بیدل به آن پیمانۀ بود که
 اکثر مضامین اشعار بیدل در سخن او راه یافته است. مثلاً موضوع این
 بیت بیدل:

ز سودای چشم تو تا کام گیرم دو عالم فروشم دو بادام گیرم
 درین بیت میرهوتک دیده می شود:

گربه سودای دو چشم تو بود دسترسم دو جهان گیرم و قربان دو بادام کنم
 سال تولد و فوت میرهوتک را نمیدانیم؛ اما اینقدر معلوم است که دیوان اشعار
 خود را در سال (۱۲۰۳ هـ. ق) (مطابق ۱۷۸۸-۸۹ میلادی) تمام کرده است. (۱)
 میرزا گل محمد عاجز یکی دیگر از شعرا و طبیب دربار تیمور شاه است که
 از شاه به تاریخ ربیع الاول سال ۱۱۹۲ عبدالشافی خان لقب یافت. وی تا
 سال ۱۳۲۸ هجری قمری زنده بود، به کمال پیری رسیده است. چنانکه خود
 گوید:

خم شد قدم از حسرت ایام جوانی این بار سبک ما به چه مقدار گران بود
 تاریخ تولد و فوتش در دست نیست، عاجز اکثر غزلهای بیدل را تخمبیس

(۱) برای کسب اطلاع بیشتر درباره میرهوتک افغان رجوع شود به: مقاله عاجز افغان یا افغان
 عاجز نوشته حافظ نور محمد کهگدای. مجله کابل سال ۱۳۱۳. و بادی از رفتگان. تألیف
 خسته. دولتی مطبعه کابل. ۱۳۲۲ و مقاله آقای عبدالحی حبیبی دیوان اشعار علیحضرت
 تیمور شاه. مجله کابل. سال سوم. شماره ۸، و امان التواریخ. عبدالمحمد وؤدب السلطان جلد
 هفتم، تیمور شاه درانی تألیف عزیزالدین وکیلی (بخش تذکره شعرای دور تیمور شاه) و مقاله
 خسته زیر عنوان «افغان» در مجله هرفان. شماره ۸ سال ۲۰. قمری ۱۳۳۵ و تذکره روز روشن
 و مقاله آقای سرور گویا زیر عنوان «دیوان میرهوتک افغان» در مجله کابل شماره دهم سال سوم.

کرده خود نیز به شیوه بیدل غزل می سرود ، از شعرای و سبک هنری
به شوکت نیز توجه داشت. عاجز میر هوتک افغان و میرزا قلندر دوسقان صمیمی
و هم عقیده بودند نه تنها از شیوه شاعری بیدل پیروی میکردند؛ بلکه به وی ارادت
مهورز بلند و به حیث پیر و پیشوای معنوی می نگریستند .

در سنه ۱۲۰۸ که شاه مراد بیک حاکم بخارا به مرزهای شمالی افغانستان
رخنه کرد ، تیمور شاه سوی بلخ شتافت و میر هوتک و میرزا قلندر را نیز با خود
برد و عاجز در کابل ماند . وی در قصیده ۲۶ یعنی خود به یاد آن دوست گرامی
چنین می نویسد :

اول فصل ربیع و آخر ماه صیام

بود کز نیرنگ کاری دای دهر بی مدار

هر من عاجز بلایی شد محیط از چارمو

در برویم بسته بود از شش جهت راه فراو

داشتم از جمله باران دو پار مهربان

چون دو چشم خود عزیز و خورد بین و نیک کار

آن دو تن همچون دولب سر پوش حرف و صوت من

من از ایشان چون سخن مشهور هر شهر و دیار

آن یکی از بی نظیری شوکت و کت سخن

و آن یکی از طبع سالم صائب این روزگار

آن یکی میر هوتک شاعری در افغان لقب

و آن یکی میرزا قلندر باغ معنی را بهار .. (۱)

(۱) مفصل شرح حال عاجز را در تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه ها تالیف آقای

محمد حیدر زوبل ، کابل ، ۱۳۳۰ ص ۲۲۳ و عاجز افغان و افغان عاجز و هادی اوزر فغان ،

تیمور شاه درانی که در مورد شرح حال میر هوتک اشاره کردیم میتوان جستجو کرد

میر هوتک افغان نیز در اشعارش از دوستی خود با عاجز یاد کرده است؛ مثلاً
در این غزل :

من و عاجز سبب عرض تمنای همیم

محفلی افروز هم و انجمن آرای همیم . . .

میرزا قلندر که آرامگاهش امروز در پریان پنجشیر به با با قلندر معروف
است، فرزند شاهین داده است که در پریان در خانواده متدینی تولد یافت.
علوم متداول را در پنجشیر و قطغن فرا گرفت، در شاهی به شهرت رسید
و در سلك مصاحبین تیمورشاه در آمد. (۱)

بیدلگرایی در عهد فرزندان تیمورشاه نیز ادامه یافت. شاه شجاع در
شعر از پیروان بیدل بود. در دیوان او اکثر غزلها به اقتضای بیدل سروده شده
است، مثلاً این غزل :

دارم دلی چون غنچه تنگ از عشق چنانان در بغل

مجروح و غرق بحر خون از زخم هجران در بغل (۲)

این وزن و قافیه و ردیف را بیدل سخت پسندیده و غزلهای زیبا و استادانه
در آن قالب سروده است، با این مطالع :

ای از خرامت نقش پا خورشید تابان در بغل

از شوخی گردرخت عالم گلستان در بغل (۳)

عمریست چون گل میروم زین باغ، حرمان در بغل

از رنگ دامن بر کمر از بوگریبان در بغل (۴)

(۱) جهت مزید معلومات رجوع شود، به مقاله محمد هاشم انتظار . شرح حال ملا قلندر .
مجله آریانا شماره اول سال ۱۳ .

(۲) شاه شجاع . دیوان . مطبع اسلامیه لاهور . ص ۱۸۲ .

(۳) بیدل . کلیات . جلد اول (غزلیات) . پوهنی مطبعه ، ۱۳۴۱ ، ص ۸۰۷ .

(۴) همانجا ص ۸۱۶ .

محو جنون ساکنم شور بیابان در بغل

چون چشم خوبان خفته ام ناز غزالان در بغل (۱)

می آید از دشت جنون گردهم بیابان در بغل

توفان وحشت در قدم فوج غزالان در بغل (۲)

وشه زاده عبدالرزاق پسرزما نشاء نیز در غزل پیر و بیدل است، مثلاً این غزل او:

بسی دارم برو چون مه ولی چشمان مستیش

دو افعی حلقه ها بر بسته و بر گل نشستیش

به پیروی از این غزل بیدل سروده شده است:

من و آن فتنه بالایی که عالم زبردستیش

اگر چرخست خا کستش و گرتو پست پستیش (۳)

در باربان شاعر و شعرای درباری بیدل گرای را تا اواسط قرن ۱۹ بصورت

تمایل ادبی مسلط بر قلمرو ادبیات بخش کردند چنانکه سردار علم خان علم

پسر ارشد سردار عبدالله خان دیوان بیگی عهد احمد شاه بابا و وکیل الدوله

تیمور شاه در شعر دری پیر و بیدل بود خودش در غزلی چنین اشاره به موضوع دارد:

کن علم را در سخن سازی به شهر قندهار

پیر و صاحب دلی چون حضرت بیدل مرا (۴)

سردار مهرداد مشرقی مترجم ۱۲۱۲ ه. ق. (مطابق ۹۸ - ۱۷۹۷)

و متوفی در ۱۲۷۱ ه. ق. (مطابق ۵۵ - ۱۸۵۴ م) در قندهار محافل بیدل خوانی

(۱) همانجا، ص ۸۱۸.

(۲) همانجا، ص ۸۱۸ به همین وزن و قافیه و ردیف غزلهایی از مخفی خراسانی و قدسی

نیز داریم و شاید از شعرایی دیگر هم موجود باشد.

(۳) بیدل همان اثر ص ۷۷۲

(۴) عزیزالدین و کیلی همان اثر ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

دا پر میگرد و شعراً را به پیروی از بیدل تشویق مینمود، خودش هم به روش
بیدل شعر می گفت . (۱)

سره ارغلام محمدطوری که در سال ۱۲۴۵ هـ ق (مطابق ۳۰ - ۱۸۲۹ م) در
شهر قندهار تولد شده در سال ۱۳۱۸ هـ ق (مطابق ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰ م) در
دمشق وفات یافته است بیشتر به تقلید از قلم شعر می گفت و بخصوص پیرو
بیدل بود و بعد از او پسرش محمد امین عندهلیب - تولد در سال ۱۲۷۱ هـ ق
(مطابق ۵۵ - ۱۸۵۴ م) از طرفداران جدی شعر بیدل بود .

وی در ثنای بیدل و شعرش گفته است :

زبان جوهر شمشیر زهر آلود میپاید

رگ گلب لوزه و بیم است مرد طبع بیدل را

و بر اقتضای بیدل جای دیگر چنین تأکید میکند :

پیرو بیدل گلزار سخن شو عند لب

مرشد صاحب دِلان و اهل معنی بیدل است (۲)

بیدل گوی - رایسی - محدو دیندرهار نمازند . شعرا ی زبانی در

گوشه های مختلف افغانستان به آن پیوسته و شعر بیدل در اکثر

حلقه های ادبی راهش را باز کرد . میرزا عبدالواسع طبیب

پسر میرزا لعل محمد عاجز نیز از پیروان بیدل بود و میر مجتبی الفت کابلی

که در سال ۱۲۲۴ هـ ق تولد یافته و در سال ۱۲۹۸ هـ ق وفات کرده دیوان خود

را در سال ۱۲۴۹ تمام نموده که در آن اشعار زیادی به پیروی بیدل دارد (۳)

(۱) نکته . یادی از رفتگان ص ۱۰۸ .

(۲) محمد سرور گویا . آثار نزدیکان . مجله کابل شماره ۱۱ - سال ۲ .

(۳) آریانا دائرة المعارف . افغانستان . کابل ۳۱۰۰ هـ ش . ص ۳۲۴ .

میرفلام شاه ذوقی دروازی متوفی در سال ۱۲۵۲ ه. ق (مطابق ۳۷ - ۱۸۳۶) از پیروان بیدل و صائب بود. (۱) و عبدالواحد صریح که در سال ۱۲۲۳ ه. ق (مطابق ۹ - ۱۸۰۸ م) در خرم سمنگان تولد یافت فرزند عبدالشکور خرمی بود و در شعر از بیدل پیروی می کرد و حتی در نامه پیکه از او مازله است تأثیر سیاک اثر بیدل بوضاحت دیده می شود. (۲)

نصرالدین و ارث شبرخانی که شاعری متصوف بود در شعر سبک بیدل را می پسندید (۳) میرمحمد غوث کامل متوفی در ۱۳۳۶ ه. ق که در فقه و حدیث و تفسیر استاد مسلم عصر بود به تقلید بیدل شعری گفته و به حافظ و صائب نیز علاقه داشت.

در دوره بیدلگرایی تقلید از شیوه سخن پردازی بیدل تنها سودی که به شعر دری آورد همازا تشجیع شعر بود به استعمال ترکیبها و عبارات تشبیه و استعاره و استفاده منحصراً به روش بیدل در همان محدوده موضوعات عشق و فنا شدن و پشت پازیدن به هستی مادی و غیره که از نظر ارزش های زیبایی شناختی به تکامل شعری و غنای بیشتر آن توانست کمکی بنماید.

در این دوره مانند هر دوره ادبی دیگر بیرون جریان عام و مسلط شعرایی قرار داشتند که بیشتر به تقاضاهای اجتماعی می پرداختند و موضوعات شعر خود را از زندگی خود و جامعه انتخاب میکردند و سرصفحه اینگونه سخنوران که تعدادشان نهایتاً اندک است. عایشه شاعره نام آوران افغانستان است. عایشه که هر چند خود را بسته به دودمان سلطنتی بود، هم برخی از غزلها پیش که بر وزن

(۱) خسته. همان اثر.

(۲) خسته. همان اثر. ص ۵۴.

(۳) آریابانان لایرة المعارف. افغانستان. ص ۳۲۵.

وقایع بعضی غزل‌های معروف حافظ سروده شده است، پیداد اجتماعی و خود
سری امر او مردم فریبی‌ها را به باد انتقاد گرفت و در بخش عمده دیوان خود
به مناسبت کشته شدن فرزند جوانش فیض‌طلب در نبرد کشمیر با سوگنامه‌های
دردناکی بزبان ساده در پیکار با سياهکارهای قهرتمندان برآمد و تصاویر
درخشانی از جامعه و زندگی مردم و دربار را بدست داد.

یکی دیگر از خصوصیات دوره بیدلگرایی رجوع شعراً و هنرمندان است
از کشورهای همسایه به سوی دربارهای افغانستان که میرزا محمد واصل
فروغی اصفهانی شاعر، شهاب قرشیزی شاعر، محمد هاشم لاهوری نقاش و
آقا بابای اصفهانی حجار از آن شماراند.

در نیمه قرن نوزدهم تجاوز مسلحانه سپاه برنازوی به خاک افغانستان (۱۸۳۸-
۱۸۳۹) حادثه تکاند هندوی بود که لزوم اتحاد طبقات و قشرهای مختلف
مردم را نشان داد. عده پی از شعرای کشور با آزاد بخوانان پیوستند و با سلاح
شعر در پیکار آزادی مبین وارد شدند این دوره را که دور جنگنامه سرایی و
شعر رزمی نامیده ایم، یکی از دوره‌های تا بنام شعر در می‌باشد پس از این
معرفی خواهیم کرد.

ز) دوره جنگنامه سرایی و شعر رزمی

(از نیمه قرن نوزدهم تا آغاز قرن بیستم)

بهار سال ۱۸۳۹ رویداد تلخی زندگی مردم افغانستان را از بنیاد تکان داد.
قشون سی هزار نفری انگلیس بر اساس تصویب پارلمان آن کشور برای این خاک
حمله کردند. در سر راه متجاوزین نبردهای دفاعی مردم آتش‌های کم‌دوامی
افروخت که سپاه انگلیس از آن همه با پیروزی گذشت و در میان برق‌سرنیزه‌ها

شاه هجوع را بر تخت کابل نشاند و این حادثه پیش از هر چه بر غرور ملی مردم آزادی دوست ما، آسیب رساند و خشم ما را بر انگیزت.

این حادثه وقتی اتفاق افتاد که مردم ما از مداخله های بیجای «فرنگی» به مستور آمده بودند و حتی در باره که همیشه در مذاکرات با زمامداران برتانوی بر دو نکته یکی ضمانت شکل میراثی سلطنت بر اولاده امیر و دیگری حفظ امنیت داخلی کشور با کمک پول و سلاح هنگام شورش های احتمالی تأکید می کرد، روزی رسید که از این دو تقاضای معمول نیز صرف نظر کرد. امیر دوست محمد در یکی از مذاکرات گفت که من نمیخواهم سلطنت را به خاواده من تضمین کنند و مردم افغانستان خواهش دارند که حکومت بر تانیه در کشمکش های داخلی شان نیز مداخله نکند و حل دعوی های پشایان را بخودشان بگذارد. براساسی این تقاضای جدی مردم بود که امیر را واداشت که حتی در حالتیکه تخت به آسانی بین برادران سدوزایی دست بدست می شد این ضمانت را نخواهد.

مردم دل آزوده ما به قیام های خونین برخاستند و امیر دوست محمد خودش را کنار کشید. در سال ۱۸۴۱ آزاد پخواهان چارپکار را گرفتند. در شیخ آباد نزدیک غزنی قوای انگلیس تارو مار شد. قبایل باشنده دره خیبر ضربات محکمی بر انگلیس ها وارد کردند. روحانیون چهار اعلان نمودند. در سراسر کشور ما شعار پیکار متحد علیه دشمن پخش شد. در کابل سران وطن دوست قبیله ها طرح قیام مسلحانه را ریختند و دستاویز بی امان صفوف گسترده مردم روز دوم نوامبر سال ۱۸۴۱ آغاز یافت. مردمان شهری، پیشه وران، کانداران و دهاقین اطراف شهر بر اقامتگاه برنز، حکمدار انگلیس حمله ور شد و او را کشتند. سپاه انگلیس که در حومه کابل اقامت داشت محاصره شد و در این وقت اکبرخان پسر امیر دوست محمد باشش هزار نفر مسلح وارد کابل شد.

زیر آتش پیکار گرم آزاد بخوابان، قومایلدانی اعلای انگلیس مجبور به تسلیم بلاشرط شد و سخن به آنجا کشید که از سپاهیان اشغالگریکی جان به سلامت نبرده حتی شاه شجاع نیز بهای تجاوز را با خون خود پرداخت.

این جنگ ها که در تاریخ به نام «نخستین جنگ افغان و انگلیس» یاد می-شود، طبقات مختلف مردم امارا متحد ساخت که با یکپارچگی برای آرمان مشترک و حیاتی که عبارت از آزادی کشور و نجات زندگی از تنگ اسارت بوده پیکار کنند. تعدادی از شعرا که به مردم زحمتکش نزدیک بودند در بین نبرد ها با سلاح بر زنده شعر داخل شدند و مشعل آزا دیخواهی را فروزانتر کردند و اما تعداد دیگر که از نظر کمیت نیز قزونی داشتند بی توجه به حوادث مهم زمان و تقاضای جامعه تقلید از قدما را ادامه دادند و همان موضوعات مکرر را با تعبیرات کهنه و تکراری بیان نمودند و از مدیحه سرایی دست نگرفتند.

در این دوره به همت شعرای دسته نخستین، شعر در خدمت زندگی قرار گرفت و شاعر احساس مسؤولیت کرد که با هنرش به سوال مهم روز پاسخی جستجو کند. در جهان شعر از نظر اندیشه، واقعگرایی (به معنای عام کلمه) به کرسی نشست. و این جنبش واقعگرایی هد آورد ملیونها پیکار گروا آزادی نیروی عظیم یافت و نفوذی عمیق، تا آنجا که در حصار ارزش های هنری قرون وسطی نیز رخنه کرد و قصاید مدحی را نیز متأثر ساخت.

امیر شیرعلی باریفوزرها بیکه به مشوره سید جمال الدین افغانی آورد نباله را از جنس به نقد تبدیل کرد. سپاه اسان زمان بخشید و بر تعداد شان افزود. چنانکه در سالهای ۶۰، قرن ۱۹ به پنجاه هزار می رسید و تشکیلات پولیس را اساس گذاشت، پست عصری را تأسیس کرد، با اصلاحات دیگر از این قبیل پشتیبانی مردم را جلب نمود. میرزا محمدخان پسر میرزا سعید احمدخان

متولد در حدود ۱۲۴۷ و متوفی در سنه ۱۳۱۸ (۱۹۰۱-۱۹۰۰ م) در قصیده‌یی
خواست به مدح امیرپردازد و اما نتوانست از بیان مشتیی واقعیت‌ها فراتر برود
بجای میالغی‌های معمول در این نوع شعر به این بیان ساده اکتفا کرد:

... آنکه کرده به وطن مستری خانه تأسوس

آنکه فرمود در آن جمع همه پیشه و ران

آنکه شد ساخته در دورۀ او توپ و تفنگ

با گلوله و پتاقی به وطن بسی پایان

آنکه در عهد خوشش فوجی لایق داریم

جمله بارعب و مسلح همه چون شیر ژبان (۱)

باز در نوامبر سال ۱۸۷۸ دولت برتانیه که از سالها پیش پلان تقسیم افغانستان
را طرح کرده بود دبهانه‌یی بدست آورد و ۳۵ هزار سرباز مسلح را وارد
افغانستان نمود. پیکار افغان و انگلیس آغاز یافت. امیر شیرعلی تخت کابل را
به پسرش سردار محمد یعقوب گذاشت که با انگلیس معاهده گندمک را
امضا کرده

این معاهده هر چند در ظاهر صلح مؤقت را سبب شد اما مورد تأیید مردم قرار
نگرفت و علیه آن شورش‌ها آغاز یافت. محمد جانخان وردک و ملا دین محمد
معروف به ملامشک عالم در بسیج کردن و رهبری قشون ملی جهاد فراوان کردند.
به پاسخ تلاش‌های آزاد یخواهانۀ مردم ما دولت برتانیه جنرال رو پرتس را
با قوای قهاری به افغانستان فرستاد که تا بالا حصار، هزاران مردوزن این خاک
با سربومینه راهش را سد می‌کردند.

در سال (۱۸۸۰) انگلیسها بر غزنی مسلط شدند و هزاران رزم آور مسلح با تبر را که بارها قشون منظم انگلیس را شکست داده بودند، از تیغ کشیدند. انگلیسها یعقوبخان را از تخت فرود آوردند و امیر عبدالرحمن را که از ماوراالنهر آمده بود، به پادشاهی افغانستان پذیرفتند و معاهده بی باوی امضا کردند. درباره یکی از نبردهای مردم پادشمن آزادیشان در حومه شهر کابل مؤلف عین الوقایع می نویسد که چگونه سپاه بی راهبری و سلاح کافی با توپ و تفنگ انگلیس می جنگیدند تا آنکه از تپه بالا رفته در صف انگلیسها شکست آوردند و می نویسد که چگونه زنان بامشکهای آب در میانشان دلیران خدمت می کردند از چهارصد زن هشتاد و سه نفر در آن روز کشته شد و جنگاوران افغان بعد از شش ساعت جنگ آسمانی را گرفتند و انگلیسها را راندند (۱) این گفته بهترین سند آنست که هر وجب این خاک با خون هزاران زن و مرد آزاد شده است و بهترین گواهی فداکاری زنان جامعه ماست و به بهترین وجهی نشان میدهد که جنگهای افغان و انگلیس در حق جامعه مشتعل می شد و هیچ گروهی، هیچ قشری و هیچ طبقه بی بیرون آتش نمی توانست بماند.

محمد غلام غلامی ولد ملا تیمور شاه شاعری از قریه آفتابه چی کوهستان حوادث جنگ اول افغان و انگلیس را به نظم کشید و جنگنامه بی پروزن شاهنامه فردوسی سرود (۲)

کار نظم جنگنامه در سال ۱۲۵۹ (۱۸۴۳ م) به پایان رسید و خود شاعر ۴۷ سال

(۱) - عین الوقایع ص ۱۹۰ .

(۲) - درباره درك بهای تاریخی این اثر رجوع شود به مقاله های «بك اثر مهم جدید راجع به جنگ های اول افغان و انگلیس» و «مميزات جنگنامه مولانا محمد غلام کوهستانی به قلم احمد علی کهزاد» مجله ووندون شماره های دوم و سوم سال پنجم .

بعده از آن یعنی در سال ۱۳۰۶ (۱۸۹۰ م) وفات یافت . سال ختم جنگنامه
مصادف بود با بازگشت امیر دوست محمد به کابل و جلوس دوباره او بر اثر بک
صلطنت .

غلامی اثر خویش را بعد از حمد و نعت با توصیف امیر دوست محمد آغاز میکند
و عنوان درهایی یافتن سردار محمد اکبرخان از بند پادشاه بخارا، آخرین
عنوان متن چاپی اثر است که در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) از طرف انجمن تاریخ
افغانستان به چاپ رسیده است (۱) .

چنانکه از مقدمه احمد علی کهزاد برمی آید، چاپ کتاب از روی یگانه
نسخه بدست آمده، تهیه شده است که از آخر افتادگی داشته است بنا بر آن با
نویسنده مقدمه میتوان موافقت کرد که بدون شبهه از تاریخ‌ها پی سردار محمد
اکبرخان از بند تا تخت نشینی مجدد امیر دوست محمدخان حوادث زیادی
رخ داده است که می توانست بیا نگر فصیح قهرمانی های ملی مردم این کشور باشد
مگر افسوس که آخرهای کتاب افتاده است و نمیتوان درباره آن تا پیدا شدن
نسخه پوره کتاب چیزی گفت . استاد کهزاد در مقدمه می نویسد: «شاعر علاوه
بر این کتاب غزلیات دیگری هم داشته که برخی از آن در کتاب تحفه شاهنشاهی
در موزه کابل موجود است (۲) .

در «تحفه شاهنشاهی» اشعاری هست از شاعری به تخلص غلام زه «غلامی» و حتی در
مواردی که وزن شعر تقاضای کرده که «غلامی» ذکر شود باز هم شاعر به آوردن
کلمه «غلام» اصرار ورزیده است . (۳)

۱- مولانا محمد غلام غلامی کوهستانی . جنگنامه مطبوعه دولتی . میزان ۱۳۳۶ .

۲- همان اثر ص ۳ .

۳- مثلاً در این بیت که به جای «غلامی» «غلاما» گفته شده است . (دعای ازدیاد عمرو اقبال

غلاما کن بهر دم در همه حال (ص ۲۴۸ - ۲۶۹) .

بنابر آن چونکه در بیت‌ها و رباعی‌ها بیکه در حاشیه متن اصلی کتاب نوشته شده شاعر تخلص خود را هم غلامی نوشته است (به قول کهزاد در مقدمه) بی تا مل نمی توان تخلص شاعر را غلامی پذیرفت.

در نسخه بدست آمده نام اثر معلوم نبوده است و حین چاپ با توجه به متن کتاب آنرا جنگ نامه نامیده اند چون در وقت چاپ به سبب خرابی نسخه، کلمه ها مصرع ها و حتی بعضی بیت‌ها خوانده نشده بجای آن نقطه چینی کرده اند و این وضع در پهلوئی آنکه کلماتی غلط چاپ شده و کلماتی هم غلط خوانده شده بحث و قضاوت را بر کتاب غلامی بر اساس متن چاپی موجود دشوار می سازد به ویژه آنکه متن اصلی نیز در کتابخانه نسخ خطی کمیته دولتی کاتبور دستیاب نشد. بهر حال در باره این اثر از زنده و مهم تاریخ ادبیات کشور ما با یک نظر تحلیلی میتوان نکته‌هایی را برشمرد.

با همه پیوستگی حوادث «جنگنامه» شاعر تمایل خاصی دارد که هر حادثه را در قالب قصه‌ی مستقل بیان کند و با ختم آن حادثه پایان قصه را اعلان نماید و باز گاهی با مقدمه و گاهی بی مقدمه حادثه دیگری را شرح دهد. نمی توان گفت که قهرمان عمده جنگنامه چه کسیست. امیر دوست محمد میر مسجدی خان، سردار محمد اکبر خان، شاه شجاع، و یا هیچکدام. البته سخن از قهرمان عمده نمیتواند در میان باشد. بدون قهرمانان مثبت مانند اشخان صبیکه ذکرشان رفت و قهرمانان منفی مانند لات (مکنا تن) برنس (برنز) داکتر ژرار و غیره در سراسر جنگنامه نقش فعالی دارند و توجه را جلب میکنند، اما بنگاهی ژرف پیدا است که شاعر در حوادث گوناگون انبوه مردم را در محل آزمایش می گذارد و کنش ها و واکنش ها پشانرا می سنجد و حالات روانی کتله‌ها را در اوضاع خاص نشان میدهد. در این سنجدش البته تاریخ و معیارهای آن

راهنمایی شاعر است. به همان اندازه که شاعر در شرح حوادث از تصرفهای هنری به نفع تاریخ پرهیز میکند و ایکاش که نمی کرد و حتی در اما تیزم حوادث را که دردسترس او قرار دارد و مثلاً با کمی دست کاری میسر می شود با بیان مؤرخانه نابود می کنید قهرمانان جنگنامه غلامی هر يك با ضعف و قوت خود و خصوصیت های روحی شان تصویر شده اند و آن خصوصیت ها را ما بیشتر از واکنش های شان در برابر رویدادها درمی یابیم. تصاویر ذهنی که از قهرمانان بدست می دهد مانند فردوسی با تشبیه آنان به شیر، شیرنر، شیرژیان، پیل، پیل دهان، اژدها و غیره صورت می گیرد و فراتر از آن از قهرمانان شاهنامه چون رستم و اسفندیار و فراسیاب و سهراب نیز در تصویر قهرمانان کمک میجوید. لشکر، بیشتر به کوه یادری تشبیه می شود مثلاً در این بیت ها:

در آن بزمگه حیدر نامدار	بهر گوشه رو کرد چون اژدها (ص ۶۰)
به تنها یسی آن حیدر نامور	در آن گله مانند آن شیرنر (ص ۶۰)
بغرید چون کوس بر پشت پیل	بجنبید لشکر چو دریای نیل (ص ۵۳)

برون گشت از لشکر شهریار	سواران جر نیلیان سی هزار
ببستند صندوق بر پشت پیل	روان گشت و آن گه چو دریای نیل (۸۲)
بسه سوی قعله تیزبندها درو	بجنبید بالشکری همچو کوه (ص ۶۲)

مسأله مهم دیگر مسأله مرگ است. مرگ پایان زندگی هان نیست بل که آغاز زندگی های شکرهمندی برای قهرمانان است. بدین معنی که فقط مرگ است که قهرمان را درین بست ها به یاری می رسد و آنان را دلیری خارق العاده می بخشد و دست بدست مرگ است که قهرمان تن به خطر های بزرگ می زند و

سلامت پدر می رود، مثلاً در جنگ امیر دوست محمد و برتن سردار محمد افضل که هر صبح راتنگ می بیند و سوسوی پدر می کند.

به شه گفت افضل که ای کامران نما زند کسی در جهان جاودان
ازین زندگی مرگ برتن نکو که باشیم اینگونه بی آبرو... (ص ۱۹۳)
شاهر چنان در بیان رویدادها سرگرم می شود که به محیط قصه ها کمتر
می پردازد و طبیعت که هر چند یکی دو جای به نظر می بخورد تابع حادثه است
و موازی با آن تأثیر حادثه را بر خواننده شدت می بخشد: دل شب از کشتگان
مستمند می شود. شب جامه سیاه به تن می کند و به سوگاری می نشیند. شب با دل
نا امید بر کشتگان می گرید و صبح از غم گریبان می درد و غیره (ص ۵۹) تصویر
زمان با استعاره و تشبیه پیچیده تر صورت می گیرد، البته با مقایسه شاهنامه
فردوسی، مانند افتادن آفتاب از بام فلک و بر کشیدن خسرو آفتاب کلاوه
زربینش را و یا این تصویر در پند سپیده:

چو باز سپید سحر در رسد به جنگل دل زاغ شب بر درید (ص ۲۶)
غلامی در سرودن جنگنامه سخت زیر تأثیر فردوسی قرار دارد و حتی سخن استاد
طوس چون نضیبی هم در ارزش راه یافته است و چون توارد هم. مثلاً در جایی
می گوید:

چه خوش گفت فردوسی نامدار (ه) که ابن زکته دارم از او یادگار
اپسر که و ز یاد نشان پدر تو به گانه خوانش مخوانش پسر (ص ۶۵)
و در جایی دیگر گاهی که برتن با سردار محمد اکبر سوار بر پیل به دور با امیر
دوست محمد می رسد بر تن زید های شاه لب می گشاید و می گوید:
... همه ساله بخت تو و فیروز باد همه وقت روز تو و روز باد

(*) این مصرع با مصرعی از سعدی توارد دارد که: چه خوش گفت فردوسی پاکزاد ...

به تو هر که کج باز داند در زمان شود خوار و زار و شکسته روان (ص ۱۵)

در شاهنامه فردوسی گاهیکه رستم و اسفندیار در کنار هیرمند ملاقات میکنند رستم در پایان سخن ها اسفندیار را دعا میکند :

همه ساله بهخت تو پیروز باد شیان سیه پرتو نوروز باد (۱)

چون جنگها و جنگ افزارها زو است استعاره ها و تشبیه های تازه در جنگنامه غلامی دیده میشود که در حماسه های کهن جستجو شده نمی تواند و شاعر با بیان بی تکلف و روان چنان به سرعت رویدادها را حکا به میکند که خواننده تا پایان در عمق حوادث می ماند. برای مثال این گفته ها و وصف یکی از صحنه های جنگ را از حماسه غلامی نقل میکنیم :

زدند دست در مار آتش فشان

بجو شید در کام دریا نهنگ

فگندند آتش هم از د جهان

بر آمد فغانها به چرخ کبود

وز و نامداران کشیدی الم

چو سیماب لرزید روی زمین

ببفگند آن از در پر شرار

رسیدند با لشکر بیگران

زدندی به تیرو به خشت و به سنگ

که دیوار بر پنجه بشگا فتند

که شد خندق قلعه پر موج خون

که این دوره قلعه چون پشته شد

... بدین گفته یکبار همه سرکشان

بر آمد فغان از دهان تفنگ

وزان سوی هم خیل نصرانیان

سراسر سیه شد جهان همچو دود

وزان پس بیارید غمبار غم

بغریب غرابه در روز کین

همی خشت بر خشت برج حصار

چو نزدیک دیوار نصرانیان

وزان سوی هم نامداران جنگ

ولسی کافران رونبر تا فتند

چنان می زدند سرکشان از درون

بسی خیل نصرانیان کشته شد

(۱) فردوسی شاهنامه متن انتقادی. جلد ششم، مسکو: ۱۹۶۷. ص ۲۴۶.

از آن فوج کسی زنده يك تن نماند
 دمی توپ یکدم نبودی فرار
 چو بر نس مرین کار را دید سخت
 بگفتا که تا پناہ دارم بسکین
 همی ریش بر کشند و بر باد داد
 فلک بر پلان آفرین ها بخواند
 بهار پسد بسر همچو ابر بهار
 بلرز پسد برسان برگ درخت
 نشورید بسا مسا کس اند زمین
 یکی حبله اش آندم آمد بیاد ...
 (ص ۱۱۶)

تشبیه تفنگ به مار آتش نشان و تشبیه توپ به اژدر پر شرار و تشبیه میدان
 کار زار به صیحاب از تازه های این اثر در زمینه زبان است و مانند این تشبیهاتی
 دیگر نیز دارد .

غلامی در کار برد کلمات گفتاری تردیدی ندارد و هر گاه که لازم افتد
 بجای زهر زار و بجای شهر ، شار استعمال میکند و ناشر جنگنامه با تأسف
 بدون توجه به این خصوصیت سخن غلامی در جای «زار» را «زهر» ساخته که
 بیت چنین شده است :

کسی کوهی میرد از دست زهر پس از مرگش تو را ک تا بد بکار (ص ۶۱)
 و اشاره در بیت های زیادی آمده است چون این بیتها از صفحه ۶۲:
 که در سید آباد دارند قرار بدل دارند آیین پنمای شار ...

بدان سان گذشتند ز پهلوی شار که آگه نشه کس از آن گیرودار ...

کنون تا یکی داری اینجا قرار بیا بد که پویان شوی سوی شار ...

غلامی شاعر جنگ نامه بیشتر به معنای امروزی کلمه هنرمند است . بیشتر تکیه
 به احساس خود میکند هم در توصیف اشخاص و اشیا و هم در تصویر حوادث

و در گزینش کلمات و استعمال زبان کمتر به ارزش های ادبیات
قدیم ها بند است و اما در مجموع از نظر هنری در کنار خود
پیشرفت زیادی دارد به توصیف های مشخص و دقیق تازه زیاد
دست نمی یابد. تصویر صحنه ها اکثر باوصایل تصویر متداول یعنی استعاره
و تشبیه مروج در آثار حماسی قدیم صورت می گیرد. خواننده کمتر به دیای
ذهن قهرمانان راه می یابد و ماهر پهلوانی نمایشی حوادث را فراموشی گذارد
و قربانی بیان تاریخ نگاری ساده می سازد.

یکسال بعد از جنگنامه غلامی ملا حمیدالله حمید کشمیری پسر مو اوی
حمایت الله نیز حوادث نخستین پیکارهای افغان و انگلیس را به نظم کشید و
با نظر داشت اهمیت سیمای سردار محمد اکبر در آن حوادث کتابش را
«اکبرنامه» نامید.

حمید در قرن هژدهم میلادی تولد یافته در سال ۱۲۶۴ هـ ق (۱۸۴۷-۴۸) (۵)
از جهان رفته است. آثار منظوم او عبارتست از اکبرنامه، شکرستان، چاینامه
و بی بوجنامه و از آثار منشور حمید دستور العمل و نا پرسیان نامه را تذکره
نویسان نام برده اند. (۱)

حمید چنانکه در سر آغاز اکبرنامه می نویسد تصمیم داشت که کار نامه های
سردار محمد اکبر را طوری به شعر بیاورد که مردم بدانند سخنوری در زبان
دری با سعدی و حافظ و فردوسی پایان نرفته و خریداری اگر سراغ شود شاعر
توانا امروز هم هست و شعر خوب امروز هم سروده می شود و بنا بر آن قصه های

(*) دکتر گگ . ل . تیکو دربارسی سرایان کشمیر تاریخ وفات او را ۱۸۲۸ قید کرده است
چاپ تهران - ص ۱۶۲.

۱ - سید حسام الدین راشدی . تذکره الشعراء کشمیر - ۱۶۷۹ ص ۲۵۱ .

دوکتور گگ . ل . تیکو . پارسی سرایان کشمیر - ۱۳۲۲ ص ۱۶۲ .

آن جنگها را از اشخاص مختلف که باشند آن نبرد گاهها بوده اند شنیده و روایت ها را پهلوی هم گذاشته بر در سترین روایت ها و اقوال مؤکد منظومه اش را بنا کرده است.

۰۰۰ پیر سیدم از مر دم هوشیار
در اخبار بود اختلاف کلام
من از خود جز آرایش بزم خویش
روایت چنین کرد آن را و به
که بودند باشنده آن د پار
بهم داده تطبیق گفتم تمام
نگفتم درین قصه يك نکته پیش (۱)
که آن روز بودا ندر ان هاویه
(ص ۱۶۲)

و خصوصاً در میان راویان حمید کسانی هم بوده اند که چشم دیدهای خود را قصه کرده اند و این اطلاعات دقیق و مشخص سبب آن شده است که رویدادهای تاریخی واقعینا نه بیان شده و شیوه بیان نیز با تشریح جزئیات و خصوصیت های ارزشناك صحنه ها و اشخاص رنگ داستان پردازی واقعی را بگیرد.

از نام اثر بر می آید که سر اسر منظومه ستایش نامه رزم ها و دلیری های اکبر باشد و شاعر شاید پیش از آنکه دست بکار شود چنان عزمی داشته است؛ اما اسناد دقیق و باور کردنی و درست که توسط اشخاص آگاه و گاهی شاهد حوادث در اختیار حمید گذاشته شده است او را بیشتر شیفته حقایق تاریخی ساخته است تا سیمای اکبر یا کس دیگر. در این منظومه شخصیت ها چنانکه از آزمایش تاریخ برآمده اند تصویر می شوند پایداری و استقامت شان سر بازی هایشان و در مواردی لغزش ها و خطاهایشان همه صادقانه و صمیمانه تجسم می یابد و حمید به نفع هیچکس از اظهار حقیقت چشم نمی پوشد. اکبر نامه به قول خود حمید در سال ۱۲۶۰ تمام شده و شاعر در يك سال آنرا سروده است.

حمید کتاب خود را با فرار شاه شجاع الملک به لودیانه و رسیدن تخت کابل به امیر دوست محمد شروع میکند .

تیمور شاه درانی در سال ۱۲۰۷ و وفات یافت و ۳۷ فرزند بعد از خود گذاشت که ۲۴ آن پسر بودند، بعد از تیمور شاه، زمانه پادشاه شد. زمانه شاه برای اتحاد ملت لازم دید که نفوذ سران قوم را از میان بردارد و به تحریک یکتن از متنفذان رؤسای قبیله‌های مختلف، برادر زمانه شاه، شهزاده شجاع اعلیه او تقویه کردند. زمانه شاه فرمان اعدام تمام رؤسای قبایل را صادر کرد. فتح خان پسر پاپنده خان از حصار قلعه‌ها فرار کرد و در گرشک با دیگر برادران خود پیوست و محمود را که در آن وقت در ایران بسر میبرد بر ضد زمانه شاه سلاح انتقام ساخت و محمود به سر لشکری فتح خان کابل را فتح کرد. زمانه شاه به جلال آباد گریخت و به قلعه عاشق شنواری پناهنده شد که در همانجا به امر محمود کورش کردند. شهزاده شجاع در پشاور از کورشیدن برادر تینی خویش خبر شده به سوی کابل لشکر کشید. بر کابل دست یافت و محمود را زندانی کرد و بر خود شاه شجاع الملک لقب گذاشت. محمود از زندان رهایی یافت و به یاری فتح خان عرصه را بر شاه شجاع الملک تنگ ساخت تا آنکه به کوهستان ختک متواری شد و شاه محمود بار دیگر بر تخت کابل دست یافت. بعد از شماری رویدادها مانند کورشیدن فتح خان در هرات و کشته شدن او به دست محمود و جلوس دوست محمد بر تخت سلطنت کابل انگلیس‌ها شاه شجاع الملک را که در بند بسر می برد به تسخیر سلطنت کابل تشجیع کردند و در سال ۱۸۳۹ قوای انگلیسی با هجوم و حشتناکی بر خاک افغانستان شاه شجاع را به بالاحصار کابل آوردند. نخستین جنگ‌های افغانان و انگلیس‌ها از همان تاریخ آغاز می‌یابد .

چنانکه پیشتر اشاره کردیم در اکبر نامه حمید کشمیری تاریخ بر منطق راستین خود استوار است یعنی گرداننده چرخ رویدادهای تاریخی کفله‌های

مردم از نه، فلان شاه و شاهزاده، حمید کشمیری با نبوغ هنری به این کشف
ارزنده راه برده است و در ابرنامه شخصیت ها هر کدام جای خود را دارند
و به اندازه نقش تاریخی شان بها گذاری می شوند.

قهرمان همیشه پیروز نیست، همیشه دستش بالا نیست و همیشه تیرش به هدف
نمی خورد. تزلزل و شکست و اشتباه و ضعف هم دارد روین تنی در ابرنامه
دید نمی شود. شکست با همه دلایش و پیروزی با همه دلایش استادانه تصویر
می شود.

زمانیکه امیر دوست محمد از زندان نصرالله خان امیر بخارا فرار کرد و
تا کوهستان افغانستان خود را رساند و بعد از نبرد ناگامی که به کمک مردم خولم
با انگلیس ها انجام داد با نو میدی افراد با قیما زنده سپاه را مریخص کرد. در
سیغان سران کوهستان نزدش آمدند و از پیداد انگلیس ها شکایت کردند و از
دوست محمد خواستند که به جهاد کمر ببندد. گفتند که نیروی مصمم و یکپارچه
مردم که دیگر از آزار فرنگی به ستوه آمده اید پیروزی را ضمانت خواهد کرد.
امیر دوست محمد را سران مردم قوت قلب بخشیدند و در صف نخستین نبرد
قرار دادند. تصویر پیکه حمید از دوست محمد خان و سران مردم کوهستان
می نگارد در خور توجه است:

کهنستانیان را رسید این خبر
چه از بوم نجر و چه از چار پیکار
شکایت ز جور فرنگی و شاه:
بناست سزد و صف ظل خدای
سازد ز ما هرگز این سایه دور
شجاع دوروی از دورنگی چه کرد

چو بنمود چندی به سیغان مقر
همه سروران حد کوهسار
برفتند و رفتند چون داد خواه
و بگفتندش ای میر کشور کشای
چو آن آفرین تا دم نفخ صوار
چه گویم بر ما فرنگی چه کرد

ز حد چورو بیداد ادا داده
بد بدیم از حد سنگاری پی
بگفت: دای بزرگان روشن قیاس
چه خیزد زدستم که پاری کنم
من از بیم دشمن به کهارها
کجا زور سر پنجهام تارها
همه کابل و هند و سند و فرنگ
کجا طاقتم تا به تنهاتی
از آنها ترسم چنان وقت کار
اگر شیر زر گرگ را خون کند
بگفتندش: ای سرور نامدار
که افغان ز ما پیش دل خسته اند
از اینجا ز دست تو خنک زدن
مخالف به ما بس نخواهد شدن
که هر کس ز ز نور خورد دست نیش
هراسی ز جنگ فرنگی مدار
برو به فنی شیر گیری کنند
تو بر جنگ کن اسپ را تنگ تنگ
کمر کرده وادر تماشا نشین
چو تا بیم یکبارگی بسارگی
که دشمن همه جامه در خون زند

همه خاک این شهر بر پا داده
خدا را به ما باز کن پاری پی
نبرد آزما پان دشمن شناس
بدست تھی ما به داری کنم
چو شیران بجویم بن غارها
کنم دیگری از دم از دها
بکین خواهی من کمر بسته تنگ
بیندم کمر بر سر دشمنی
که از مردم کابل و قندهار
ولیکن به همجنس خود چون کیدم
از این غم دل خویش در هم مدار
به جنگ فرنگی کمر بسته اند
وز آنها پی رزم طنبیک زدن
مدد گار او کس نخواهد شدن
رسیدست هر یک به پاداش خویش
که زن نیست شایسته کارزار
چه امکان که با ما دلبری کنند
دگر ما و میدان و فوج فرنگ
ببرد هر بران و پیران بین
بسازیم زانگونه خسو نخوارگی
چو خرچنگ در قعر دریا خزند...

وزمانیکه به سر کردگی محمدزمان خان بار کز ایی عده پی از آزاد پخواهان برتر
را کشتند و هنوز می اند پشیدند که چگونگی به غله خا نه سر کاری دست یا بند تا غاز پان

نیرو گیرند و سپاه دشمن در گرسنگی بیچاره شود که خبر قتل بر تزد در شهر شهره شود
مردم با انبان و جوال به سوی غله خانه یورش بردند. هر چند پیروزی دست زداد؛ اما
برای سران قشون ملی آزما پیش پر ثمری بود که از آن استفاده عظیم کردند،
دانستند که غله خانه با قوای مجهزی پاسبانی می شود و یگانه راه دست یافتن
به آن منفجر کردن یکی از دروازه هاست با نقب. و همان بود که از علی نقاب کمک
خواستند و او هم این کار را با کامیابی انجام داد.

حمید می نویسد:

چو کشتند بر نرس به شمشیر کین
ببفتاد در دست شان سیم وزر
همه کس نظر داشت بر غله دان
در اندیشه بود ند با هم دگر
به نیروی مردی به یغما بریم
مهیابود توشه و برگ و ساز
ببایند از روزی تنگ تنگ
که این ماجرا شهره شد در دیار
بجوش آمده بر زن و کوی و پام
نه آگه که هست اندرین توشش نیش
با مید یغمای مال و مال
زد از دور بندوق و شاهین فغان
که هست اندرین خانه هم نیز کس
که بر غله دان دشمن آورد دست
فرستاد شمشیر زن یک هزار

شنیدم که گره ان کابل زمین
پرسند از دشمن بد گهر
ز کم یا پی غله و قحط نان
بزرگان دین پر ورو نامور
که بر غله دان حمله پی آوریم
که تاغ از پان رادرین ترک تاز
اگر قحط افتد به فوج فرنگ
هنوز آن بزرگان به تد بیر کار
به یکبار شد از دحام حوام
چپ و راست ناپدید رفتند پیش
بخود هر یکی داشت خیک و جوال
چو تزد یک رفتند از غله دان
که ای شوخ چشمان بمانید پس
خبردار شد لات مغرور و مست
ز تو کسی سپاهان جنگی سوار

همه خنق آهن ز پا تا به سر
چو سیلاب جوشان، خروشان چو ابر
سوی اهل کابل نهادند روی

سایه شور و پرز و چون شیر زهر
چو تند و غریوان، شتابان چو ببر
بگردون شد از مردوزن های وهری...
(ص ۱۵۰)

جنگ ها بیکه در تاریخ به نام نخستین جنگ افغان و انگلیس یاد می شود در واقع به همت و سر بازی مردم شهروده که گاهی رهبری منظمی داشته اند و گاهی نه، به پیروزی انجامیده است و همین جمعیت های پراکنده ضربه های اصلی و اساسی را بر پیکر دشمن وارد کرده اند. یکی از صحنه های جالب و گرم در کتاب حمید جنگ زنان و مردان و اهل بازار شهر کابل است با قشون دوازده هزار نفری انگلیس که به امر ملک شریف از بالا حصار به شهر سرازیر شده بودند. حمید آن نبرد جانسوز را که به پیروزی و سرازیری شهریان کابل انجامید است چنین تصویر میکند:

...چو لشکر به بازار کابل تمام
زن و مرد پیرو جوان سوبه سوی
هیزبیران کابل پس و پیش راه
نمودند در کوچه تنگ بند
بهر کس فتاد آنچه در دم بدست
نهای غزالان نخچیر گیر
در آن جنگ آشفته چون ماده شیر
زهر روزن و برزن و پیش طاق
یکی را به سر کاسه بی از هوا
یکی خمره گاو دوشه به دست
دیگر را شکستند بر سر سب

در آمد بر آمد خروش و وام
ستاد زند بر برزن و بام و کوی
گرفتند بر لشکر کینه خواه
ز بام و در غرفه های بلند
بفرق سر خصم سرکش شکست
که گاهی شکاری زدندی به تیر
زبالا زند پند با الاوزیر
بر آمد صدای ترا قانراق
ببفتاد و شد کاسه سر جدا
بر آورد و بر فرق دشمن شکست
که شد حلقه اش راست اندر گلو

نو گفنی که در گردن آن نمود
یکی را بیفتاد طشتی زبام
یکی را بسر آب جوشان فتاد
چوسودا پیمان اهل بازارها
زسودا که دربار خود داشتند
دکاندار گردی ز کین بر فراشت
چوسنگ فلاخن به میزان نهاد
بین بازی گردش روزگار
عجب هرج و مرجی که از مرد وزن
چنان رونقی یافته کار مرگ
دلیران کابل چوشیران مست
به بندوق و شاهین و تیغ و تبر
تفنگ آنچنان زدبلا را صلا
به مردم چنان تیغ شد جان گسل
تفنگ آمد از خشم ز انسان بجوش
چنان شعله زد شوره در سر کشی
هوا گیر شد دود همچون سحاب
از آن ابر بارید باران مرگ
سپاه فرنگ اندران جای تنگ
زجان دست شسته به جنگ و زبرد
و لیکن چو بود آسمان وز میوه
بدیدند کوتاه دست ستیز

شد از آسمان طوق لعنت فرود
فتادش به سر طشت و طشتش زبام
دگر گشت از نارسوزان به باد
به جنگ و جدل با خریدارها
کسی بی دم نقد نگذاشتند
نمک سنگ و سنگی که در پیش داشت
بیفگند بسر دشمن بدنهاد
که چون سنگ شد رایج آندهار
نمی گفت کسی جز بگیر و بزن
که بازار گردید بازار مرگ
بغل بر کشوده بر آورده دست
جهانرا نمودند زیروز بر
که کابل شده وادی کربلا
که از رحم شد گواه را نرم دل
که زارش برون آمد از راه گوش
که شد کمره خاک هم آتشی
که شد اندران نا پدید آفتاب
جبابش سرو نیم سرها و ترک
چو صیدی گرفتار در پا لهنگ
به مقدور خود هیچکس کم نکرد
بر آنها کمر بستن خشم و کین
نهادند تا چار و هر گریز
(ص ۱۴۷ تا ۱۴۹)

گردنکشان اکبر نامه که صفحه های باشکوهی از نبرد تن به تن شانرا حمید هنر مندانه تصویر کرده است عبارت انداز سردار غلام حیدر ، سردار محمد افضل عبدالله خان چکراپی ، شمس الدین خان پسر سردار در محمد خان برادر امیر دوست محمد ، تاج محمد خان ، عارف کشمیری و امیر دوست محمد و خود محمد اکبر خان .

محمد اکبر خان در نبرد با هر پسنگ که ناشناخته او را می کشد و در جنگ تن به تن با تن میجر پامکنان که او را هم به قتل می رساند چون پهلوان حماسه ها تصویر می شود؛ اما در این حماسه اکبر و روز مها پش هرگز به شکوه مندی و در دوختانی سیمای غلام حیدر خان در جنگ غزنی نیست . عارف کشمیری پرنخاشگر پرهیز در جنگ با سپاه پانزده هزار نفری لات و با سردار محمد افضل خان که حمید سردار پیلانش می نامد در جنگ با کانلی در کوهستان برابری کرده نمی تواند. در جنگ هر پسنگ که افضل خان داد مردانگی میداد، جهانگل خان ناصری درین جنگ با اکبر خان خیلی یاری کرد. حمید موضوع را چنین حکایت میکند :

دو دل بود در فکر جنگ و گریز
 بدیگر کس از پادر انداختی
 که مغزش برون آمد از راه گوش
 بدو گفت : دای سرور نا - جو !
 مزن سنگ بر شیشه نام و ننگ
 نماز زما در جهان زنده کس
 ازین ورطه باشد مقدر نجات
 چگویم از شرمساری جواب
 بسی بهتر از زندگانی به ننگ

وزان سوی اکبر دران رستخیز
 یکی را سر از تن جدا ساختی
 یکی را تپانچه چنان زد بجوش
 هر بر افگنی جا نگل نام او
 در ننگ آر مگریز نا کرده جنگ
 ره سخت پیش است و دشمن ز پس
 بفرض محال از بروز حیات
 ولی پیش بردان به وقت عتاب
 نکو گفت رستم که مردن به جنگ

چو پرسید چگو پس جواب پدر
 به این سردی و گردی و جست و خیز
 نظر دور تر کن ز سستی گداز
 نوشیری، تزیید ز شیران گریز
 بکن گرم جولان چو مردان مرد
 ازین گفتن آن پشت بر کرده شیر
 شد ایستاده باسی سوار دلیر
 بیکبار گی بار گسی تیز کرد
 بجولانگری گرم همبیز کرد...
 (ص ۴۵ و ۴۶)

گفتیم که داشتن آگاهی دقیق از جریان حوادث حمید را کمک کرده است
 تا نقش مردم را در تعیین فرجام رویدادها در یاد و شخصیت‌ها را درست
 و دقیق بها گذاری کند و صداقت هنریش در سراسر این حماسه ملی بی‌خداشه
 بماند. در پهاوی آن این آشنایی نزدیک با موضوع در شیوه داستان سرایی
 حمید، در شرح حوادث و تصویر نگاری صحنه‌ها و اشخاص نیز تأثیر کرده
 و بیشتر او را بر آه داستان پردازان واقع‌گرای برده است و چه زیبا بود که
 این شیوه توجه دیگران را نیز جلب می‌کرد و در ادبیات ما راهی برای
 خودش می‌کشود. مثلاً در توصیف جنگ تن به تن دوست محمد با داکتری
 (ازار دوی کانلی) این بیت‌ها را در اکبر نامه می‌خوانیم:

... به تندی چو برق و به تیزی چو تیر
 ز بس خشم دندان بهم بر زنان
 بی‌آورد حمله بسوی اسپر
 بروتش ز گوش از سر کین شده
 به خاک از دم آتشین در زان
 امیر دلاور تگ‌اور جها زد
 جبینش چو کیمخت پر چین شده
 سر ریش در زیر دندان گرفت
 چو آب روان سوی آتش برانند
 به سبالت چو شیر زبان تاب داد
 بکف تیغ چون برق رخشان گرفت
 ز خون عدو تیغ را آب داد...
 (ص ۱۲۲)

حمید کشمیری تمام جزئیات صحنه را توصیف نمی کند؛ بل که به روش بعضی داستان پردازان واقعگرای به یکی دو خصوصیت صحنه یا حالت یا شخص اشاره میکند. یکی دو خصوصیت مهم که خواننده را کمک میکند تا تمام صحنه، حالت یا شخصی را به اتکای تجارب شخص تصور کند، مانند بهم خوردن دندانها، چین جبین و بروتهای داکتر که از گوشهایش نیز فراتر سر کشیده و حرکت امیر گاه حمله یعنی زیر دندان گرفتن ریش که برای مرد شرقی پاریش دراز هنگام غضب یا آغاز کار مهمی حرکتی نمونه وارو اصطلاح نیپیک است و تاب دادن بروت نیز مانند آن در تخیل کردن صورت ظاهری و حتی حالت درونی قهرمان خواننده را پاری میکند. و نیز در جای دیگر مثلاً لشکر شهزاده شاهپور برادر فتح جنگ و محمد زمانخان بار کزایی را که در دشت مرنجان رو بروی هم صف کشیده اند، در سه بیت چنین توصیف میکند:

سپاه محمد زمان شش هزار	سه چندان ز شهزاده نسامدار
مقابل ستادند با هم به جنگ	هوارا گذرگاه کردند تنگ
سرریش بر نای و اطراف دوش	ده انگشت سبب برون تر ز گوش

(ص ۲۱۴)

که این چند خصوصیت يك چند و سه چند بودن تعداد سپاهیان، فشردگی صفوف و ریشهای انبوه درازشان با سبیل های بیکه از گوش ده انگشت بیرون زده است اگر با جنگ افزارها و جامه های جنگ که بار بار ذکر شان در گذشته رفته است و خواننده در خاطر دارد بکار تجسم صحنه گرفته شود تصویر روشن و مشخصی به خواننده میدهد تصویر بکه کمک میکند تا خواننده تمام جنب و جوش حوادث را تصور کند و حتی سمت انکشاف حوادث را نیز حدس بزند.

ولات، برنز و دیگر فرما زندهان اردوی انگلیس، شجاع، محمود، جوانشیر و ملك، سیماهای منفی اکبر نامه اند. تاریخ تعیین کننده است که نقش چه کسی مثبت و نقش چه کسی منفی بوده است. اشخاص به معیار نفع کشور و مردم سنجیده می شوند.

محمودخان از قوم جوانشیر به تحرك و تطمیع شاه شجاع حاضر شد که در وازه حصار غزنی منفجر سازد و ملك نیز با وی متحد شد. گاهی که غلام حیدر خان از نبرد گاه جهت دم راستی به حصار برگشت یکی از دروازه ها منفجر شد و دشمن در داخل حصار هجوم آورد. غلام حیدر خان تن تنها با هزاران نفر داخل پیکار شد تا آنکه به امر شاه شجاع با کمیند ها او را گرفتند و کشان کشان نزد شجاع بردند. قضاوت حمید در باره محمودخان چنین است:

دو محمود بین کز یکی غز زو اند چسان خواند هر يك به وضعی شوند
یکی راز روی وفا بر عوام بر حمت همه خلق گیرند نام
دگر شد به مولای خود بی وفا بود تا ابد لعنتش در قفا . . .

(ص ۹۳ و ۹۴)

توصیف کرکترها بیشتر به سخن خود شاعر و توسط کنش و واکنش خود کرکترها در حالات و رویدادهای مختلف صورت می گیرد و گاهی از زبان يك کرکتر و با قضاوت او تصویر کرکتری دیگر کشیده می شود، مثل اینکه دوست محمودخان در پیامی که به اکبر می فرستد می گوید:

که غزنین شجاع ستمگر گرفت به تلبیس محمود حیدر گرفت
ز آتش بسی خانه بر باد کرد کنون روسوی سید آباد کرد . . . (ص ۹۴)

کرکتر شجاع در جاهای مختلف با زبان دیگر قهرمانان توصیف شده است و مفصلترین آن حرفهای شجاع الدوله پسر محمد زمانخان بارکزی است. شبانگه که شاه شجاع الملك پنهانی با پالکی به بالا حصار برمی گشت،

شجاع الدوله سر راهش را گرفت و به پا سخ تحقیر بسکه از شجاع شنیده بود با کتایه های تابخ فهما ند . که قصد خونینی دارد . پاسبا نان شجاع را کمک کردند که فرار نماید؛ اما از تیغ دسته شجاع الدوله جان به سلامت نبردند. شجاع الدوله شاه شجاع را که از پالکی بیرون جهیده بود، در میان جوی آب یافت ، در حالیکه برق تیغ بالای سر شاه شجاع قرار دارد چنین صحبت پرا حساس و در دناك و تلخی میان دو حریف می رود:

بگفتش که ای شیر شور یده سر	چه کردم که بستی به خونم کمر
چه صحبت بیاری در ان گیر و دار	که پرسد ز خون منت کرد گار
که کشتم ترا تا بخون ریزم	ز خونش بد امن در آویزم
چو خـود گذر زنی بر سر ماه تیغ	نشا ید زدن بر سر شاه تیغ
خدا یاد کن بگذر از کین من	فرامش مکن حق دیر پس من
شجاعش بگفت ای ستمکاره کیش	تو کی شاه بودی که خوانی به خویش
تو بومی که بودت ز شاهی خطاب	شد این بوم از ظل شومت خراب
سینه مست چون فیل جنگی شدی	مدد گار فوج فرنگی شدی
خرابی به غزنین و کابل رسید	بهر خانه دست تطاول رسید . . .
چو این گفت تیغش چنان زد به فرق	که در خون خود شد در ان جوی غرق

(ص ۲۰۶)

در میان تصاویر قهرمانان اکبر نامه مخصوصاً قهرمانان منفی اثر، بعضی تصویر های خنده آور و جود دارد که برجسته ترین آنها این دو تصویر از دو سپاهی فرنگیست در نبرد یکدیگر دوست محمد خان با داکتر کرده است:

بیامد دگر تندر و پی چو بار	بقامت چو مار و به حمرت چو ناز
چنان بینیش بود در چشم شور	که تا بوت اندر میان دو گور

دہا نش جو گور پر از ترس و بیم
 تنش کوہ الوند گردن چومیل
 لبانش لب چه دهنی چون مغاک
 ز دندان پسر از استخوان رمیم
 غلام بنا گوش او گوش پیل
 چو آواز نعرہ اش هولناک ...
 (ص ۱۲۳)

و تصویر دیگر چنین است :

رسید از پیش زشت روی دگر
 سر آمد برش از برص داغ داغ
 وجودش چو بوزینگان پر زوی
 دوسو راخ بپیش چاه سیاه
 امیر از غضب نعرہ چون شیر زد
 فرنگی بی آورد بر سر سپر
 بجای کلمه داده طشتی بسر
 دریغ دهن تا گلویش چوزاغ
 ز زنگار چشمش ز شنجرف روی
 کہ از اندرون رسته دارد گیاه
 روان بر سرش رفته شمشیر زد
 به عیاری از پس بلندید سر ...
 (۱۲۴)

این تصاویر در واقع همچو نامہ‌ها بیست از قہرما زان منہی. در پہاوی آن
 شکل دیگر تصاویر طنز آمیز در اکبر نامہ کار تونہای سادہ بیست با چند خط
 کہ یک قہرمان از دیگری می کشد. نمونہ های آنرا در نامہ ہر یسنگ بہ امیر
 دوست محمد و جواب دوست محمد بہ ہر یسنگ می یابیم و مانند آنها را در
 شاہنامہ فردوسی در نبرد درستم و اسفند یار نیز می توان یافت. این کار تونہا نیشخند
 ہا بیست کہ در پہاوی حرف های نرم و مسالمت آمیز قہرما زان فروتن خشم
 و تہدید و توصیف های داغ از نبردهای خونین حماسہ را از نگاہ احساس و لحن
 غنی می سازد و چون نسیم گوارایی در فضای گرم و شکر ہمند جنگ ہا میسوزد.
 در دل پذیر ساختن فضای حوادث اکبر نامہ تأثیر چنین کار تونہا کہ شمار
 شان از لک است با خوانش دقیق محسوس می شود. مثلاً زمانیکہ مردم کابل

بعد از کشتن بر تریه خزانة حمله کردند و با فروختن توده گاه آنرا آتش زدند
حمید دود و آتش سوزی را تصور می کنند و با يك خط تصویری خنده آوری از شاه
نیز می کشد که از نظر موقف شاه در آن حالت بر علاوه تنوع بخشیدن به فضای
قصه اهمیت دارد:

چنان گشت زان گاه آتش بلند که دودش به کیوان رسا زنده کمند
چنان دودش منتشره - رکنار که شه عطسه می زد زبالا حصار...

(ص ۱۴۶)

حمید در پایان هر حکایت به شیوه اکثر داستان پردازان ادب کهن دری
به ساقی خطاب می کند و اما به جای شراب، چای می خواهد. این «چای نامه»
های حمید، اگر بتوان چنان تعبیری را بکار برد، برای يك مجلس قصه خوانی
شرقی مناسب تر است تا ساقی نامه های قدیم و این نکته هم از نوآوری های پسندیده
و ارزشمند است. در اینجا چند بیت از «چای نامه» ها را از نظر می گذرانیم:

بیا ساقی از چای جامی بیار مراده به شکرانه اختصار
که صد داستان در یکی داستان بیان کردم از گفته راستان
گرت نیست دل خوش ز اجمال من بیا تا به تفصیل گویم سخن
که تا میشود بر بزرگان پدید که در هر فن دست دارد حمید (ص ۲۹)

بیا ساقیا آب نوش تو کو بجوشم زغم چای بجوش تو کو
ز شیرین و تلخ آنچه داری بیار به محتاج با تلخ و شیرین چه کار (ص ۱۳۰)

بده ساقیا چای با قوت رنگ به شکرانه دفع اهل فرنگ
که تا فرخی آیدم در ضمیمه - روم تا به کابل رسا نم امیر (ص ۲۳۰)

بیا ساقی از چای شیری ایاغ لب لب بده تا شوم تو دماغ
در نگی مکن جای تاخیر نیست بده تلخ گرمسکه و شیر نیست (ص ۱۵۳)

* * *

بده ساقیا جامی از چای نغز که نیروی تن باشد و قوت مغز (ص ۱۵۹)
در افغانستان تا همین چند سال اخیر هم نقال ها در بازارها با بیان داستان
های حماسی مردم را سرگرم می ساختند و همیشه هنگام قصه گویی پیاپی در دست
در دست میداشتند و در میانه قصه حلق شازرا ترمی کردند که شاید حمید آرزو
داشته است تا روزی بجای قصه های امیر حمزه اکبر نامه او را بر سر بازارها بیان
کنند و در پایان هر حکایت چای بخور دهند و گلو تر کنند و شادانگیزه دیگر، پابندی
حمید به ارزش های دینی است که بجای ساقی نامه چای نامه سروده است.
حمید کشمیری شاعر است در فن شاعری استاد و پابند سنن شعر کلاسیک.
صناعات ادبی را با مهارت خاصی در شعر بکار می برد که واقعاً سخنش را
می آراید، مثلاً:

خدا یا جها ندا را کبر تو پی کرم گستر و بنده پرور تو پی (ص ۱)
اکبر در بیت بالا هم صفت خداوند است و هم اشاره به سردار محمد اکبر خان
یکی از قهرمانان اصلی اکبر نامه و صنعت براءت الاستهلال را حمید خوش
دارد و زیاد از آن کار می گیرد. در آغاز «داستان مصاف شجاع الملک با
مردم قندهار و گریختن کهنبدل و مهردل با ایران» می نویسد:

دگر روز چون صبح صادق دمید شجاع خور از کوه سر بر کشید
فگنیده سپر مهردل خان ماه دژ مغربی کرد جای پناه
سپه اندرون حاجی شب گریخت سپاه ستاره به قایم بر یخت ...

(ص ۷۸)

که علاوه بر وصف دمیدن صبح در این بیت‌ها اشاره‌هایی به جریان حوادثی که بعداً اتفاق می‌افتد و اشخاص دخیل وجود دارد. شجاع همان شاه شجاع است و مهر دل‌خان پسر سردار پاینده خان و مراد از حاجی همانا حاجی ولی‌خان مصاحب و وزیر امیر دوست محمد خان است.

صنعت تجنیس با هنرمندی کم نظیری در اشعار حمید آمده است که شعرش را آب و رنگ میدهد، مثلاً در این بیت‌ها:

پس آنگه که بنشینم از دور دست به آتش کنم گرم از دور دست (۱۳۶)

* * *

نشینم به شهباز زبید بدست ورش در قفس می‌نشانی بدست (۱۳۶)

* * *

به لشکر خبر شد که در شه شهید شد امشب ز تیغ اجل شه شهید (ص ۲۰۶)

* * *

ازین هم مر نج و مر نجان بیا بلشکر بدشت مر نجان بیا (۳۱۲)

* * *

بین همت عالی شاه باز که ناخوانده آمد بر شاه باز (۱۷۷)

* * *

چو من ساختی روح پاینده شاد خدا از تو پاینده خوشنود باد (۲۲۷)

جهت تصویر بهتر و پر احساس تر صحنه‌های رزم بیشتر به حوادث شاهنامه

فردوسی اشاره می‌شود و این تلمیح‌ها البته برای خواننده بیکه از شاهنامه با

خبر باشد بیشتر معنی دار است در غیر آن در افزایش تأثیر عاطفی صحنه‌ها

هیچ کمکی نمی‌نماید.

مانند این بیت ها :

بیفکنند خیلی ز نام آوران چورستم بمیدان ها ماوران (ص ۹۰)

بدانسان بیفکنند از شست صاف خدنگ زمین دوز سندان شکاف

که رستم بزد بر سرا شکبوس ویا بر زر یوند قنطال روش (۲۳ و ۲۴)

دلیرانه تنها شد اکبر روان چورستم بر شاه ما ز ندران (۱۷۷)

چنان رزم کردند با همه گر به شمشیر و تیر و ستان و سپر

که دیوسپید و تهمتن به جنگ نمودند با هم دران غارتنگ (ص ۱۲۴)

در بعضی موارد به حوادث شاهنامه مانند غرق شدن فرعون در رود نیل نیز اشاره شده که اندک است.

آخرین نکته قابل یادآوری در باره اکبرنامه حمید کشمیری فزونی و فراوانی نامهای پوشاک و افزار جنگ است که فراخنای با خبری حمید را در این زمینه نشان میدهد و اگر فراهم شود فرهنگ مفیدی از آن نامها ساخته می شود و در اینجا در پایان سخن تعدادی از آنها را بدانصورت که در اکبرنامه آمده است، مثال گونه ذکر میکنیم: کوس، شاهین، توپ، تفنگ، طبل، کرنا، شیپور، خر مهره، نای ترکی، روینه طاس، شتر ناله، رهکله، شور، غضبان، غنپاره، منجنیق، غربین، کمان، کمند، عمود، تیغ، تبرزین شش پر، گاو دم، طمازچه یا طماچه، جزایر، بلاغون، خمپاره، بندوق (تفنگ) و چارآینه.

بخش دوم

روشنگری و ادبیات معاصر دری

الف نظر کوتاهی بر زمینه های رویش ادبیات نو

از نخستین تجاوز مسلحانه انگلیس ها به افغانستان (۳۹-۱۸۳۸ میلادی) طرد استعمار و حصول آزادی میهن نیازمند آن بود که شعر به کار نبرد رهایی بخش گرفته شود و بنا بر آن جریان معین شعر حماسی و رزمی در کنار ادبیات هر باری به وجود آمده، آثاری به نام جنگنامه سرایش و نگارش یافت. بررسی و تحلیل جنگ نامه های نامدار آن دوره نشان میدهد که ظهور شخصیت های تاریخی در قبال قهرمانان داستانهای حماسی و حکما به پردازی از رویداد های تاریخی شاعر و شعر را به واقعیت های عینی نزدیکتر کرد و جاذبه واقعیت شاعر رسالتمند آن روز را به سنن ادبی کلاسیک و به سنت پرستی بی اعتنا و بی علاقه ساخت. این گفته چنان تفسیر نخواهد داشت که شعر اهمیت ارزش نماهای ادبی کهن را از مرز ایجادگری برون ریختند؛ بلکه مراد اشاره به تأثیر هدف ادبیات بر ماهیت آنست، یعنی مخصوصاً زبان اشعار به خاطر صف فراخ پذیرنده آن به سادگی

گرایید و آثار تصویر یعنی استعاره ، تشبیه و صحنه‌سازیه‌ها بیشتر مشخص گردد بد. در کنار این دیگر گونی چشمگیر و پراهمیت در قلمر و ادبیات سیمای زندگی نیز با تطور درگیر بود ، بدین تفسیر که پدیده‌های فروریزنده نظام مسلط ملاکی در عمق جامعه جوانه میزد ، تجارت خارجی افغانستان از آغاز سده نهم ، چنانکه سید جمال الدین افغانی مشخص کرده بود ، با بخارا ، ایران و هند چاری بود (۱) پس از نیمه آن سده رشد بیشتر یافت و فراخ تر گردید .

موهنلال مینو بیسند : امیر دوست محمد در زمینه بازرگانی طرح‌های تازه و بیخت و بدین صورت داد و ستد را بارور تر ساخت (۲) . امیر شیرعلی زیر تأثیر مشوره‌های سید جمال الدین افغان در دوره دوم امارت (۱۲۸۵ - ۱۲۹۶ هـ ق) مطابق (۱۸۶۰ - ۱۸۷۸ میلادی) به اصلاحاتی دست زد ، بدین تفصیل :

۱- در بخش بازرگانی : به گواهی پژوهشگران زمانش چون فیشر (۳) و سید افغانی ، امیر شیرعلی بسوی سازماندهی امور تجارت گامهای استوار ترو فراختر نهاد . با وصف آنکه در زمان فرمانروایی او بدانگونه که سید جمال الدین افغانی یاد آور می شود همواره قافله‌ها را صدای تیر گردنه گیران بیمناک میداشت و راههای تجارتی نا ایمن بود .

۲- تنظیم قوه اجرائیه : امیر دوست محمد کمتر مایل بود تا در امور اداره کشور به کسی صلاحیت داده شود در زمان او به کسی لقب وزیر داده نشده است . با وصف آن در دوره اول امارت او میرزا عبدالسمیع و در دوره دوم

۱- سید جمال الدین افغانی ، تتمه الیابان فی تاریخ الافغان : ۱۹۰۱ م (عربی) ص ۱۸۴ .

۲- موهنلال حیات امیر دوست محمد . لندن ۱۸۴۶ میلادی جلد اول ص ۲۳۴-۲۳۵ (انگلیسی)

۳- فیشر از معاصران امیر شیرعلی است که کتابش در سال ۱۸۷۸ م به نام :

Afghanistan and central Asian Question .

در لندن به چاپ رسیده است .

عبدالرزاق وزیر او شناخته می‌شدند. سپه سالاری هم به هدهده امیر بود و در
خیاب او پسرانش صلاحیت سالاری سپاه را داشتند. در دوره اول پادشاهی
امیر ذوق محمد میرزا سید حسنی مستوفی و رئیس دیوان امیر شناخته می‌شد. در
دوره دوم امارت که میرزا عبدالرزاق مستوفی الممالک شناخته شد. کار
دیوان استیفا به میرزا محمد حسین پسر میرزا عبدالسمیع گذاشته شد. بود
و دیگر ما دورین عالی رتبه در دوره دوم پادشاهی او اینها اند:

میرزا محمد حسن دبیر که شخص شاه و فاضل بود دفتر پادشاهی را اداره
میکرد. شاه غازی شیردل بار کزایی کارهای داخلی در بار و امور داخله را به کف
داشت، غلام محمد مختار پوپزایی در امور عسکری و غیره بحیث مشاور شاه
شناخته می‌شد، قاضی عبدالرحمن خان علوم بار کزایی قاضی القضاات بود و اداره
امور عدلیه را در کف داشت.

میر حاجی بن میر و اعظم مرحوم نیز قدرت کافی را مالک بود؛ اما امیر به او
اعتماد نداشت، و سید جمال الدین افغانی که مربی شهزاده محمد اعظم و در
دربار منسلک و در سفر هرات همراه امیر بود. فرامرز جر نیل سر لشکر عنوان
داشت. (۱۸) امیر شیرعلی با پای به گذاری هیأت وزراء به اسلوب عصری قوه
اجرائیه دولت خود را استواری بخشید. بدین تفصیل که مطابق روایت
شمس النهار و روز دوشنبه ۲۵ رمضان ۱۲۹۰ شش تن را به کار وزارت گماشت،
چنانکه در شمس النهار می‌خوانیم: «سیادت پناه سید نور محمد شاه صاحب که از
حربه دراز سر گرم خدمات شایسته دولتی بوده در انجام امور ما موره خود حتی
الوسع در بیغ نفر موده و نیز شخص نجیب الطرفین از اعاظم مادات پیشین

۱- سید قاسم رشتیا - افغانستان در قرن ۱۹، مطبعة عمومی کابل: ۱۳۲۹ هجری

معلقات قندهار و ملازم قدیم این سلطنت و در دیانت و لیاقت ممتاز بود به
عهده رفیعه جليلة (صدا عظم) و مختاراً لملك، دولت افغانستان
مقرر نموده، به خلعت فاخر سرافر از نمود زنده، که در چمه القاب او شان در
زبان صلابت بنیان افغانی (لوی تول مخفار) است، شمس النهار به دوام آن
می نویسد: میرزا حبیب الله وردك به سمت مستوفی الممالك
گماشته شد. جا پگاه کارش را دفترخانه خاصه شریفه می گفتند و تمام کارهای
وابسته به مالیه و معاش در کف اداره او بود. مستوفی الممالك آن روز گار همه
وظایفی را که وزیرای مالیه و داخله امروزی بدوش دارند انجام میداد.

سوم - ارسال خان جبار خیل غلجایی را (وزیر دول خارجه) مقرر نمودند.
چهارم - عصمت الله غلجایی (وزیر کوهستانات) یا (حشمت الملك) مقرر شد.
پنجم - میرزا محمد حسن راد پیر الملك مقرر کردند. وی از ترکان شامو
برادر محمد ابراهیم حیرت بود که پس از اوسمت دبیر الملك به محمد نبی
واصل تفریض شد.

ششم - احمد علی چغتایی به سمت معیر الدوله مقرر شد. امور تمام خزان
دولتی و گمرکات که (چپوتره) نامیده می شد، در کف اختیار معیر الدوله بود.

هفتم - حسین علی راسوه سالار مقرر کردند. (۱)

۳- تنظیم امور نظامی بخش دیگر نقشه اصلاحات امیر شیر علی بوده. بعقوب
علی خانی می نویسد: وخلص کلام سلطنت دوم باره سرکار امیر شیر علی دو از ده سال
کامل شد. و در مدت سلطنت خود اول قانون نظام را بر پا نمودند و جمیع افواج
افغانستان را افواج نظامی کردند. از نظام لشکر بزرگی بهم رسانیدند و قانون

۱- حافظ نور محمد کهگدای. اسناد و یادداشت های تاریخی در آریانا، سال اول، شماره ۱.

نظام داری را به کمال رساندند و دولت افغانستان را به دول‌های
 (دول) خارجی گویا همسر قرار دادند. با وجودیکه قبل ازین در زمان
 امیر کبیر هم کمتر نظام داری در افغانستان جاری بود، لکن از آنکه او دیگر سپاه
 همه متفرقه و پراکنده بودند. در وقت خدمت بس اشکال داشت تا جمع میشدند
 و موجود کردن مشقت بود، بل که کمتر موجود میشد. درین وقت جمیع
 افواج افغانستان انتظار یک حکم می‌باشند و فوراً حاضر خدمت استند. هر گاه
 امر بخدمت شوند از توپخانه و پلتن و رساله مکمل اسباب، امروز و فردا
 نمی‌گویند...» (۱)

نخستین قطعه نظامی منظم به یاری نایب عبدالصمد هندی در نخستین
 دوره پادشاهی امیر دوست محمد تشکیل شد که در جنگ با شاه شجاع که در
 قندهار اتفاق افتاد شرکت ورزید (۱۲۵۰ ه. ق. - ۱۸۳۵ میلادی). مگر بصورت
 اساسی در دوره دوم پادشاهی امیر موصوف توسط مستر کمبل انگلیسی که در جنگ
 قندهار راسیر شده، اسلام آورده بود و بنام شیرمحمد خان در عسکر افغانی
 به تعلیم سپاهیان می‌پرداخت و به یاری جنرال ارلان امریکایی که از خدمت رنجیت
 سنگ به ملازمت امیر آمده بود و به همدستی همان نایب عبدالصمد هندی
 اساس عسکر منظم گذاشته شد (۲) و در سال ۱۲۵۹ که امیر پسران خود را به
 حکومت ولایات مقرر نمود، سازمان جدید سپاه بدین صورت بوجود آمد:

- ۱- به نام وزیر محمد اکبر د و فوج پیاده هشتصدی
- ۲- به نام سردار شیرعلی یک فوج
- ۳- به نام سردار محمد امین یک فوج
- ۴- به نام محمد شریف یک فوج

۱- میرزا یعوب علی پادشاهان متأخر افغانستان، (دولتی مطبوعه کابل: ۲۰ میزان ۱۳۳۶)
 جلد دوم، ص ۵۵.

۲- رشتیا. افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۴۹.

این پنج فوج با پنج کندک از چاگیرهای شهزادگان معاش می بردند؛ چنانکه از تاج التواریخ (۱) و قاموس الاعلام (۲) و تاریخ افغانستان اثر هملتن (۳) بر می آید به شماره پنج فوج بعداً افزایش صورت گرفته است؛ اما امیر شیرعلی گامی که از جنگ داخلی فراغت یافت امور نظامی را به شیوه جدید مرتب نمود و تقریباً شصت هزار فوج مکمل از قسم توپخانه پیاده و رساله (سواره) با اسلحه جدید همان زمان در شهر کابل آماده ساخت. (۴) منشی بلاقی داس نیز در شمار دیگر تاریخ نویسان در باره شماره سپاه هیان امیر شیرعلی اطلاعاتی بدست میدهد. (۵) بر بنای احصائیه های موجود در کتبه تاریخ، عسکر منظم امیر شیرعلی یکصد هزار نفر و تنها پیاده ۸۶ پلتن دشتصدی بود. فوج های مقیم کابل عبارت بودند از: پلتن کابل و سه فوج مسخی به پلتن دیو از جوانان تناور که با تفنگ های بی به نام شیر کش مسلح بودند و فوج پلتن اردل که از قبایل گوناگون تشکیل شده بود. رساله های کابل نیز نامهای خاص داشت مانند نقره پوش، زرد پوش، اردل، ولیعهدی، شاهرخی و غیره. (۶)

در عهد امیر شیرعلی فرمانداری سپاه را به ۹ درجه مختلف تقسیم کردند بدینقرار:

- ۱- تاج التواریخ - جلد دوم، (بمبئی ۱۳۲۲)، ص ۴۰.
- ۲- شمس الدین سامی. قاموس الاعلام، (استانبول سنه ۱۳۰۶)، ص ۲۴۹.
- ۳- هملتن. تاریخ افغانستان، (لندن ۱۹۰۶)، ص ۳۱۲.
- ۴- کنگدای. «اسناد و یادداشتهای تاریخی»، قسمت دوم، آریانا، شماره، ۱۱ (اول قوس ۱۳۲۲)، به نقل از خلاصه تاریخ وطن تألیف سید هاشم. (کابل سنه ۱۳۰۰)، ص ۱۱۳.
- ۵- رجوع کنید بدین منشی بلاقی داس. تواریخ جلسه شاهنشاهی، طبع میبود پرس، ۱۸۷۸ م، ص ۲۵.
- ۶- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به حافظ نوره محمد کنگدای. آریانا، شماره ۱۱، سال اول، (اول قوس ۱۳۲۲) ص ۴۹-۵۰.

۱ - سپهسالار

۲ - نایب سالار

۳ - جرنیل

۴ - برآمد

۵ - کرنیل

۶ - کمیدان

۷ - کپتان

۸ - سوبه دار

۹ - حواله دار (۱)

۴- صنایع جنگ افزار سازی به وزارت سازمان یابی امور سپاه و افزایش سپاهیان رشد می یافت. دستگاه های کوچک توپ ریزی تفنگ سازی کرچ سازی، گلوله ریزی، پتاقی سازی نجاری، سراجی، ودیگر بنام «مستری خانه» در بالا حصار کابل ساخته شد. بخش های دیگر کار توپ ریزی در باغ علی مردان، تنگی سیدان چهار آسیاب، سر آسیا واقع ده افغانان نیز صورت می گرفت. دستگاه سراجی تحت رهنمایی استاد گل محمد، کمر بندوزین و لجام ودیگر نیازمند بهای سپاه را تهیه می نمود. استادانی مانند منشی محمد کریم خان کاکری و پاپنده خان و پسرش محمد علی خان در کار دیزاین و ساختن ماشین های مستری خانه سهم بزرگی داشتند. ماشین خانه تفنگ سازی زیر راهنمایی استاد پاپنده خان و پسرانش محمد علی و موسی و چند تن دیگر کار می کرد. هر دو دستگاه پتاقی سازی در آخر ها زیر رهنمایی صوفی عبد اللطیف و صوفی نقشی کار می کردند. کار دستگاه گلوله ریزی را استاد ابراهیم اداره و راهنمایی می کردند.

(۱) همانجا.

دستگاه نجاری بالا حصار زیر نظر استاد احمد، قنطاق، تفنگ و پارچه های چوبی اسلحه می ساخت، دستگاه کرج سازی را فقیر حسین خان دید. بانی مینموده و گذشته از اینها دستگاه دوخت البسه سپاه و سراجی نیز در بالا حصار وجود داشت.

در هرات کارخانه سلاح سازی بصورت بسیار ابتدایی در زمان سلطان احمد برادر زاده امیر دوست محمد بنا شده بوده در عهد امیر شیر علی سپهسالار حسین علی بر روی خرابه های آن ماشین خانه توپ و تفنگ و کرج و برچه سازی بنا کرد. از همین کارخانه سه کندک سپاهی هراتی را با توپهایی سه بست مسلح ساخت. در قندهار محمد امین برادر امیر شیر علی به فرمان امیر کارخانه تفنگ و کرج و برچه سازی ساخت و از فرآورده آن یک دسته سوار و چندین کندک پیاده را تجهیز نمود. نزدیک ششصد توپ گوناگون بعد از جنگ ۱۲۶۹ هجری قمری به هندوستان برده شد که تا امروز در جاهای مختلف تاریخی نگهداری میشود.

۵- در زمینه های فرهنگی در عهد امیر شیر علی نخستین جریده به نام «شمس النهار» در مطبعه شمس النهار در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۷۳ ع) به چاپ رسید که مهمم جریده و در عین حال مهمم مطبعه شمس النهار میرزا عبدالعلی بود (۱) این جریده درشش صفحه هفته وار یاد هر پا تزرده روز تا سال ۱۸۷۸ عیسوی مقارن حملات انگلیس ها به افغانستان انتشار می یافت. (۲)

در این دوره به چاپ کتب نیز توجه گماشته شد و نظام نامه های زمان امیر شیر علی در دو مطبعه مصطفی و شمس النهار به چاپ میرسید که در کار ترجمه و

۱- عبدالروف بینوا «شمس النهار» نخستین روزنامه در افغانستان «آریانا» (مجله انجمن تاریخ شماره ۴ سال ۹)؛ ۱۳۳۰ هـ ش ص اول.

۲- محمد کاظم آهنگ سیر زورنا لیزم در افغانستان جلد اول (کابل ۱۳۵۹) ص اول-۱۵.

تدوین و تألیف آنها قاضی عبدالقادر را بل ملتری سکرتر پشاور می که منشی نظامی
امیر شیرعلی بود و مقاله‌ها بی در شمس النهار نیز چاپ و پیکرد (۱) و قاضی
عبدالرحمن خان علوم بیشتر حصه داشتند.

امیر شیرعلی اساس مکتب عصری را در افغانستان گذاشت و در زمان او مکتب حریه
در شیرپور و مکتب ملکی و خوانین در بالا حصار افتتاح شد. در مکتب ملکی
بلا حصار حقوق و اداره سیاست و علوم ادبی تدریس می شد. اداره هر دو
مکتب را قاضی عبدالقادر پشاور می منشی نظامی امیر به عهده داشت (۲).

اصلاحات زمان امیر شیرعلی در قصاید یکدیگره در حواشی در بار بروده می شد
نیز انعکاس یافت. چنانکه در باره جشن و ایامی سردار عبداللہ پسر امیر شیرعلی
که در سال ۱۲۹۰ هجری قمری در تپه مر نجان بر گزار گردید میرزا عبدالرشید
«رشید»، محمد نبی و اصل، میرزا محمد جانخان و غلام محمد طرزی قصایدی
سرودند و از نظر امیر گزارش دادند، که در آن تصاویر روشن اصلاحات امیر
شیرعلی کشیده شده است (۳). میرزا محمد جان پسر میرزا سعید احمد که به او د-
مان احمد جام ژنده پیل تعلق داشت و در کابل تولد یافته بود در عهد امیر شیرعلی
و پس از آن در زمان امیر عبدالرحمان حمان مشاغل مهم درباری داشت و در امور
شمارگیری و دفتر داری از شخصیت‌های بزرگ زمانش بود. او در سال ۱۳۱۸
شمسی در ۷۱ سالگی در کابل وفات یافت و متصل مزار عاشقان و عارفان زیر گنبد
صوفی شیر محمد بخاک سپرده شد.

۱- کهگدای، اسناد و یادداشت‌های تاریخی مجله آریانا شماره سوم سال دوم (اول حمل ۱۳۲۲)
ص ۳۰.

۲- پاینده محمد زهیر وسید یوسف علمی، تاریخ معارف افغانستان، (کابل ۱۳۳۹)،
ص ۲۲-۲۵.

۳- کهگدای، اسناد و یادداشت‌های تاریخی، مجله آریانا شماره ۱۲، سال اول، (اول جدی ۱۳۲۲) ص ۳۷.

میرزا محمد جان که گاه گاه شعر هم می سرود در قصیده و لیهدی در
بارۀ امیر شبر علی میگوید :

آنکه کرده به وطن مستری خانه تأسیس

آنکه فرمود در آن جمع همه پیشه‌وران

آنکه شد ساخته در دوره او توپ و تفنگ

با گلوله و پتاقی به وطن بسی پایان

آنکه در عهد خوشش فوجی لایق داریم

جمله با رعب و سلاح همه چون شیر زبان

آنکه از کرتی و پتلون و کمر بند و کربچ

همز بوت و کله دادست سپه راسا مان

آنکه از جوشن و از خود و تفنگ و بر چه

افسر و عسکر خود کرده چو انجم رخشان

و درین قصیده هفت وزیر نیز با لقب‌ها ایشان ، يك يك نام گرفته‌اند و در پایان

شاعر به ولیعهد اندرز میدهد که در زوبت پادشاهی خود دست به مال رعیت دراز نکند ،

فزون پیکار پیاموزد ، جنگاور باشد ، کار به مشوره کند ، سخن چین را بار ندهد ،

و به زندان ببیند که مبادا بی‌بی‌گناهی در آن افتاده باشد .

چون رسد دوره او همان مکن از عدل عدول

بنگر با همه بادیده لطف و احسان

نکنی پیشه خود ظلم و ستم راز نهار

نکشی ترا بدو عالم جز ایش خسران

فکر عیاشی و تن پروری انداز ز سر

مگز بین شیوه راحت طلبی را چندان

پرومذهب و دین باش و شریعت پرور

تامعین تو بود صاحب دین در دو جهان

روش حرب بیا موز و مجاهد میباش

از سرت دور مکن شوق غذا را بکس آن

مشوره کن به همه کار به ارباب صلاح

حل هر مشکل خود کن به تدبیر آسان

غضب و ضبط هستی و اهلک رعا با نکنی

که بلا شبهه بود حاصل این سود زیان

رونده فاسق و نمام بخود زانکه ترا

میکنند با همه بد بین به دروغ و بهتان

بی گناهی نشود تا که در آن زمره اسیر

باش پیوسته خیر دار ز اهل زندان (۱)

اصلاحات امیر شیر علی را جنگ دوم افغان انگلیس (۱۸۷۸-۷۹) میلادی برهم زد

وزمانیکه امیر عبدالرحمان بر تخت کابل نشست (۱۸۸۰ میلادی ۱۲۹۷ ق) باز

در زمینه های اقتصادی و فرهنگی از کارهای بسودر و پیش مناسبات

سرما به داری انجام یافت. چنانکه از کتاب (افغانستان) نوشته هملتون برمی آید

امیر عبدالرحمان نیز به تقویّه تجارت توجه کرد. از محصول گمرکی

اموالیکه بازرگان افغانی از روسیه می آورد، کاست (۲) و خود

۱- احمد شفیح پروانه «از شعرای فراموش شده» میرزا محمد جان آریانا، سال ۷، شماره ۹

(اول میزان ۱۳۲۸)، ص ۱۹ و ۲۰.

۲- هملتون. افغانستان، صص ۲۸۹-۲۹۰ به اساس استفاده محمد انور نیر در مقاله تجارت

افغانستان در قرن ۱۹، آریانا، سال ۲۵، شماره ۲، (حمل و نور ۱۳۴۶) ص ۵۲.

امیرنویات خویش را دربارهٔ با لید گئی بازرگانی چنین بیان می‌کند :
«... بسیار سعی میکنم که حالت تجارت را بیشتر ترقی دهم؛ زیرا که خوب میدانم رشتهٔ تجارت مأخذ بزرگی برای تحول و مملکت می باشد. در زمان سابق اقسام مال التجاره خیلی به افغانا - نستان وارد می شد و مازاد آن به خارج صادر می شد. حالا بیشتر آن مال التجاره در خود کابل ساخته می شود و آن پول در خود مملکت زیور و میشود؛ مثلاً از جمله اشیا بیکه از خارج می آوردند مقدار زیادی نمک بود لهذا مردم که دیگر نمک از خارج نیاورند و مردم با ید نمک از معادن تازه خود که مردم افغانستان کار مینمایند امتیاع نمایند. مقدار زیادی از پوست های بره و یا قوت و لاجورد اقسام، میوه جات و پشم و چوب برای عمارات و ترپاک و سایر دواها از مملکت خارج میشود و با این وسیله پول در عوض داخل مملکت میشود...»

خلاصه بعد از توجه به امورات نظامی بیشتر اوقات بومیه خود را صرف این امورات تجارتی مینمایم. (۱)

و امیر عقیده مند بود که سرگرمی تجارتی از آشوبها و شورشها نیز جلوگیری میکند. (۲) در همان زمان کشور ما با هند بر تانوی، ایران و روسیه روابط بازرگانی داشت برای حفظ امنیت راهها، علاوه بر قوای امنیتی مردمان محل نیز مسئولیتی داشتند. هرگاه در محلی کشتار یا دزدی اتفاق می افتاد، باشندگان آن تاده میل جواب ده بودند و از بیست تا پنجاه هزار روپیه جریمه به خزانه دولت می پرداختند.

برای آسانی کار تجارت، بازارهای جدید و کاروان سراهای متعدد در تمام کشور آباد شده و احوال در تمام کشور سیر تعیین شد که اجزای آن چارک، پاور.

۱ - تاج التواریخ، جلد ۲، ص ۵۲ - ۵۵. (۲) همانجا.

خور و مثقال بود. در صورت تخلف و کاربرد و زان دیگر صدر و پیه جریمه معین شده بود. پست از روی نمونه هند بر تانوی تنظیم گردید. بقول امیر پست از هند در ۳۶ ساعت بکا بل می رسید. (۱)

در زمان امیر عبد الرحمان هر شهر گمر کی داشت که از اموال در ۲۵ در صد محصول می گرفت. مثلاً هر گاه مال تجارت از هرات به قندهار برده میشد در سبزوار، فراه، گرشک و در خود قندهار از آن محصول گرفته می شد که بر علاوه خرج راه بهای متاع را بسیار بالامی برد.

در سال ۱۸۹۷ مقرره بی وضع شد که بر اساس آن از میادله اموال در داخل محصول گمر کی گرفته نمی شد.

در دوره امیر عبد الرحمان به صنایع نیز توجه شد. امیر از فرما می هند بر تانوی خواست تا کار شناسی برای بنا گذاری کارخانه سلاح سازی به او بفرستد. همان بود که ژروم فرانسوی به افغانستان آمد. ماشین آلات و مصارف چنان کارخانه بی راسنجید و با مقداری پول برای خریداری و استخدام کارگران ماهر به هند برگشت. ماشین آلات رسید مگر از ژروم خبری نرسید. گفته میشود که انگلیس ها روانه شدند که او این کار را دنبال کند. با تقاضای امیر انجنیر پائین انگلیسی از جانب هند بر تانوی آمد و در سال ۱۸۸۹ کار «ماشین خانه» را به پایان رساند. «ماشین خانه» شعبه های ضرب سکه، کار توس سازی، تفنگ سازی، توپ ریزی، بوت دوزی، زرگری، مسگری، نجاری و غیره داشت، بزودی در مزار شریف و میمنه نیز دستگاه های سلاح سازی و بوت دوزی بنا شد.

پایس «ماشین خانه» کارگران فابریکه که در مستری خانه زمان امیر شیر علی

چندین قرن پیش نبودند در سیمای صدف فشرده ز حمتکش ترین صنف اجتماعی ظهور کردند. شمار کارگران فابریکه در زمان امیر عبدالرحمان در سراسر کشور از یک تا یک و نیم هزار نفر گشته شد و استاد خیابار شمار آنرا چهار هزار دانسته است. (۱) کارگران در وضع طاقت فرسا کار میکردند و وقت کار از طلوع تا غروب آفتاب بود. بقول جویت مردی که در آغاز قرن بیستم ساختمان سد گاه برق آبی را نظارت می کرد، هر گاه کارگری از زندگی مرگبار ماشین خانه فرار میکرد او را دوباره می آوردند کینه وزنجیر میکردند تا دیگران اندیشه فرار را در سر راه ندهند. مزدا کثر کارگران تنها برای بخور نمیر کفایت میکرد ف: مارتین می نویسد که اکثر کارگران همان دست مزد ده زده سال قبل را اخذ می نمودند در حالیکه بهای نان خشک - این خوراک اساسی کارگر - چهار چند شده است (۲)

برای تنظیم امور اداره و قضا نیز نظام نامه ها و دستور العمل هایسی تنظیم شد.

بدین صورت در پایان قرن نوزدهم دولت مطلقه مرکزی در افغانستان بوجود آمد و امیر عبدالرحمان با اختیار لقب «ضیاً الملة والدین» نشان داد که قدرت مذهبی و اداری هر دو در کف اوست. و این خود گویا اعلام تشکیل حکومت مطلقه مرکزی افغانستان بود و از سوی دیگر بنا بر تحلیلی که از اوضاع اقتصادی و اجتماعی افغانستان در قرن ۱۹ نمودیم در پایان های سده مذکور مناسبات سرمایه داری در بطن جامعه افغانی رو به تکوین میرفت. در چنین

۱ - میر غلام محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ، (کابل ۱۳۴۶)، ص ۶۴۵.

۲ - ف مارتین هشت سال در دربار امیر مطلق العنان ص ۱۸۶، نقل شده در کتاب مقاله هایی درباره تاریخ اقتصاد و اجتماعی افغانستان در پایان قرن ۱۹، تألیف بابا خواجه یف (تاشکند ۱۹۷۵) ص ۶۳.

اوضاعیکه موازی با سیرانکشاف اقتصادی در سطح سیاسی واید پولوژیک
و در زمینه مسایل اجتماعی و فرهنگی نیز تحرکی همه جانبه به ظهور می پیوست ،
در آغاز قرن بیستم فرهنگ افغانی به مرحله جدیدی ارتقا یافت و در
ادبیات نیز تما یلات جدیدی ظاهر گردید که آن مرحله را فرهنگ روشنگری
و آن ادبیات را با آن تما یلات ادبیات روشنگری نامیده اند .

در دوام سده ۱۹ که ادبیات رزمی آتش پیکار مردم را با استعمار شعله ور ترمی
گردانید ، شعرای در حواشی در بارها زندگی می کردند که از بند ارزش های شعر
سده های میانه رهایی نیافته همچنان دامن مدیحه سرایی و بیان عشق های تقلیدی با
همان استعاره و تشبیه تقلیدی را رها نکرده بودند . چنین شعر ارا که کار آزموده تر و
با استعداد تر از حماسه سرایان مردمی بودند امیر عبدالرحمان جمع کرد ؛ مثلاً
گوهری (متولد در ۱۳۰۴ هـ ق) را از بلخ با اهل خا نواده اش بکابل خواست و عشرت
قندهاری (متوفی در سال ۱۳۳۴ هـ ق) را به جبر در کابل نگاهداشت تا آنجا که شاعر
به یاد زن و فرزند رنج گرانی کشیده اشعار سوزناکی سرود . دیگر از معروفترین
شعرای در بار او میرزا احمد (متولد در ۱۲۹۵ و متوفی در ۱۲۸۰) که مدتی مستوفی
امیر دوست محمد بود و میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل (متولد ۱۱۴۴ و
متوفی در ۱۲۰۹) که منشی در بار امیر شیرعلی و بعد معاون سفیر افغانی در روسیه
و خطیب و دبیر الملک در بار امیر عبدالرحمان بود و میرزا محمد محسن دبیر
کابل متخلص به محسن (متولد در ۱۲۸۲ و متوفی در ۱۳۲۷) که دبیر امیر دوست
محمد و دبیر و منشی امیر شیرعلی و سفیر افغانستان در روسیه بود و حیرت کابل
(متولد در ۱۲۵۰ و متوفی در ۱۳۳۸) و میرزا محمد اسمعیل کابل که در عهد
امیر حبیب الله سر رشته دار مالیاتی مزار شریف مقرر شد و در سال ۱۳۳۱ هـ ق

هما نجاوفات یافت، بودو همچنان از غمگین، مشتری، بزم، عاصی و میرزا محمد حسین ثاقب نیز میتوان نام برد. (۱)

به گفته ما یا کوفسکی «برای آنکه شاعر مفهوم سفارش اجتماعی را به درستی دریابد باید در مرکز وقایع و رویدادها باشد با بدفرضیه اقتصادی را بداند و زندگی واقعی را بشناسد و در دید علمی تاریخ نفوذ کند.

اینها برای شاعر در قسمت اساسی کارش مهمتر از کتابهای حقیر قرون وسطایی است؛ نپیدا لپرست است که به افکار کهنه رنگ ابدیت میبخشد» (۲) دورامیر عبدالرحمان دورا ستیدا دسیاه خا زه برانداز بود. شعرای دربار با وصف آنکه دوراز مرکز کشتارهای جنگهای اول و دوم افغان و انگلیس میزیستند و دو راز آتشها، گرسنگی و فقر اکثریت مردم با وصف آنکه نه زندگی واقعی را طور شایسته میشناختند و نه نیازمندی آن را حس میکردند که در دید علمی تاریخ نفوذ کنند؛ مگر جبراً و ضاع ناگزیر دست شازرا بسوی واقعگرایی میکشاند و توجه شان را گاهگاهی به سوی گره های اساسی زندگی اجتماعی میکشد.

بهمان سبب بود که میرسیف الدین عزیزی در «نصایح الصبیان» که ارمغان گزیده برای شاهزادگان سروده بود نتوانست پرده از روی بیداد و ستم خانمان سوزامیر بر ندارد و دورا دور چورو تاراج و جور و ظلم بی حد و مردم فریبی نداند؛ مثلاً به این بیتها توجه کنید:

ای دریغ-انند رین بهر اخیر بیو فنا گشته همه برنا و پیر
خبرمال و جاه دردلها شده جمله گی از راه حق گمراه شده (۱)

۱- رجوع شود به تحفه شاهنشاهی نسخه خطی مربوط آرشیف ملی افغانستان.

۲- ما یا کوفسکی چگونه میتوان شعر ساخت، زمان ویژه هنر شاعری، کتاب دوم زیر نظر مصطفی رحیمی، (سال و محل طبع ندارد) ص ۱۷.

حا کما نش رشوه دایم میخورند عالم نش جمله بیره میروند
 مر کلام الله را پوشیده اند کار حق را در پامیدیده اند
 عدل نبود هیچ اندر شان ما ای دریغا از سرو سامان ما
 حا کمان حجاج وقت از ظلم خویش با چو گرگی در میان گله میش
 مر شد ان وقت از شر عند دور جمله با مال و متاع خود غرور
 بار دای طیلسان و ذکر هو لقمه های پر حرام اندر گلو... (۱)

هلمچیان عباس شاعر همان دوره در رساله بدون عنوانیکه برای شاه سرود و او
 را در کار زندگی و کشور داری پند و اندرز داده است و بدون در نظر گرفتن
 آنکه امیر با انگلیس پیمان دوستی بسته بود فصلی را به ترغیب غزا و جهاد با
 کافران تخصیص داده و در فصلی دیگر در باره پادشاهان غافل و بی خبر سخن
 گفته است. (۲)

ب) دوره روشنگری در ادبیات دری

با ظهور راهبها و سرما به داری در جامعه افغانی در پایان سده نهم
 و رشد آگاهی ملی، تکاپوی اید یا لوژیک و سیاسی روشنفکران نما پنده سرما به
 داری به سوی آرمانها و ارزشهای ضد فیودالی و ضد مطلقیت در کار کشور
 داری در آغاز قرن بیستم رو نما شد و این تلاشها که به سود بر پا گردیدن
 فرمانروایی قانون و مشروطیت و برابری و برادری و حقوق و آزادیهای فردی
 صورت میگرفت از سوی دیگر چون سیلاب تهداب پایگاههای استعمار را در
 داخل کشوری کاوید و خصلت ملی و ضد استعماری داشت.

در آغاز سده بیستم در شرایطی که حقوق و جایب مردم در ست مشخص

۱- میر سیف الدین عزیزی. نصاب الصبیان، کابل، سنه ۱۳۰۳، ص ۳۰.

۲- رجوع کنید به تحفه شاهنشاهی، ص ۲۷۴ تا ۲۸۹.

نبود و هر هملیکه سود دارند گان اقرار تولید را از یا نمید میساخت گناه شمرد.
میشد و کفاره سنگین آنرازه تنها گناهکار با جا نش؛ بلکه خانواده ها و دوستان
او با سرو مال خویش سپرداختند، شماری از روشنفکران زیر رهبری مولوی
عبدالروف قند هاری (متولد در ۱۲۶۷ ه. ق. متوفی در ۱۳۳۳ ه. ق) پیشنهاد
یازده فقره‌یی را به منظور نشر جریده بی در افغانستان بنام «سراج الاخبار
افغانستان» به سردار عبدالقدوس اهدا دادند و سپردند. امیر حبیب الله جریده
را برای آرایش امارت سودمند پنداشت و خطری از آن استشمام نکرد. مرام
جریده مذکور چنانکه از سرمقاله نخستین شماره که واپسین شماره آن بود
برمی آید، ظاهر آشنا ساختن مردم افغانستان با آیین زندگی کشورهای
پیشرفته بود که آنان نیز بتوانند برای خود زندگی مرفهی بنا کنند. مگر هدف اصلی
آن راواژگون ساختن شاهی مطلقه و برپا کردن حکومت قانون و مشروطیت
تشکیل میداد.

روز پنجشنبه ۱۱ جنوری سال ۱۹۰۶ نخستین شماره «سراج الاخبار افغانستان»
به فرمان امیر به چاپ رسید که سوگمندانه زیر فشار دولت بر قانیه که امیر
افغانستان را سالانه معاش میداد از نشر شماره‌های دیگر آن ممانعت صورت
گرفت. روشنفکران آزاد بخواه که راه مبارزه علنی را سنگستان یافتند به
شیوه مبارزه مخفی پرداختند و از «انجمن سراج الاخبار» بزودی سازمان فراخ
«اخوان افغان» بوجود آمد.

در سال ۱۹۰۹ جمعیت تصمیم کتبی «مسلح باید بود» را اتخاذ کرد. این
تصمیم توسط یکی از خاینین به جلال آباد به استراحتگاه امیر برده شد. در ماه
مارچ همان سال سید جوهر شاه غور بندی و لعل محمد پسر جان محمد که از غلام
بچه‌های خاص بود نزد توسط دیگر غلام بچه‌ها به ضرب تفنگچه کشته شدند.

محمد ایوب قندهاری، محمد عیسی قندهاری، محمد عثمان پسر سرور پروانی در جلال آباد به قوچ بسته شدند. و در کابل مولوی محمد سرور واصف (پسر مولوی احمدجان الکوزایی که ریاست عمومی سازمان را به عهده داشت) و برادرش سعدالله و عبدالقیوم پسر عم مولوی احمدجان نخست در زندان شیرپور محبوس گردیدند و سپس به قوچ بسته شدند. محمد نور بسمل (متولد ۱۸۸۸)، عبدالجلال قندهاری، پاچامیر غلام بیچ، پروفیسر غلام محمد میمنگی (متولد ۱۲۵۲)، میر یار پیگ بدخشی و میرزا مان الدین مامور بارچالانی از پست خشان، سردار عبدالعزیز و سردار عبدالرحمان پسران سردار عبدالوهاب، ابراهیم ساعت ساز کابلی، عبدالعجید ساعت ساز کابلی، مولوی عبدالواسع پسر مولوی عبدالروف، مولوی عبدالرب (متولد حدود ۱۸۷۰) و کاکا سید احمد پسر فیض محمد لودین (متولد ۱۲۹۰)، میرزا محمد حسن راقم، میرزا عبدالرزاق، احمد قلی چنداولی، میر سید قاسم قاضی عبدالحق سلیمان خیل، میرزا غیاث الدین پسر مستان شاہ کابلی، حافظ عبدالقیوم، شیر علی بارکزی، ملا محمد اکبر آخوندزاده، مولوی محمد حسن معروف به پنجابی که در اصل از لوگر بود، نظام الدین پسر امیر الدین و از هندی ها پیکه در افغانستان کار میکردند داکتر عبدالغنی آهر عمومی مکتب حبیبیه برادرش مولوی نجف علی نائب مدیر «سراج الاخبار افغانستان»، و برادر دیگرش چراغ علی و دهها تن دیگر بعضی در زندان ارگ شاه و بعضی در شیرپور و لانه و کوه قفلی شدند. با تمام حمله و حشیانه دربار مشعل آزاد بخوابی خاموش نشد و آنسانیکه به چنگ از تجاع سیاه نیامده بودند مبارزه را ادامه دادند.

امیر حبیب الله که فطرتاً خوشگذران بود حوصله پیگرد و تعقیب و کارهای جدی را نداشت، گاهی که از استراحتگاه به کابل آمد برادرش سردار

نصرت‌الله نایب السلطنه فهرست درازی از مشروطه خواهان را به او سپرد تا زندانی یا اعدام شوند، مگر امیر به پاسخ آن برادرش که تار یک زندیش ترین شخصیت درباری آن عهد بود گفت: «این دفتر بی معنی غرق می‌ناب اولی» (۱) موازی با پیکار در راه دست‌آورد های جدید سیاسی فرهنگ نیز به مرحله جدیدی رشد یافت و در ادبیات تمام ایلات تازه بومی به ظهور پیوست و این رشد و این تمام ایلات که در شرایط بیداری آگاهی ملی و تشکلی نظام سرمایه‌داری جان می‌گرفت خواه مخواه پیکار با ادبیات و فرهنگ فیودالی را همراه داشت، دارای خصوصیت‌های ملی بود.

دوره‌یی که در چنان اوضاع و با چنان خصوصیات در فرهنگ و ادبیات ما از ابتدای قرن بیستم شروع شده است دوره روشنگری نامیده میشود. (۲) سرشت دوره روشنگری با شرایط تاریخی پیدایش آن و مفکوره‌های انسان دوستی که تغییر اجتماعی را تنها بدست یاری خرد آدمی و استوار شدن مناسبات خردمندانه بین افراد جامعه ممکن و میسر میداند، مشخص میشود. در دوره روشنگری در فرهنگ هر ملتی در بهاری خصوصیت‌های ملی بنا بر تأثیر متقابل فرهنگی خصوصیت‌های بین‌المللی نیز دیده می‌شود. (۳) در سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ که محمود طرزی اجازه نشر جریده بی‌را از امیر حبیب‌الله گرفت و «سراج الاخبار افغانیه» را چاپ کرد، «انخوان افغان» از جریده مذکور برای پخش و پراگندن مرامها و باورهای سازمان‌زی خود استفاده فراخی کرد و سراج الاخبار افغانیه آینه تمام‌نمای فرهنگ روشنگری و ادبیات روشنگری افغانی گردید.

۱- مستندابه گفته استاد عبدالهادی داوی.

۲- بقی محققان به جای استعمال اصطلاح «دوره روشنگری» تعبیر «ظهور تمام ایلات روشنگری» را بکار می‌برند، مثلاً گراسیمووا در مقاله روشنگری در ادبیات افغانستان روشنگری در ادبیات شرق مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱.

۳- رجوع شود به مقاله س. س. براگینسکی «در باره خصوصیت‌های ملی دوره روشنگری» روشنگری در ادبیات شرق مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱۵.

حج محمود طرزی و شاعر و روزنامه نگار

محمود طرزی در اول ربیع الثانی سال ۱۲۸۲ هـ ق مطابق ۲۳ اگست سال ۱۸۶۵ مسیحی و سنبله ۱۲۴۴ هـ ش در شهر غزنین تولد یافت.

نخستین معلم محمود پدرش سردار غلام محمد طرزی (متولد ۱۲۴۵ هـ ق ۱۸۳۰ م) از شعرا و نامدار زمان و خوش نویس و نقاش توانایی بود.

نخستین سالهای زندگی محمود در پیکار با رویداد های تلخ سپری شد.

در دوره دوم امارت امیر شیر علی (۱۸۶۹ تا ۱۸۷۹ م) که محمود ۱۴ ساله بود

پدرش به زندان افتاد و پس از آنکه در همان سال رها گردید بازده سال را در زاویه

عزلات تحت نظارت دولت سپری کرد. در این مدت که سردار غلام محمد

طرزی بادل آزرد. از دربار بیشتر اوقاتش را در محافل بیدل خوانی که در منزل

شان بر پا میشد و در صحبت دوستان شاعری و به خوشنویسی و نقاشی می گذشتا زد.

محمود با آنکه معلمی چون آخوندزاده ملا محمد اکرم هو ذك داشت بیشتر زیر

قر بیت پدر میبود. تا سالهای سقوط امیر شیر علی (۱۸۷۹ م) محمود میباید زبان عرب

را فرا گرفت و مثنوی و لوی را با شرح تمام کرد. خود طرزی آموخته های خود

را در آن روزگار در سالهای نگار زندگی سراج الاخبار چنین خلاصه میکنند :

«در آن زمان به آن درجه سواد و ادب آموخته بودم که کلیات پدر را می خواندم (۱)»

در پایان دومین نبرد مردم افغانستان با اشغالگران انگلیس گاهی که امیر

عبدالرحمان را برار یکه امارت کابل نشاندند برای زمان کوتاهی در زمان سردار

غلام محمد طرزی طرف مهر بانی امیر قرار گرفت مگر بزودی در آغاز زمستان

سال ۱۸۸۱ یعنی بعد از پیروزی امیر بر پسر کا کا پش سردار محمد ایوب

سردار غلام محمد طرزی را به اتهام مکاتبه با طرفداران سردار محمد ایوب در قندهار زندانی کردند و در جنوری سال ۱۸۸۲ به واگذاری وطن و ادار گردید و به نام مرد آشوب طلب به مقامات اداری هند برتا نوی سپرده شد.

سردار غلام محمد طرزی ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ سه و نیم سال در کراچی بسربرد و جیره خواری از دولت برتانیه آنقدر راها نت بار بود که از آنجا به امپراتوری عثمانی رفت و در بغداد جاگزید.

در سه سال زندگی در کراچی (از ۱۷ تا ۲۰ سالگی) محمود با چنگو زندگی استعمار برتا نوی بهتر آشنا شد و با اشتراک در مجالس پدرش با شخصیت های آزاد پیخواه و آگاه هند روحیه، ضد استعماری در وی نیروی بیشتر یافت و در آن مدت کوتاه زبان اردو را نیز یاد گرفت.

در بغداد محمود زبان ترکی را فرا گرفت و گاهی که خواهر زاده اش به شام رفت به آموزش زبان عربی نیز پرداخت.

آغاز اقامت در شام به معنای گشایش باب نوی در زندگی محمود طرزیست در این دوره وی بصورت جدی تر و دقیق تر به تحصیل دانش های ادبی و زبان و ادب عربی می پردازد و مقاله و سفرنامه مینویسد و شعر می سراید. خواهر زاده سردار غلام محمد طرزی در خزانه پی که از جانب دولت عثمانی برایشان بخشیده شده بود زندگی می کردند و ماهانه آنقدر معاش می بردند که با آن زندگی مرفه داشتند و گاه بگاه بار سال پارچه شعری و یا اهدای کتابی به سلطان تحفه ها و هدایای شاهانه نیز دریافت میکردند.

محمود در سال ۳۰۶ (مطابق ۱۸۸۸ م) کتاب « اخلاق حمیده » را که غلام محمد طرزی نوشته بود به دستور او به سلطان عبدالحمید بر دو گزارش این سفر را به نام « سیاحت زانه در سعاده » در همان سال نوشت.

درین سفر محمود طرزی در استانبول به صحبت سید جمال الدین افغانی رسید که خود در آن باره مینویسد: «علامه يك معدن عرفان بود این هفت ماهه مصاحبت بقدر هفتاد ساله سیاحت در بردارد. ۱»

امیر عبدالرحمان در اواخر عمر بر خا نواده غلام محمد طرزی مهربان شد و آنها را اجازه بازگشت به وطن داد و سالانه بیست هزار روپیه کابلی معاش برای شان مقرر کرد که این مبلغ به دمشق فرستاده میشد.

پدر محمود طرزی در سال ۱۹۰۰ وفات یافت، گاهی که محمود ۳۵ ساله بود. در سال ۱۹۰۱ که امیر عبدالرحمان وفات یافت و پسرش حبیب الله در ۲۹ سالگی به پادشاهی رسید محمود طرزی يك سال بعد از آن وارد وطن شد و ۹ ماه اقامت گزید و از جانب امیر جوان فرمان گرفت تا با مقامات عثمانی در باره ارسال کار شناسان ترکی به افغانستان صحبت کند مگر این ماموریت محمود به پیروزی نینجامید و او با خا نواده اش در سال ۱۹۰۵ به افغانستان بازگشت.

در سال ۱۹۰۹ امیر حبیب الله خیر به دختر محمود طرزی را با شهزاده عنایت الله معین السلطنه نامزد کرد و ۴ سال بعد از آن دختر دیگرش ثریا (۱۴ ساله) با عین الدوله شهزاده امان الله (۲۱ ساله) ازدواج نمود و بدانصورت خا نواده محمود طرزی با خا نواده سلطنتی پیوند نزدیک یافت. در این وقت محمود طرزی تعلیمات نامه ها و نظامنامه ها را از ترکی به درسی ترجمه میکرد، به ترجمه کتاب جنگ روس و ژاپان برای امیر مصروف بود و بحیث عضو دارالترجمه ترکی کار میکرد و شعر می گفت و رساله مینوشت.

۱ - محمود طرزی. «سلسله مشاهیر افغانستان»، علاوه معلومات بر ترجمه احوال سید جمال الدین افغانی، سراج الاخبار افغانیه، شماره ۵، سال ششم، (۱۴ اکتوبر ۱۹۱۶).

در سال ۱۲۹۰ ش (۱۹۱۱ م) محمود طرزی اجازه نشر سراج الاخبار
افغانیه را از امیر حبیب الله حاصل کرد. خود محمود طرزی درین خصوص
پس از چندی نوشت: «در ماه رمضان سنه ۱۳۲۹ استقامت طلب امتیاز نشر نمودن
یک جریده غیر رسمی ملی وطنی از طرف شرکت اداره به عتبه عرفانی مرتبه
اعلی حضرت پادشاه معارف پرور، معظم عرض و تقدیم گردیده امتیاز آن
به این عبداحقر با خاک برابر (محمود طرزی) عطا فرموده شد. در ۱۵ شوال
سنه مذکور شماره اول آن در زیر مدیریت این عبد عاجز و زنگرانی جناب
علی احمد ایشیک آقاسی حضور اعلی حضرت همایونی در معرض انتشار
برآمد.» (۱)

از آغاز نشر اخبار محمود طرزی دو مشکل را پیش بینی میکرد: یکی اینکه
سراج الاخبار خواه مخواه با انتقاد روش امیر مخالفت و خشم او را بر خواهد
انگیخت. دیگر اینکه مبارزه اخبار بسود استقلال افغانستان، مقامات هند
بر تانوی را بر آشفته خواهد ساخت. محمود طرزی با آمادگی در برابر این
دو مشکل بکار پرداخت و دیری نگذشت که هر دو مشکل رونما شد. هم در
سراج الاخبار و هم در دیگر آثار محمود از روش امیر انتقاد شد؛ مثلاً امیر
هر سال به شکار بودنه میرفت و محمود طرزی این شعر را که به پاسخ قاتنی
سروده بود در سال ۱۳۳۱ (خزان ۱۹۱۳) در مجموعه پر اگنده چاپ کرد که
در آن خوشگد رانی و بی پروایی امیر به سر نوشت کشور و مردم نگرانش
شده است:

بیا بین که در جهان چگونه گشته کارها

جهان جهان ریل شد زمان زمان تارها

چه بحر ها که بر شده چه خشکه ها بحار ها

چه کوه ها شکاف شد گذشت از ان قطار ها

جهان جهان علم و فن زمان زمان کار ها

بس است صید بود نه میان کشت زار ها

مکن تو عمر خویش را عبث به لهو لعب صرف

که وقت همچو شمس شد، گذار عمر همچو برف

مذاب میکند ترا، تو خوش به مدح خود به حرف

شمال ما و شرق ما دشمنان چو بحر ژرف

که موج آب چرک شان گذشته از کنا ر ظرف

همان بر بختن بود چو سیل کوهسار ها

ندا نما که همت جوان بد از چه پیر شد

نبودی غافل از جهان جهان ترا اسیر شد

گمان برم قرین بد به حيله دستگیر شد

که غافل از جهان شدی دلت ز ملک سپر شد

سخت و تو غافل از خودت که دشمنان دلیر شد

مرو به قول بدمنش که ذلتت یار ها

درین زمانه هر طرف به فن سراغ داردا

ز بهر را غمگ خود هوای باغ داردا

پی ترقی خودش به کف چراغ داردا

برای ضبط ملک ها چه درد ماغ داردا

خورند روم و فرس را بما بلاغ داردا

تو وقت را عبث مکن به میله و شکار ها

چرا که وقت نقد شد ز وقت استفاده کن

چرا که نیست فرصتی بکا ر ملک چاره کن

چرا که دشمنان دین احاطه کرده پاره کن

چرا که مسلمین به تو امید کرده چاره کن

چرا که حاجت وطن بکار شد نظاره کن

که ملت عاجز آمد زرنج انتظا رها

حیات را چه میکنم وطن حیات من تویی

برای هر سعادتمند وطن برات من تویی

اگر توفتی از کفم وطن ممت من تویی

برای دین و هم شرف وطن حیات من تویی

وطن تو کعبه منی وطن صلوة من تویی

محبت به جان من چو پودها به تارها (۱)

کابل ۲۰ ذی قعدة سنه ۱۳۳۱

و همچنان حمله های سراج الاخبار بر استعمار بر تانوی به سودا استقلال

افغانستان نیز به نوبه خود امیر را ناراحت و ناراض می ساخت. مثلاً تر دید

امیر در امر تقاضای استقلال کامل افغانستان از حکومت بر تانیا محمود طرزی

را و داشت تا در شماره دهم ۱۶ ماه جدی ۱۲۹۴ سر مقاله «حی علی الفلاح»

را بنویسد که در اثر مدخله حکومت قبل از توزیع ورق اول جریده کند. شد.

در مقاله مذکور درجا بی محمود طرزی مینویسد:

«حی علی الفلاح! ... دنیا به يك حال نمیمازند. بشریت بر مدارج مختلف

سیر و دور میکند. طفل میباشد شیر میخورد، جوان میشود، شیر گیر میشود، به کمال

میرسد و خود را کامل میکند.

ملت نجیبه (نجیب) افغان بینایی دانا یی و آگاهی حاصل کرده به خیر و

شر به نفع و ضرر خود پی برده شرف آزادی قومی، حقوق استقلال ملی خود

را به خوبی شناخته تا به حال هر چه که بود، بود، هر چه که شد شد ! لکن بعد از این افغان آن افغان نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند . (۱) در سراج الاخبار مطالب متنوع چاپ می‌شود، مانند اخبار داخلی، اخبار خارجی، مقاله های علمی، اشعار، ترجمه ها و مطالب ادبی از منابع ترکی و فرانسوی، تبصره های سیاسی، نظامنامه ها و اشتها رات و اعلانات، سیاحت نامه ها و روانها و مقاله هایی درباره زبان و ادبیات. بعد از آنکه عبدالهادی پریشان (داوی) (۲) و عبدالرحمان افغان (عبدالرحمان لودین) (۳) به سمت محرر با سراج الاخبار همکار شدند با این دو جوان مشروطه خواه و عضو اخوان افغان، اندیشه های جمعیت نیز در سراج الاخبار وسیع تر راه یافت. و پیکار با استبداد و خود سری داخلی و استعمار خارجی جدی تر و گرم تر شد و کینه در بار نیز با جرییده و گردانندگان آن فزونی گرفت. اشعار انتقادی و آزاد بخوانه پریشان لحن جرییده را تند تر ساخته بود. چنانچه پریشان باری غزلی را که از يك شاعر ناشناخته در جبل المتین چاپ شده بود تخمیس کرد و آن مخمس در سراج الاخبار به چاپ رسید که متن آن چنین است :

۱- به نقل از مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه، (۹۷-۱۲۹۰ ش) کابل ۱۳۵۵ ش

ص ۳۷۸ .

۲- پریشان تخلص است نه نام مستعار چنانکه بعضی پنداشته اند (مقالات محمود طرزی ص ۲۳)

و داوی نام قبیله است @

۳- عبدالرحمان به تخلص افغان هم شعر میگفتند هم مقاله مینوشت و به لودین هم شهرت دارد مدتی

هم تخلص کبریت را اختیار کرده بود که زود از آن منصرف گردید (بقول آقای داوی) .

بد نبود

در وطن گر معرفت بسیار میشد بد نبود

چاره این ملت بیمار می شد بد نبود

این شب غفلت که تار و مار می شد بد نبود

چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود

کله مستت اگر هوشیار می شد بد نبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای

یاد ماغ فکر را بیهوده بیجا خسته ای

دور از احباب رفته با هلو پیوسته ای

بر امید کار های دیگران دل بسته ای

گر ترا همت ممد کار می شد بد نبود

مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور

کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل نا صبور

رهزنان نزدیک، ره تار یک رهرو بی شعور

راه دور و پای عورو خارها از دور عبور

گر که پاک این راهها از خار می شد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ و عرصه جولان فراخ

نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ

جز خدای امید گاهی نیست یارب آخ آخ

مانده تا منزل بسی فرسنگ های سنگلاخ

ای خدای اگر راه ما هموار میشد بد نبود

غیر مادحت و درود پرار دارد بر گگ و بار

تا بکی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار

باری بر ما هم بیارای ابر رحمت بار بار

بار ما اندر گل افتادست دل ما زیر بار

بار الها بار ما گر بار می شد به نبود

این غزل در صفحه جیل المتین مکتوب بود

گرچه نام شاعرش از چشم ما محجوب بود

این خطاب او به خود بسیار تر مرغوب بود

چند گویی شاعر این کار می شد خوب بود

چند گویی ما هرا این کار می شد بد نبود

پند گفتن بار فیقان است گرچه کار نغز

انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز

هست ایفاظ بر ادر گرچه خوش کردار نغز

از سخن خاموش شو کاین جمله گی گفتار نغز

گر گرا یا جانب کردار می شد بد نبود (۱)

و قتی که جریده را نزد امیر بردند و اشاره شعر را به وضع امیر برایش توضیح

کردند سخت بر آشفت و در حاشیه اخبار نوشت: «پریشان کیست معلوم شود»

انتقام این شعر را در بار در سال ۱۲۹۷ گرفت. در ۱۲ سرطان آن سال که

عبدالرحمان لودین را به جرم قصد ترور امیر بزرندان زندانختند عبدالهادی

پریشان را نیز بی گناه بندی کردند. تمام تلاش های محمود طرزی در راهی

آنان بی ثمر ماند تا آنکه با پادشاه شدن امان الله تمام اعضای اخوان افغان

و در جمله آن دو جوان نیز آزاد شدند.

در سال ۱۲۹۷ سراج الاخبار بنا بر مشکلات مالی و فشار حکومت از نشر باز ماند و محمود طرزی به گوشه‌خا نه نشست.

به قدرت رسیدن امان‌الله در سال ۱۹۱۹ در ۲۷ سالگی فصل تازه‌یی در زندگی محمود طرزی و تمام وطن پرستان اخوان افغان شمرد همیشه می‌شود.

محمود طرزی ۵۴ ساله به همکاری با وزارت خارجه دعوت شد و بزودی وزیر خارجه مقرر گردید. انتشار جریده رسمی به عبدالهادی پریشان سپرده شد که وی نام جریده را امان افغان گذاشت و مدتی نگار زندگی آنرا به عهده داشت و عبدالرحمان لودین نیز سرمنشی شاه مقرر گردید.

محمود طرزی در مذاکرات صلح هیئت افغانی و مقامات برتانیوی (۱۲) ۱ پریل (۱۹۲۰) رئیس هیئت بود و زمانی که بعد از جنوری ۱۹۲۱ تا ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ مرحله اولین مذاکرات در کابل صورت گرفت محمود طرزی از آن نظارت می‌کرد. در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار افغانستان عازم پاریس گردید و در ۱۹۲۴ باز به افغانستان برگشت و کار وزارت خارجه را انجام میداد. بنا بر اختلاف نظرها بیکه بین محمود طرزی و امیر امان‌الله بوجود آمد و سرانجام در جون ۱۹۲۵ (تا بستان ۱۳۰۴) در ۶۰ سالگی از کار دولتی کناره گرفت. کناره‌گیری محمود طرزی تا آرامی سخت روانی و بیماری‌های جسمی را همراه داشت که بنا بر آن مجبور شد در سال ۱۳۰۵ (جنوری ۱۹۲۷) برای معالجه عازم اروپا شود و در دهم دسمبر ۱۹۲۷ که امیر امان‌الله به قصد سفر اروپا میرفت خواواده محمود طرزی با امیر پیوست و تا مصر با وی بوده و در جنوری ۱۹۲۸ در ایالت لیا از امیر امان‌الله جدا شد و در سوئیس به آسایش و دارو درمان پرداخت. در ماه جولای همان سال به وطن برگشت اما دیگر به کار اداری دست نزد تا آنکه شورش از ننگرها برخواست و در تقاضا نامه هفت فقره‌یی شورشیان به دولت فقره هفتم

اخراج محمود طرزی را از افغانستان میخواست. همان بود که در ماه مارچ ۱۹۲۹ افغانستان را برای همیشه ترک گفت و در استانبول سکونت اختیار کرد. محمود طرزی تا ۲۲ نوامبر سال ۱۹۳۳ زنده بود و با معاش که معادل معاش وکیل شورا از دولت ترکیه میگرفت. زندگی مرفهی داشت و در ۶۸ سالگی در اثر سرطان جگر وفات یافت و قرار وصیتش در جوار مزار ابویوب انصاری دفنش کردند.

این نکته مسلم است که محمود طرزی هیچگاه خویشتن را شاعر ننامیده است. اما در سال های نگارنده گی سراج الاخبار افغانستانه سرایش شعر بخش بزرگ فعالیت ادبی او را تشکیل میداده است. بیشتر اشعار محمود طرزی در مجموعه های «پراکنده» و «ادب رفن» فراهم آورده شده است. غزل «بگذشت و رفت» او گویا برآمده ادبیات روشنگری بود که چرخشی در روند شاعری آن زمان آورد.

زیاده بران محمود طرزی شعرای جوان آن زمان را به سوی پذیرش رسالت سخن و ادبیات میکشاند و ایشانرا تشویق میکرد تا با خامه ها بر ضد مفاسد اجتماعی و عقب افتادگی و جهل و بیسوادی به پیکار برخیزند. چنانکه تلاش او در راهنمایی مستغنی در ذیل عنوان «عبدالعلی» ذکر خواهد گردید. و عبدالهادی داوی در حل اکثر مسایل ادبی به او مراجعه مینمود و از او مشوره میخواست.

فعالیت ادبی محمود طرزی اساساً با نگارش داستانهای کوتاه و مقاله های ادبی و سرایش شعر در دمشق و سوریه آغاز مییابد بخشی از آثار آن روزگار در مجموعه «دبستان المعارف» فراهم آمده بود که در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی تدوین یافت این مجموعه شامل مقاله های ادبی و اجتماعی،

سیاحتنامه‌ها و حکایه‌ها بود. سپس به امر شهزاده عنایت‌الله کتاب مذکور را مؤلف به چند بخش جدا کرده است که «روضه حکم» یکی از آن بخش‌هاست. اثر دیگر محمود طرزی «پراگنده» مجموعه نظم و نثر اوست که در سال ۱۳۳۳ در مطبعه عنایت به چاپ رسیده است. از مجموعه‌های شعری او «محمودنامه» یا «ادب در فن» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شد قابل یاد کرد است. «سیاحت نامه سه قطعه روی زمین در بیست و نه روز» از آثار معتبر منشور محمود طرزی است. از ترجمه‌های اوست کتاب ژول ورن فرانسوی چون: جزیره پنهان، سیاحت در زیر بحر و سیاحت در جوهوا و کتاب سیاحت در دورادور زمین در هشتاد و دو روز را می‌توان نام برد. گذشته از آن تعداد مقاله‌های محمود طرزی را در حدود پنجصد مقاله دانسته‌اند

(د): سراج الاخبار و مسأله ادبیات نو

سراج الاخبار به پیمانه فراخی با علوم و ادبیات سده‌های میانه به نبرد برخاست و برگسترش چنان دانش‌هایی را فشاری کرد که نیازمندی‌های اساسی کشور را در آن اوضاع و احوال برآورده ساخت و این نکته در سراج الاخبار بار بار توضیح شده است. محمود طرزی می‌نویسد:

((اما درین باره سخن را پوست کند و صاف می‌خواهم بگویم خواه خوش کس بیاید خواه نیاید! خواه صحیح بدانند خواه غلط. مقصد از علم همان علمیت است که در این زمان تهلکه ناک جوشن دین و دولت ما، برگسته‌وان وطن و ملت ما گردد. مقصد از علم همان علمیت است که از تهلکه بندگی غیر دین ما را خاطر جمع سازد و برمسند عزت و سر فرازی بنشاند.

مقصد از علم همان علمیت است که از محکومیت و احتیاج اجانب ما را مستغنی سازد و از دینه‌های لایحصاء و کنزهای لایفناهی عالم طبیعت توانگر و غنی

گرداند مقصد از علم همان علمیت است که آهن را در کف ماموم کند و طبقات
عالیه هوارا به جولان ما محکوم نماید. مقصد از علم همان علمیت است که قلعه
های آهنین سرحد های ملک ما گله های صدمنی دشمنان ما را از تأثیر اندازد.
و گله های هزار مینی توپهای ما فوج های دشمن را از هم شگافد. مقصد از
علم همان علمیت است که خطهای راه آهن ما در يك برهه قلیله به صد ها هزار
هسکر ما را از یکجا بدیگر جانشل بدهد و خط های تلگراف ما در آن واحد
از هر حرکت دشمن ما به ما خبر برساند.

هزا را فسوس که ما این علم ها را شیطانی مینامیم. عمر خود را صرف ما لا
یعنی میکنیم. در وقت حاضر علم همین علم هاست که به محافظه اساس
اسلامیت خدمت میکند و بنیاد بنای قصر دین را از زلال و حادثات این دهر
پر آفات نگهبانی مینماید، خروارها علمیکه منحصر به دانستن ترکیب (ضرب -
زید عمر آ) و فهمیدن قضایای (سالیبه جزئیه و موجه کلیه) و حل کردن (هذاجا
زوهذا لایجور) مانده باشد درین عصر و زمان حاضر بدرجه يك سر نیزه گنگ
يك فو ته فولادی و يك گله گنگ پنج مثقاله نیکای بدین محمدی خدمت کرده
نمی تواند...» (۱) بر پایه این مرام دانش های بلدرد بخور در کار ترقی
کشور و رشد صنایع چون بیولوژی، بیولوژی اقتصاد و غیره که در دستگاه
های کشور ما هنوز خوب شناخته نشده بود در صفحات سراج الاخبار معرفی
گردید و مبادی هر يك در چندین شماره چاپ شد.

گفتیم که چگونگی روشنگری در فرهنگ با شرایط تاریخی پیدایش
آن و مفکوره هومانستی شخصیت اجتماعی، که تغییر اجتماعی را به نیروی خرد

۱- محمود طرزی مقاله افتتاحیه سال پنجم سراج الاخبار افغانیه، سراج الاخبار، سال پنجم

آدمی وابسته میدانند مشخص میشود. همانگونه در رحله روشنگری فرهنگ افغانی در ادبیات تما یلات بسوی گسترش دانشها بظهور رسید و در ستایش آموزش و پرورش اشعار زیادی سروده شد.

روشنفکران افغانستان معتقد بودند که برای مقابله با دشمنان و حصول آزادی کامل سیاسی و اقتصادی پیکار در راه تعمیم دانش در کشور و رشد صنایع ملی ضرور است. (۱)

محمود طرزی از طریق ترجمه و چاپ رومانیهای فانتزی ژول ورن چون، سیاحت در جو هوا، خزیره پنهان و سیاحت در زیر بحر خواننده را با آینده دور تلاشهای دانشمندان آشنا میساخت و با وراورا به نقش زندگی ساز دانش استوار تر میگردانید و مقاله های در باره ارزش صنعت در کشور می نوشت که دوشادوش آن در ادبیات نیز ستایش پذیرید. های صنعتی و نقش صنایع در ترقی کشور از موضوعات شعر شناخته شد. شعرا در ستایش موتور، زیل، برق، تلفون، رادیو و غیره اشعار زیادی سرودند.

پیشرفت های آلمان در سرآغاز نخستین پیکار جهانی در سیمای ادبیات ما چون پیروزی علم و صنعت شناخته شد و شعرا با استفاده از این نکته مردم را به کسب دانش تشویق میکردند. حاجی شیر احمد مخلص شاعر در بار امیر حبیب الله که از همکاران سراج الاخبار بود در قصیده یی مینویسد:

ز فیضان کمال و فن ترقی کرد چون جرمن

کز و خصمان او دارند بیم ملک و جان امروز

بیا پیدای مسلمانان که ما هم بهر علم و فن

به جلد و جهد بر بندیم روز و شب میان امروز

۱- سراج الاخبار، مقاله مخصوصه سال ۶، شماره ۵ (۲ عقرب ۱۲۹۴)

ز علم و حکمت و دانش ترقی میکنند دولت

نمی شاید که ما باشیم در خواب گران امروز

ترقیات جرمن را بخود سر مشق انگاریم

به تعلیم فنون کوشیم بر قدر توان امروز

عبدالرحمان اودین ، آن مبارز دلیر سازمان « اخوان افغان » نیز در

قصیده بی شرق و غرب را برابر میگذارد و نیروی غرب را در جنگ جهانی

اول از دانش و صنعت میداند و بر حال شرق که سر رشته دانشها را از کف

داده است ، افسوس میخورد و در آن قصیده چنین میگوید :

... افغانیان ذی هم گرم تنق گردد بهم

سبقت کند از گسته هم شهرت برد از نهمتن

بهر وطن گریک دو صد عالم به اصلاحش رسد

بی شبهه این جهل و حسد را میزداید چن سفن

باید مکاتب بی شمار گردد معارف بیشتر

تا علم و فن یابد مقرر در قلب اولاد وطن

ازد روطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی

کی میتوان از یک لبی الفاظ شیرین آمدن

صد ها مکاتب در بلد از بهر ملیونها ولد

تا روح حریت دم در جسم شان چون جان به تن

تا اندر اندک وقت و حین بس نوجوانان رزین

هر یک معلم چون بکین (بیکن) هر یک مورخ چون گین (*)

از هر دیار آید برون گردد وطن را رهنمون

انشا کند دار الفنون املا کند باب الفتون

* مورخ شهیرا نگلیس ، مؤلف صعود و نزول روم.

حاصل کند زان مملکت سود کثیر و منفعت

از فیض آن یا بدسعت افزونتر از چین و ختن

هر ملک کا ندر بحر و بر باشد نفوذش بیشتر

گردد مصون از هر خطر یا بد نجات از کید و فن

بی شبهه گردد مستقل گاهی ز گردد منفعل

با هر که بندد عهد و ال آزاد باشد در سخن

بر روی دریا و رقی دارد عجب خوش رونقی

خاصه بر آن يك پیرقی بروی نشان ز افغانین (۱)

بدین گونه مقایسه شرق و غرب با تا کید بر نقش دانشها در بالایی دست غرب

تقریباً تا حد موضوع مستقلی در ادبیات ما نمود و انکشاف یافت. (۲)

در ادبیات دوره روشنگری افغانستان مسأله حصول آزادی کشور در صدر

مسائل قرار دارد و آزادی سنگ بنای ترقی و آبادی میهن و آرامی مردم

شناخته میشود.

محمود طرزی در رساله «روضه حکم» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شده است

چنین حرف های تند پرغروری را به گوش استعمار رساند:

«حب وطن عبارت از دوست داشتن سرا و خانه و باغ و باغچه نیست بل

که حب وطن آنست که در مقابل دشمن در پیش هر سنگ و کلوخ وطن انسان سینه

خود را سپر نماید. و برای پامال نشدن يك و جب زمین وطن انسان جان خود را فدا

۱ - سراج الاخبار، شماره ۵ سال ۱۳۵۶.

۲ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به «تأثیر افکار سید جمال الدین افغانی بر ادبیات معاصر

دری افغانستان» مقاله نگارنده منتشر در عرفان (شماره فوق العاده به مناسبت روز معلم ۳۱ ثور

سال ۱۳۵۶) ص ۷۵.

نماید و برای ندادن يك ذره خاک وطن انسان خود را هبا نماید و از برای
ترقی و اعتلای وطن انسان هر گونه مهالك را بر خود هموار نماید (۱۰۰۰) (۱)
در پهلوی اشعار زیاد آزادی خواهانه در چنان اوضاعی که در برابر
نیروی نظامی امپراتوری بر تانیه نیروهای پیکار جوی و آزاد بخواه داخلی
احساس کهنتری میکردند عبدالهادی داوی شعر بلبل گرفتار را سرود و در آن
مرگ در راه آزادی را بر زندگی اسیرانه بر قر نهاد و جان سپردن در راه
پیروزی را نوعی پیروزی شمرد :

سحر گهی بشنیدم ز بلبلی به نفس

که مردم از غم و درد دلم نپرسد کس

که از چه میکشم این زاله ها نفس به نفس

چرا گذشت مرا عمر در فغان چو چرس

چرا به غیر فغان نیست کار و بار مرا

چرا حیات به گردن شد دست بار مرا

نه محرمی که باو یکزمان سخن گویم

نه سونسی که ز درد و غم وطن گویم

نه همدمی که به او حرفی از چمن گویم

ز لاله و نسرین و یاسمن گویم

کنتم به شکوه دل پر ملال را خالی

ز درد خویش کنم جمله بلبلان حالی

غرض ز قصه پر درد خود کمی شنواند

ز نکته های اسیرانه شمه پی بر خواند

که باد بوی چمن بر قفس نشین گذرانند

تپید و بال و پر افشانند و این حدیث بخوانند

مگر رساند نسیمی صبا ز خاک وطن

که برد هوش و قرارم به خاک پاک وطن

دمی به حیرت و بیخود فگنده سرا استاد زشکر یا ز شکایت دگر لبی نکشاد

که باز باد صبا از شگوفه دادش یاد کشود چشم و کشید از خروش دل فریاد

که همچو من شوی از خا نمان جدا صیاد

چومن اسیر ستم سازدت خدا صیاد

مرا که فخر چمن زیب گلستان بودم گل شگفته بستان آشیان بودم

روان باغ و چمن روح بوستان بودم ظریف و شوختر از جمله بلبلان بودم

اسیر پنجه فولادی بسلا کردی

بجای لطف جفا کردی و خطا کردی

ضای بسی سرو پا بود جای پروازم بلند شاخ سرسرو و مسکن نازم

همیشه بوی گل از خانه خوش اندازم برون چمبیدی چو آواز خرمی سازم

مرا زه درد اسیری نه چون قفس دل چاک

زه اشکر یزی غمگین نه ناله غمناک

سحر که بال و پر شوق میزدم بهوا به شاخه های شگوفه گرفتمی ما وا

گاهی بروی گلی گه به سنبل شیدا به خنده نغمه کنان میسرودم این آوا

کرامت عشرت امروزه بیکه من دارم

ندیم سنبل و گل خانه در چمن دارم

همان گل است کنون و همان زمان بهار زمین ز سبزه نخلع درخت پر پروبار

فگنده شور به گلشن نوای قمری و سار به گوشه های گلستان چومن هزار هزار

پرند از سر یک شاخ برد گر خندان

فتاده من به قفس گریه میکنم به فغان

رسیده است دل زار من به جان یارب ازین ستمکده ام زود وارهان یارب
درین جفا کده پر غم ممان یارب دوباره ام به گلستان و گل رسان یارب

اگر برای قفس آفریدی ام باری

چرا به بال پر م داده ای سروکاری

اسیر پنجه جورو جفاستم تا کی ؟ ندیدم آه و فسوس و غم و زدم تا کی ؟

انیس انده بسیار و لطف کم تا کی ؟ جلیس این ستم آباد پرالم تا کی ؟

چو غیر باس درین خانه نیست کار امید

بهست امید مزاری از این مزار امید

سپس خموش شد و ساعنی تأمل کرد مرا گمان که شد آرام با تحمل کرد

دوباره نغمه کنان روی جانب گل کرد به خنده گفت که صیاد چون تغافل کرد

بیا بمیر ز ذلت نجات خواهی یافت

بگوشه گاه عدم خورش حیات خواهی یافت

اگر چه نیست گوارا بمن چنان مردن جوانم و بو دافسوس بر جوان مردن

ولی بر آرزوی زندگی توان مردن که هست موجبا حیای جاودان مردن

چو هر سحر به قفس حال مرگ می بینم

چرا نمیرم و فرغ ز درد ننشینم

بگفت این و به حسرت بسوی گلشن دید گشود بال و پرو بر در قفس بدوید

بر آن طلسم زمانی هجوم کرد شدید ولی چه فایده کان بود سد سخت دید

ز کله و پرو بال نحیف و منقارش

بر پخت خون مصفای رنگ گلنارش

فقا و بی خود و خونش به جرش می آمد دل تپیده بخون در خروش می آمد

گهی گهی که به حال و بهوش می آمد همین این طنین حزین زو بگوش می آمد

شکست بال و پر در هوای آزادی

هزار شکر که گشتم فدای آزادی

و شاعر برای تأیید احساس و اندیشه خود بیتی از مظهر را در پایان شعر

بعد از این عبارت می آورد: خاتمه از زبان مظهر:

درین بهار ز بلبل اگر نشانی هست

به پای گلبنی افتاده آشیانی هست (۱)

پریشان در این شعر سوزناک بهاری را که در آن مردم در اسارت بسر برند

و آشیانه زندگی شان در پای گل آرزوها ویران افتاده باشد زشت تر از مرگ

می پندارد. این شعر که دو ماه پیش از بهار سروده شده دو ماه پیش از بهاری

که دو سال بعد از آن افغانستان آزادی سیاسی خود را به کف آورد، پاسخی بود

به سوال آنعده از مردم این کشور که درباره پیروزی شان در پیکار با استعمار

دو دل و متردد بودند و در باره نا برابری نیروها زیاد می اندیشیدند. شعر

« بابل گرفتار » که چون صدای زمان طنین شکوهمند و گوش نشین داشت به زودی

به پشتو گزارش یافت و در یکی از شماره های بعدی سراج الاخبار ترجمه

پشتوی آن به چاپ رسید.

با پدید آمدن آورشده که چون ظهور دور روشنگری کشورهای شرقی با دست

باز بهای امپریالیزم در شرق همزمان است، بنا بران این دوره در فرهنگ و

ادبیات همه ملل شرقی خصیلت ضد استعماری دارد و دوره روشنگری در

کلتور و ادبیات مردمان ما نیز دارای همان خصیلت است.

۱- سراج الاخبار، سال ۶، شماره ۱۲، ۲۵ جنوری ۱۹۱۷. (۵ داور ۱۲۹۵ ش).

نخستین نبرد جهانی دلیل آن گردید که مسأله آزاد بخواهی و روشنفکران افغانستان به گونه تازم بی مطرح نمایند. دفاع از اسلام یگانه پایه‌ی بود که میشد تمام ایل‌ها و قبیله‌های افغانستان با تکیه بر آن متحدانه بر ضد فرنگی به پیکار برخیزند و در جنگ جهانی اول که امپراتوری عثمانی چون مرکز خلافت اسلامی با کشور های بالقان داخل جنگ شد در صفحات سراج - الاخبار آزاد بخواهی مردم افغانستان چون حلقه‌ی بی از زنجیر آزاد بخواهی تمام ملل مسلمان منعکس گردید و بر ضرورت تشکیل اتحادیه‌ی دول مسلمان تأکید شد. درین مورد البته اندیشه‌های سید جمال الدین مستقیماً از طریق محمود طرزی و غیره مستقیم چون روحیه مسلط بر تمام ملل مسلمان موثر بود. مقاله‌های مفصلی در سراج الاخبار، توضیح ضرورت اتحاد مسلمین و پیشنهاد های روشنفکران افغانستان در باره اشکال اتحاد بچاپ رسید مثلاً سرمقاله بی با عنوان: «مسلمانان اتحاد کنید و از هم جدا مشوید» و همچنین در اشعار شعرای زمان این مطالب با تأکید و تفصیل بیان شد چنانکه محمود طرزی در غزلی با عنوان اتحاد مینویسد:

حکم قرآن مبین شد اتحاد	اصل این دین مبین شد اتحاد
حزب واحد گرشود اسلامیان	حاکم روی زمین شد اتحاد
اتحاد مسلمین فرض است و دین	پس چرا متروک دین شد اتحاد (۱)

همچنان در شمار ۱۶۵ سال ۲ سراج الاخبار قصاید عبدالعلی مستغنی و میرزا محمد عزیز، کاتب اداره سراج الاخبار و در شماره ۲۰ همان سال قصیده شیر احمد مخلص همین پیام را بیان گرازد.

روشنفکران افغانستان در دوره روشنگری بر ضد خرافات و برداشت‌های نادرست از دین مبارزه کردند. محمود طرزی رساله ((علم و اسلامیت)) را چون ضمیمه سراج الاخبار چاپ کرد. با این رساله وی تلاش ورزید تا ثابت بسازد که دین اسلام مخالف علم نمی باشد و بدینگونه کوشید تا با آیات قرآنی ضرورت تحصیل علم را روشن سازد.

تلاش سراج الاخبار به پشتیبانی حقوق و مقاله‌هایی که درین زمینه نشر شد و نشر جریده مخصوص زن به نام ارشاد النساء در عهد امیر امان‌الله دیرتر نمودار، چنانکه در اواسط این دوره انعکاس آن در ادبیات دیده میشود. موضوعات اساسی شعر دودهمه اول قرن بیستم چون وطن پرستی، آزادی خواهی تشویق به دانش و صنعت تأکید اتحاد کشورهای اسلامی و پیوستگی اقوام مختلف باشند. افغانستان برای حصول استقلال چون موضوعات جدید در ادبیات، خواه خواه با مخالفت‌ها زو برو میگردید که روشنفکران افغانستان ناگزیر بودند با موانع بستیزند و راه رسیدن به آرمانهای نورانی هموار سازند.

ه) ادبیات فنی و ادبیات ملی

اشعار و واجد موضوعات نو که تعبیرات و اصطلاحات تازه و غیر مروج در شعر نیز داشت در برابر شعر قدیم قرار گرفت و سراج الاخبار در دفاع از شعر جدید مقاله‌هایی چاپ کرد که اینک برای خوب روشن شدن پرخاش این دو شعر نو و کهنه یکی از آن مقاله‌ها را که سیراب از طنز و نیشخند است نقل میکنیم. این مقاله در واقع مرآه نامه شعر دوره روشنگریست:

حسب حال ما بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق:

عتیق - بسیار عجیب است که در شما هیچیک لطافت و تراکت شعر به

دیده نمیشود. به این لفظ های غلیظ و کلفت (تحصیل) و یا (معارف) و یا (بگذشت و رفت) و (وطن) و (فیض خلاق حسن) و از همه بدتر (زغال سنگ) و سیاه که شما بر سر و بر خود زده اید سر اسر خود را از شناخت بر آورده اید بلکه يك لکه ایست که بر دامن پاک شعر نهاده اید. حالا آنکه موضوع شعر و بنیاد شعر بر گل و بلبل، بر خط و کاکل، بر باده و ساده، بر رندی و قلاشی، بر موی کمر، بر قد سرو، بر انار پستان، بر عذاب لبان، حتی بر دیوانگی و بیابان گردی وضع و بنا یافته. هزار افسوس که شما ازین همه پیرایه ها و آراستگی ها خود را محروم ساخته به کامه های ثقلات بخشی که در خور مدرسه ها و ملاها و دود چراغ خوردن هاست باشد آغشته ساخته اید و از همه عجب تر که به این همه ثقلات و غلظت خود نام تا نرا (شعر) هم گذاشته اید!

جدید - آه برادر! چه بگویم: قسمت بدمن را به این حال در آورده من هم به همان لطافت ها و نزاکت ها آراسته و پیراسته بودم. آمنتیم رنگ گل و دستم از سایه رنگ حنا در شور و غلغل بود از برگ گل ترازو ساخته در یکطرف آن نسیم سحر گهی را که یا بوی زلف یار معطر بود می گذاشتم و در دیگر طرف آن جوهر لطیف روح خود را گذاشته وزن می کردم. در موی کمر آنقدر می پیچیدم که به عدم می رسیدم. در نقطه دهن آنقدر محو میشدم که هیچ میشدم قدم سرو بسیار درازی بود که از حد کمر به قدر یک موبار یک شده بود و رویم ماه شب چهارده بود که ما نزد يك سینی گرد بقلاوه پزی بنمود. ابروانم دو کمانی بود که بزرگی دایره قوس قزح در پیش آن از خجالت رنگ می باخت. چشمانم دو ترك قاتل کمان بدست خونریز و بدستی بود که بسیار دل ها و جگرها را خورده بود. مژگا نه ایم خنجرهای جگر شگافی بود که به قلابهای برگشته يك دکان قصابی مشابهت میرسانید

که دل جگرها بر آن آویخته شده باشد. و یا آنکه به سیخ های دکان کبابی
مبماند که دل ها را به آن در کشیده کباب میکرد. دوزلف عنبرینم چون
دو مار سیاه پرز هری که از يك سروی آویخته شده بود به نظر میخورد.
کرا یا را که نزد يك شود! خالم يك حبشی لیگرده بینی پهن روسیاه و دهنم
بقدر چاه زمزم و یا يك چشمه آب بقایی بود! چه خوش قسمت دهنم بود قلمونی
داشتم که گاهی غنچه و گاهی نقطه، گاهی چشمه و گاهی عدم گاهی هیچ می
شد! افسوس افسوس که از آن لطافت و نراکت ها هیچ چیزی برایم نماند.
عتیق - آیا چرا این چنین شد؟

جدید - مپرس برادر! زمانه بدست زمانه! ...

عتیق - واه! این مسأله را به زمانه چه تعلق. شعر هر وقت شعر است که احساس
آن بر حسن و جمال معشوقه و عشق و محبت ساده و ساده بنا یافته زمانه هیچ وقت
بر شما جبر نمی کند که شما آنچه چنان جوهر نفیس خود در ادسیاهای های زغال های
سنگ آلوده سازید.

جدید - زمانه شمارانی گویم زمانه خود را میگویم! این عصر و زمانه
يك عصری است که در همه چیزها تغییرات و تبدلات کلی واقع شده است. در
این عصر قد دراز سرو و عرعرمانندی را که ده پانزده برابر قامت طبیعی بشر
باشد و آن سرو، دو لیمو یا دو انار بار آورده باشد و مارهای سیاه پرز هزار و طرف
آن آویخته شده باشد. و يك روی چون مجمع گردی را که در میان آن دو کمان
و یا دو جمبه تیر یا دو بنچه سیخ های دکان کبابی و يك حبشی و يك غنچه و دو عناب
و يك سب و يك چاه و غیره گذاشته شده باشد و این سینی بر يك بیاض در از
حبیبی وضع شده بر تالاق آن درخت سرو مانده شده باشد هیچ کس نمی پسندد!
شما هزار شکر بکشید که مانند من عاجز بد قسمت به این عصر قد رزاشناس نیامده

آید. در این وقت آرایش ها و پیرایش های حسن و جمال ها بیکه داشتیم و شمه‌یی از بسیار و نمونه بی از خروار آن بیان شده به پیشیزی هم نمی خردند. بلکه (مادر آل) گفته میگردد. يك كتاب معدن شناسی زغال سنگ را که کار از آن گرفته شود از دوازده هزار کتاب های بیست هزار بیتی و صد هزار بیتی ما بیچاره ها بهتر و مقدس ترمی شمارند بکدقیقه که در راه حل کردن يك مسأله فن ما کینه و پاکیمیا و یا حکمت و یا هندسه و امثال آن صرف کنید از هزار سال به ما و شما پرداختن را افضل و احسن می دانند چه فکر های واهی و چه خیال های باطل!

جدید - چه باید کرد! اگر واهی باشد و اگر باطل همین است که شدنی شده، چار باید زیستن ناچار باید زیستن.

عتیق - آه چه بگویم برادر! دل مرا بر حالت کباب کردی. دانستم که به چه سبب به این تبدیل قیافت و این تناسخ پر آفت مجبور شده ای! خدا مردمان عصرت را عقل بدهد. و چشمهای بصیرت شان را باز کند تا حق را از باطل و لازم را از غیر لازم و نافع را از مضر تفریق دهند.

جدید - آمین!... انتها (۱) درباره این مقاله چند نکته قابل تصریح است

۱- شعر که بیانگر واقعیت های عینی و ذهنی است، با دگرگونی زندگی نخواهیم خواه دگرگون میشود.

۲- شعر باید سودمند باشد و برای زندگی سازی بلدرد بخورد.

۳- موضوعات و واژه های شعری جاودانی نیستند؛ بلکه همگام با تغییر زمان تغییر می پذیرند.

۴- آنچه نکه تقلید کشنده شعر است نو آوری هلمگام با سیر زمان شعر را بارور میسازد، اما جداً قابل توجه است که این شعر به اصطلاح جدید با تخیل و تصویر سازی کمتر سروکار داشت و از زبان فشرده انعکاسی ویژه شعر و دیگر مفاهیم اصیل شعری دور بود و بادت های بی اعتنا به میراث کهن شعردری پیویزی می شد .

بهر صورت مقاله مذکور و داعیه بی با بعضی از ارزشهای ادبی قرون وسطی بود، که فشرده مطالب آن در منظومه « بگذشت و رفت » محمود طرزی نیز بیان شده است . در این منظومه این بیت ها قابل توجه است :

وقت شعرو شاعری بگذشت و رفت	وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
وقت اقدام است و سعی و جد و جهد	غفلت و تن پروری بگذشت و رفت
عصر عصر مو تروریل است و برق	گامهای اشتری بگذشت و رفت... (۱)

محمود طرزی وقت چنان شعری را سپری شده می پندارد که همسنگت سحر است و از نگاه شاعر در تعبیر سحر تمام ارزش های شعری کلاسیک فراهم است و در آن گویند سنت گرایان و تقلید است . با بیان نیاز مندی تازه زنده گی . محمود طرزی تأکید میکند بر آنکه شعر باید با سخنگوی تقاضا های این زمانی زنده گی باشد .

ادبیات فنی که بخشی از شعر « طرز جدید » بود چنان اشعاری را می گفتند که در آن صنایع و پدیده های صنعتی ستایش می شد . محمود طرزی « غزل » های خود را که در وصف برق و رادیو و تلفون و ریل و زغال سنگ و غیره سرود . بود جمع کرد و به شکل مجموعه بی به چاپ رساند . نامش را « ادب در فن » یا « محمود نامه » گذاشت . این اثر گویا به پاسخ « محمود نامه » کتاب سوم

۱- سراج الاخبار ، سال ، ۱ شماره ۴ ، و نیز در « پراکنده » محمود طرزی ، ص ۱۱۸ .

از پنج کتاب که برای مواد آموزشی در مدارس و مکاتب خانگی از آن استفاده می شد ترتیب ، شده بود . محمود طرزی در مقدمه با توجه به نقش آموزشی و پرورشی ادبیات محمود نامه پنج کتاب را گمراه کننده خواند . (۱) از شماره ۲۰ سال ششم سراج الاخبار ستون جدید « ادبیات ملی » در جریده گشایش یافت که پروگرام آن بعداً چنین تشریح شد :

۱- اقسام شعر در هر موضوعیکه باشد ، قصاید مدحیه غزل های عاشقانه نشیده های وطنیه ، ترکیب بند ، ترجیع بند ، مخمس ، رباعی ، چار بیتی و غیره که از مردم خود وطن باشد خواه از شعرای گذشته و خواه از شعرای حال فارسی - افغانی .

۲- از اقسام نثر ، مکتوب های ادبی ، علمی ، اجتماعی و غیره مقاله های ادبی که موضوعش عالم طبیعت باشد ، فارسی - افغانی .

۳- ضرب المثل - یعنی ضرب المثل ها بهر مضمونی که باشد و ضرب المثل شده باشد ، فارسی - افغانی .

۴- فقرات حکمت آمیز مانند فقرات گل دسته حکمت و بعض فقرات لطیفه آمیز بانزاکت ، فارسی - افغانی .

۵- به لهجه و شیوه اقوام مختلفه وطن عزیز ما هر رقم شعری که باشد مثلاً به لهجه هزارگی ، پنجشیری ، صرف کابلی شهری ، قندهاری ، هراتی اوزبکی و غیره . و به لهجه افغانی اقوام مختلفه هر رقم غزل خوانی و چار بیت سرایی و غیره در این خصوص يك مقصد مهم داریم که نتیجه آن از فایده خالی نخواهد بود .

۱- رجوع کنید به مقدمه محمود نامه مطبعه دارالسلطنه کابل ، سنه ۱۲۳۱ .

این اثر در سال ۱۳۳۳ با مجموعه « پراکنده » نیز در مطبعه عنایت چاپ شده است .

۶- فقرات تار یخچه عبرت آمیز که مختصر و مفید و به تاریخ خود افغانستان تعلق داشته باشد. (۱)

چنانکه از مرام نامه « ادبیات ملی » برمی آید خواست گردانندگان سراج الاخبار آن بود که اشعار ملل و اقوام مختلف افغانستان بزبان و لهجه خودشان چاپ شود و بدین صورت زمینه پرورش ادبیات ملیت های گوناگون فراهم گردد. در پهلوی آن سراج الاخبار معتقد بود که هرگاه مسایل مبرم روز به لهجه و زبان اقوام مختلف در صفحات اخبار انعکاس یابد پیمانه نفوذ و کارگری آن بیشتر خواهد بود. چنانکه محمود طرزی در مقاله « ادبیات ملی » (۶) این نکته را توضیح کرد و تأکید نمود که پیام شاعر به لهجه خودش زود تر به مردمش میرسد نسبت به آنکه ماهر موضوع امروز را با تعبیرات و واژه های شعری کهنه و زبان ادبی چندین صدسال قبل بیان کنیم. و برای تأیید گفته خود در برابر شعری از کسلیم همدانی غزل هایی از صاحب داد کو هستانی، خواجه محمد سالینگی و غزلی به لهجه هزارگی چاپ کرد. با چاپ این اشعار سراج الاخبار نخستین بار به زبان محاوره لهجه های گوناگون شکل نگارشی داد و آنرا ثبت کرد. محمود طرزی به تخلص « افغانی » ترانه هایی به لهجه کابل سرود (۳) که شعرای جوان کابل از او پیروی کردند. یکی از آن جمله شعر امیر غلام حضرت انور بود، که تخلص خود را بعد از شایق و پس از آن شایق جمال گذاشت. وی در نامه یی به محمود طرزی می نویسد: « حضرت صاحب امتیاز مخلص

۱- سراج الاخبار، سال ششم، شماره ۲۲.

۲- سراج الاخبار، شماره ۸، سال ۷.

۳- رجوع کنید به سراج الاخبار سال ۷، شماره های ۱۱ و ۹۸.

نواز را از درگاه کریم کار سازد اما سراسر افراز میخوانم. یک غزل به لهجه ملی در قید تحریر آورده ارسال خدمت نمودم. لاکن با این ربط هم از سخن استاد تاشاگرد فرق بسیار است. مگر چون در این روزها، تخلص انور را به شایق تبدیل کرده ام لهذا عرض تخلص را به واسطه این غزل خدمت آن معنی پناه ضرور دانسته به مطالعه آن تکلیف دادم فقط. « (۲)

زیر عنوان « ادبیات ملی » چاپ ضرب المثلها، آغاز پژوهشها در ادبیات مردم (فولکلور) بود که متأسفانه توجه محققان را جلب نکرد و ادامه نیافت «مقاله ادبی» که در شماره دوم مرامنامه « ادبیات ملی » یاد شده است پدیده تازه بی در ادبیات دری به شمار میرود. این نوع ادبی موازی با ترجمه اشعار اروپایی در آغاز سده بیستم بوجود آمد و ادامه یافت.

و) بی پروایی به اشکال شعری قدیم

در دوده اول سده بیستم با پیشدستی محمود طرزی بی پروایی به اشکال شعری قدیم دیده میشود که زاده عوامل زیرین است:

۱- توجه زیاد شاعر به واقعیت های زندگی اجتماعی زمانش چون قطب مقابل سنت گرای در ادبیات.

۲- ظهور رو به افزایش ترجمه ها از نمونه های شعر آزاد اروپایی و یا هر شعر اروپایی که ترجمه به شکل شعر منشور درمی آید.

۳- پیوسته با ترجمه اشعار اروپایی ظهور شعر منشور در ادبیات دری چون (شکل) نو، که لزوم وزن و قالب قدیمی را در شعر نفی میکرد و گواهی میداد که شعر میتواند بدون داشتن وزن عروضی و قالب مروج قدیمی هم وجود داشته باشد.

۱- سراج الاخبار افغانیه، سال ۷، شماره ۲۰.

بی التفاتی ها بیکه به ارزش های شکلی شعر قدیم در این دو دهه صورت گرفت بصورت عمده از این قرار است :

۱- آمدن کلمه ها و عبارت های گفتاری در شعر نه به صورت قصدی بلکه برای ایجاد فضا یا آهنگ تازه به شعر مثلاً در مرثیه مینای محمود طرزی چنین چیزی دیده میشود :

این شعر که در « سلطان پور » جلال آباد در سال ۱۳۲۹ سروده شده بیانگر ناراحتی محمود طرزی از ستمی است که در باریان عیاش بر میناها روا میداشتند .

چون گوشت مینا خوردنی نیست ؛ بنا بر آن مینا را فقط برای تفریح شکار میگرد و گذشته از آن در سیمای مینا درین مرثیه از تمام مردم مستضعف دفاع شده و هرگونه بیداد نکوهش گردیده است . این شعر ظاهر آ پس از آنکه شکار مینا را شاه منع کرد سروده شده است :

مرثیه مینا

-۱-

مرغکان این چه خوش نوایی ها	اینچه پرواز و پر فشانى ها
این چه جمعیت سرود آیین	این چه چرخ همه سرو داگین
حال تان ساده شکل تان چه ظریف	صوت تان خوش مقام تان چه لطیف
لیک ترسم که دهر خازه خراب	محو سازد مجالس احباب

چب شوین مرغکان من چپ شین

- ۲ -

۱-ی-ن-۵۵-! آمدشکاری با صد پیچ	نیست در تو بره شکارش هیچ
نیست تنها دوميله در دستت	چره پر بهر قتل تان مستت

رحم در دل نباشد شس هرگز چو ببیند کشد کند جز و بز
چپ شومینا که هستی مینا کار کشتد آن شکاوی زار و نزار
شان نباشد که شین انسان است این چه کاری قساوت افشان است
چپ شوین مرغکان من چپ شین...

در این دو بند «مرثیه مینا» «چپ شوین» «چپ شین» و «چپ شومینا» در بیت
چهارم بند دوم برای ایجاد لحن صمیمی آمده است و نگارش «اینک»
بدین شکل «ا-ی-ن-ه-!» برای تجسم آهسته و دزدانه آمدن شکاری اختیار
گردیده است و این همه نشان میدهد که شاعر بر بیان صادقانه اندیشه و احساس
خود پافشاری دارد و بهمان اندازه از کار بردارزش های قراردادی شعر کلاسیک
گریزان است.

۲- شکستن قالب، چنانکه در مثال «مرثیه مینا» نیز بروشنی دیده میشود شعر
به شکل مثنوی سروده شد و مشا به ترجیع بند. بخش هایی از آن با يك مصرع بزبان
گفتاری: «چپ شوین مرغکان من چپ شین» جدا میشود. و بخش ها هرگز با هم
برابر نیست. مطابق احساس شاعر در هر جا بیکه پیدا شده میشود. که بهره تمامی
از موضوع به پایان رسیده این مصرع می آید و بخش را از بخشی جدا میکند.
بخش نخستین چهاربیت است دومین پنج، سومین چهارده و چهارمین هشت و
پنجمین هفت بیت. (۱)

«مرثیه مینا» در مجموع قالب تازه ایست که با هیچ يك از قالب های قدیمی
مشا به نیست. مثال دیگر شعر «مکتب» محمود طرز است. شعر از بهره های نا برابر
ساخته شده است چنانکه بند اول چهار مصرع دوم چهار مصرع، سوم پنج مصرع
و چهارم پنج مصرع و بند آخرین شش مصرع است.

۱- رجوع کنید: محمود طرزی، (پراکنده) کابل، مطبعة عنایت (سال ۱۳۳۳ ص ۷۳ تا ۷۶).

زین جسم با جان زین چشم پر نور گـردورهـ انی مانی تو بس دور
زین چند اشیا بشنو بد ستور يك يك شمارم تا گـردی آگاه

—۲—

اول ز انسان دور افتی ای جان جا ز مدار باشی لیکن نه انسان
انعام باشی «بل اصل...» دان با قول قرآن باشی تو گمراه

—۳—

گمراه انرا با ید بدانی کو کـور با شـدره را نبیند
آخر چه گردد آیا تو دانی در چاه افتد عاجز نشیند
بیچاره اعما بیچاره گمراه... (۱):

چنانکه دیده میشود شعر دوره روشنگری در دوده اول مدته بیستم هم از
نگاه موضوع تازه بودو هم از نگاه بعضی قالب ها . شکستن قالب مانند نو
آوری در انتخاب مضامین شعری حتمی نبود . شعرا مجبور نبودند که برای
مضامین تازه قالب های تازه جستجو کنند .

۱- سراج الاخبار ، سال ۵ ، شماره ۱۹ ، (۱۹۱۶ م)



بخش سوم

ظهور قالب‌های نوادبی

الف) سفرنامه :

در دوره روشنگری ادبیات دری زیر تأثیر ادبیات ترك سیاحت نامه نویسی و ترجمه سیاحت نامه ها بوجود آمده جنبش سیاحت نامه نویسی چون نخستین نوع نشر هنری در ادبیات ترك در اواخر قرن هفده ظهور یافت که هدف آن نشان دادن مظاهر زندگی غرب به خواننده ترك بود . در افغانستان در اواخر دهه اول سده بیستم سیاحت نامه هایی چاپ شد که بعضی ترجمه و بعضی نگارش بود چون سیاحت سه قطعه روی زمین در ۲۹ روز (۱) و سیاحت نامه لا پونیا (۲) ترجمه سیاحت نامه عبدالرشید ابراهیم افندی که توسط محمود طرزی و عبدالهادی پریشان از متن ترکی کتاب (عالم اسلام) صورت گرفته و در شماره های متعدد سراج الاخبار چاپ شد .

۱- محمود طرزی سیاحت سه قطعه روی زمین، مطبعه عنایت کابل: ۱۳۳۳ (۱۹۱۵م)

۲- سراج الاخبار افغانه شماره های ۹ - ۱۲ سال ۶۰ .

نگارش سفر نامه‌ها در ادبیات دری گذشته دوری دارد؛ مگر جنبشی که در سده بیستم رونما شد از آنرو نوپنداشته میشود که اهداف آن با سفر نامه‌های کهن متفاوت بوده، کاملاً موازی با روحیه سیاحت نامه‌ها و سفارش نامه‌ها و سفارت نامه‌های اواخر سده هفدهم ادبیات ترک نوشته شده است. درین سفر نامه‌ها کوشش شده که زندگی غربی و یا کشورهای پیشرفته دیگر به خواننده معرفی شود تا علاقمندی او را به دانش‌های معاصر و تکنیک و صنعت برانگیزد.

ب) شعر منثور :

در نخستین شماره‌های نخستین سال سراج الاخبار همزمان با چاپ ترجمه‌های شعر ارو پایبی مانند «بوسه مادر» از شاعر فرانسوی (۱) و «ترجمه شعر یکی از ظریف طبعمان جرمنی» (۲) نوشته‌هایی مانند «تنها پی» (از یادگارهای اصالحیه) (۳) و «شعر - موسیقی» (۴) و «شبنم» (۵) و «بهار عشق» (۶) از محمود طرزی و «عمر . . . وقت» از عبدالهادی داوی (۷) چاپ شد. این پارچه‌ها نمونه‌هایی از شعر منثور و مقاله‌های ادبی بودند. این دوشکل ادبی بسیار شبیه هم بود. نمی‌شد، با ارزشنماهای مشخص یکی را از دیگری جدا کرد. مگر پارچه‌هایی درامان افغان بصورت مشخص زیر عنوان شعر منثور به چاپ رسید؛ مانند «روزگار هم ملتفت نمیشود»

- ۱- سراج الاخبار، سال اول شماره ۴، ص ۱۰۰
- ۲- ایضاً شماره ۲، ص ۷
- ۳- ایضاً شماره ۷، ص ۸
- ۴- ایضاً شماره ۲، ص ۳
- ۵- ایضاً شماره ۳، ص ۴
- ۶- سراج الاخبار، سال اول، شماره ۲۱، ص ۴
- ۷- ایضاً، سال ۷، شماره ۱۶

از احمد راتب (۱) و احساس از دو هناك ، ازم . حسن (۲) و چرا شفق
 با اینقدر خونین است ، از غلام سرور (۳) و روز گاربی مروت پدرت
 بنویسد ، از احمد راتب (۴) و آه روز گار سیاه ! ، ازم . حسن (۵) و در
 سال اول انیس (۱۹۲۷ م) نیز این نوع نوشته ها بدون عنوان
 شعر مشهور بجهت چاپ میر سید ، مانند دختر روستایی ،
 از کوهی (۶) و «نتهای و مهتاب» از غ. ر. (۷) مثلاً : «روز گاربی مروت .» از
 راتب چنین شروع میشود :

چه انجماد و افسردگی یارب :

روشنی نه مانند آژدهای پڑ مرده در زیر سواحل نمناک در جستجوی راحت
 گاهی جار بست از یاد تر انسان و ابه وحشت می افکند . سردی هوا لرزه می آورد!
 صدای زالش بلبلان که در اخیر وقت میخواهند آرام گیرند نوحه حزین کدام
 مسکین را میماند! افق چرالعل گون است . مگر شفق آخرین آفتاب با یک تبسم
 خیره و تیره مختصرانه از عالم وداع میکند!

آرامی و شکوت و حشت انگیز تا حیت را فرا گرفته که از هیچ طرف نی
 آواز بست نیلوازی! صدای باد باران این تاریکی موخس همه بر پا کرده و
 هر لحظه هم شد یک تر میشود شاخه های درختها از هم میشکند .

۱- امان افغان ، شماره ۶ ، سال ۶

۲- ایضا ، شماره ۷ ، سال ۶ .

۳- ایضا ، شماره ۸ ، سال ۶ .

۴- ایضا شماره ، ۳۸ ، سال ۵ .

۵- ایضا ، شماره ۴۵ ، سال ۵ .

۶- انیس شماره ۱۵ ، سال اول .

۷- انیس ، شماره ۱۲ ، سال اول (۷ دلو ۱۳۰۶ - ۲۷ جنوری ۱۹۲۸) ص ۸

گویی این هیا هو که در فضا حکم فرمایی دارد و امل بد بختی بیچارگان است.
چو شد که هیچ کس در همچو وقت از اطراف قصر عبور نمی کند! مگر تمام ساکنین
این قصر به خواب رفته اند که ابد صدایی جز صدای وحشت آور تو فان شنیده
نمی شود! به بینید به بینید: گاه گاهی ابر پاره ها ظلمت خود را تیره ساخته بکنار
افق متوجه می شود و ندگر یوسا کنین از دست روزگار بی پروت بر می آید. صدای حزن
آور طفل یتیم که از سر قبرستان با فریاد و زوجه های غم آلود (شهدا) به
سرعت عبور میکنند دیار ماتم را مینماید. همه جا تا ریگی! همه جا
خلوت!

چون ریفورم نمی تواند دردی را دوا کند و چون تضاد های طبقاتی
شدید تر می شود و چون ظلم و بی عدالتی حکام رو به قزونی می رود شکایت از روزگار
زیاده تر است و نا امیدی و پأس در آثار شعرا انعکاس یافته است.

شعر منشور بنا بر امکانات وسیعتری که نسبت به شعر تقلیدی اسیر در قالب
های کهنه داشت و بنا بر آنکه زبان انعکاسی و فشرده شاعرانه آن بارزها
و نمادها پیش برای بیان هنری هر راز مگویی شایسته بود زود رواج یافت
و طرز فدا رانش قزونی گرفتند و حتی از سال های بیست قرن بیستم تقریباً
تا نزدیکی های جنگ جهانی دوم مروجترین شکل ادبی بود که مبرمترین
مسایل اجتماعی را منعکس می ساخت.

ریفورمهای دوره نهضت امانی رشد مناسبات سرمایه داری را تشریح
کرد و نبرد طبقات دژ نخیم را داغ تر ساخت. شعرا در یافتند که همه تلاش های
اصلاحی دولت بر زندگی اکثریت مردم زحمتکش تأثیری نینداخت و درد
های اساسی را درمان نکرد، چنانکه در نخستین سطرهای شعر منشور بکه نقل کردیم
احمد راتب چنین تصویر سوزنده بی از زمان خویش نقاشی میکند:

در حالیکه در کاخ خواب آرامی جار بست بیرون غریو مساکین بالاست
و صدای وحشت آور توفان - توفان خشم ستم کشان و بینوایان شنیده میشود و این
تصویر را زمینه خونین بعد از جنگ استقلال برجسته تر میسازد یعنی اوضاعی که
هنوز با دهاشیون کودکان یتیم را از سرگورهای شهدا عبور میدهند. در شعر
منشور دیگری به عنوان «آه روزگار سیاه!» محمد حسن قدرتمندان تاراجگر
زمان خود را به باز تشبیه میکنند و توده مظلوم را به کبوتر و در پایان امید و ارود لیر
هوشدار میدهد:

ای فراعنه ظالم، بکنید هر آنچه میخواهید که عنقریب روزگار مکافات
خواهد رسید!!!،،،

کار سیاسی پر دامنه در گذشته و جا نپازی بزرگ روشنفکران آگاه، عشق
فردای تا بنا که در نهاد اکثر روشنفکران و شعرای آنوقت شعله و رساخته بود
تنها نظری به عنوان های اشعار منشور آن زمان نشان میدهد که شعرا در فراسوی
اصلاحات و دگرگونی های روبنایی بدبختی و رنج مردم شان را میدیدند و
بخاطر آن رنج و بدبختی ها بود که «از شفق خونین» و بی مرونی روزگار
و غم و اندوه سخن میگفتند.

«شعر منشور» نویسی از سال های سی سده بیستم بپسند نیز ادامه یافت نویسنده -
گانی مانند میر غلام محمد غبار، شهزاده احمد علی درانی و عبدالهادی داوی
(پریشان) بعضی آثار شان را در مجله کابل چاپ کردند، مانند «صبح در -
پغمان» (۱) «من و ماه» (۲) «ماه در پغمان» (۳) و «باز وطن» (۴).

۱ - مجله کابل، سال دوم، شماره ۳، (اول سنبله ۱۳۱۱ - ۲۲ - اگست ۱۹۳۲) ص ۳۵.

۲ - همانجا، ص ۳۲.

۳ - مجله کابل، شماره دوم، سال دوم (اول اسد ۱۳۱۱ - ۱۹۳۲ میلادی) ص ۲.

۴ - همانجا، ص ۴۷.

این شعرهای منشور، درباره طبیعت و گوشه‌هایی از زندگی و حالات روانی انسان نوشته‌شده‌اند و فشرده‌گی زبان و تصویری و بسازی و بهره‌گیری از شعر را نیز تا حدی دارا بود. بعضی طرح داستانی داشت مانند «باز وطن» و «بن و ما» و بعضی عاری از طرح داستانی بود. و بصورت کل بیشتر بر تأثیر ترجمه‌های اشعار اروپایی وجود می‌آید و شبیه آنها نوشته‌شده‌اند. مجله‌ها از زندگی نامه و شعر شعرای اروپایی را پیوسته چاپ می‌کردند، مانند زندگی نامه لامار تین و شعر «دره» از او که ترجمه منظوم و منشور آن پیهم چاپ شد (۱) و زیست نامه ادموند و دوامی چی (۱۸۴۶-۱۹۰۸) شاعر ایتالیایی (۲) و زیست نامه شاتو بریان و (۱۸۶۷-۱۸۴۸) (۳) و گوستاو-فلوربرت (۴).

در باز پسین سالهای این دوره نویسندگان و شعرای تازه‌دمی «نثر ادبی» و «شعر منشور» نوشتند که آثارشان در مجله کابل چاپ می‌شد مانند احمد الله کریمی که «نهر» (۵) را نوشت و سید قاسم رشتیا نثر ادبی «برف می بارد» (۶) را نوشت و حفیظ الله شعر منشور «من و او را» (۷)

۱- مجله کابل، شماره دوم، سال دوم (اول اسد ۱۳۱۱ هـ ش - ۱۹۳۲ میلادی)، ص ۱۵.

۲- آینه عرفان، شماره های ۶ - ۷ - ۸، سال دوم، ۱۳۱۱ هـ ش. (۳) همانجا

۳- آینه عرفان، سال دوم، شماره ۹ - ۱۰ - ۱۱ و ۱۰.

۴- احمد الله کریمی «نهر» مجله کابل سال ۷، شماره ۸۳ (دلو) ۱۳۱۶ جنوری فیروزی

۱۹۳۷ ص ۶۹ - ۷۱.

۵- سید قاسم رشتیا «برف می بارد» مجله کابل، سال ۸، شماره ۱۱ (دلو) ۱۳۱۷ جنوری

و فیروزی (۱۹۳۹) ص ۸.

۶- حفیظ الله «من و او» مجله کابل، سال ۲، شماره ۷.

ج) داستان :

ترجمه و چاپ رمانهای ژول ورن - فانتزی نویسنده فرانسوی و چاپ رمان «فاجعه های پاریس» اثر گزاوریه دومونته پن با مقدمه کوتاه محمود طرزی در باره ارزش اجتماعی رمان و مقاله های پراگنده سراج الاخبار در باره اهمیت و رواج قصه نویسی در دنیاى غرب، نویسندگان ما را به قصه نویسی علاقمند ساخت مگر بنا بر نبودن گذشته قابل اتکا در تاریخ ادبیات ما، قصه نویسی دیرتر جوانه زد، مثلاً، در سال های بعد از آزادی افغانستان (۱۹۱۹ م) و تا سال های جنگ جهانی دوم چند نمونه انگشت شماری بوجود آمد، چون : «تصویر عبرت» از عبدالقادر، لوحه وفاء از میر غلام حضرت شایق جمال و «جشن استقلال افغانستان در بولیویا» از مرتضی احمد محمدزایی و «ندای طلبه معارف» و دیگر .

هر چند «جشن استقلال افغانستان...» بزبان انگلیسی در خارج کشور نوشته شده و ترجمه آن در امان افغان چاپ شده است چون واقعیت جامعه افغانی در سالهای دوره نهضت امانی توسط یکنفر افغان در قالب داستان ریخته شده است بر رسی آن خالی از سودمندی نمی باشد .

خلاصه داستان : حکومت بولیویا ، افغان های مقیم آن کشور را وادار میسازد که بنا بر نداشتن سند اقامت خاک بولیویا را ترك بگویند و اموال شان ضبط کرده گل احمد که در آن سر زمین صاحب مکتب فراوان است با رنج مجبوری ترك همه دارایی میخواهد مهمانی بی برگزار کند و در آن دختری از اهل آن دیار را که از مدت ها شیفته اش شده است نیز دعوت نماید و در آن مهمانی هم به او عشق خود را اظهار نماید و هم برای ابد پدر و دوش بگوید .

در ضیافت مذکور به گل احمد خبر می‌دهند که هیئت سیاسی افغانستان به تازگی وارد بولیو پاشده و مصمم است با حکومت آن کشور موافقتنامه دوستی و همکاری امضا نماید.

هرگاه این مطلب به اطلاع هیئت رسانده شود، حتمی از مقامات حکومتی بولیویا خواهش خواهند کرد تا چون نخستین گام در راه دوستی هر دو کشور افغانهای مقیم بولیویا را سند اقامت بدهند. با مراجعه گل احمد به هیئت سیاسی افغانی این مشکل حل میشود و افغانها روزی بیرون شهر جشن استقلال افغانستان را تجلیل می‌کنند.

در مورد این قصه دو نکته قابل تذکر است: یکی تأیید سیاست خارجی افغانستان و دیگری اینکه قصه به سود سرما به دار به فرجام میرسد و بنا بر مشی سیاست خارجی حکومت امانی ثروت سرمایداری از گزند در امان میماند و این نمونه انعکاس جانب داری از منافع بورژوازی در آینه ادبیات آن دوره است. (۱)

«لوحه وفاء داستانیست که آمیخته در نظم و نثر پرداخته شده است. موضوع داستان چنین است که حسد خانواده راتباه می‌سازد و خلاصه آن چنین که: مردی به همسرش بدگمان شده است. و می‌پندارد که زن به وی خیانت می‌ورزد روزها او را تعقیب میکنند اما نتیجه بی‌بدرستی نمی‌آورد. رنج مرد هر روز افزونتر میشود تا آنکه روزی از درز دروازه زن را مشغول صحبت با تصویر می‌یابد و به پندار اینکه با سند خیانت او را گرفتار کرده است تفنگچه را به سویش آتش میکنند گاهی که زن در خون خویش می‌تپد مردم ملتفت میشود که تصویر از خودش است. پلیس شانه‌های قاتل را بسته به سوی باز پرسی میکشد و در آن حال

۱- متن قصه را لطفاً در امان افغان، سال ۸، شماره ۴۷ و بعد از آن مطالعه فرمایند.

زن التماس میکند که همسر او را نیاز از اندوختن خود را بخشیده است (۱)
این داستان با اوج عالی و پایان غیر منتظره پختگی بیشتری را نشان میدهد
و گذشته از آن، زن که در ادبیات دری چون نماد حيله و فریب همه جا تصویر
شده بود زیر تأثیر مبارزات طولانی بسود دفاع از حقوق زن یکبارہ چون روز
وفا و پایداری و پاکی تجسم می یابد .

چنان مینماید که مقاله های سراج الاخبار در دفاع از حیثیت زنان مثلاً
افتتاح بخش مخصوص معرفی « ناموران زنان جهان » (۲) در سراج الاخبار و
در دوره امانی نشر جریده « ارشاد النساء » و غیره توانستند گوناگونی در ساخت
حلقه های روشنفکری از نقش اجتماعی زن وارد کنند و اذهان را به مرحله
عالیتری مثلاً تا حد احترام به حیثیت و حقوق زن ارتقا بخشند .

زبان داستان ساده است و در آن شعر و نثر می آمیزد چنانکه روایت گاه
به نثر و گاهی به نظم صورت میگیرد توصیف جایها و اشخاص رنگ توصیف
ریالستیک دارد .

« ندای طلبه معارف » چنانکه از تبصره « امان افغان » برمی آید رمانی
تربیتی بوده است چون پیش از آن چنان اثری در تاریخ ادبیات دری نداریم
آنرا میتوان نخستین رمان تربیتی شمرد . از آنجا که نیاز مندی به داستانهای
افغانی در حلقه های ادبی کشور ما هر روز محسوستر رونما میگردد و هر
بار این مسأله در مطبوعات جدی تر طرح می شود . « انیس » در سال دوم نشرات
خود موضوع رشوت را به افتراح گذاشت و خواست تا نویسندگان در آن
موضوع رمان بنویسند .

۱- متن داستان را در « امان افغان » سال نهم ، شماره های ۵۱ و ۵۲ بخوانید .

۲- سراج الاخبار ، سال اول ، شماره ۷ .

در مقدمه بیکه بر شرایط افتراح نگاشته شده بود گفته می‌شد که چون نویسندگان ما بهرمان التفتات شایسته نکرده‌اند خواننده افغان ناچار به دامن قصه‌های دیگران می‌آویزد و این وضع خود زیان‌آور است:

انیس برای افتراح این شرایط را وضع کرده بود:

۱- قصه باید در قالب رمان ریختگی باشد.

۲- قصه‌نمبر اول همان بود که تمام تراکت‌های فن‌تحریر را دادا را باشد،

مثلاً در تحلیل و ترسیم وقایع مبالغه‌مرغوب. در عین زمان معاشقه یا کدام ذریعه

دیگر که قصه را مرغوب بگرداند محور گرفته شود تصویر حوادث قریب-

الفهم و رقت آور باشد.

۳- حوادث رمان در داخل وطن اختیار شود و همچنین افراد آن وطنی

باشد.

۴- مشروط است که در قصه مذکور یکی از اسرار و یا طریقه‌های

عجیب‌رشت آشکار شود.

۵- در ازی موضوع یکی از صفات خوب و سابقه خواهد بود

چون اصلاً داستان نویسی به روش غرب در تاریخ ادبیات دری پدید

نوزادی شمرده می‌شد و عنعنه‌یسی در ادبیات ما نداشت. برای نویسندگان

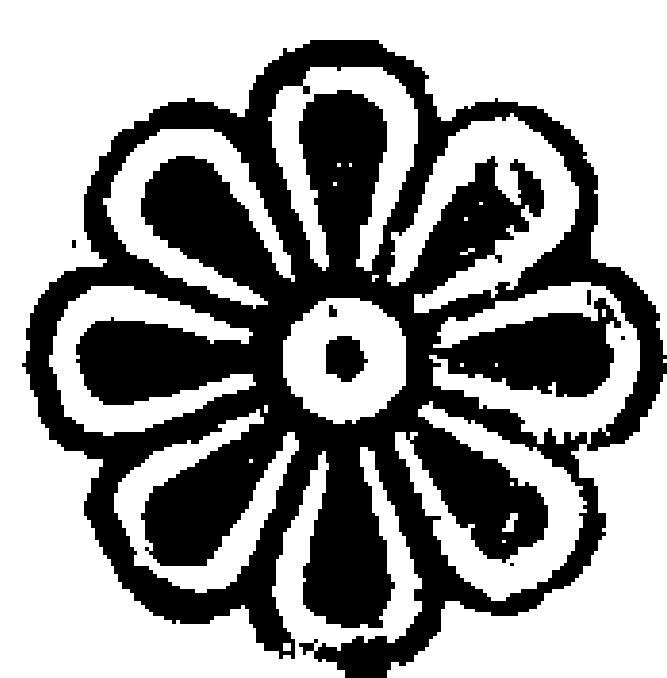
کاملاً تازه کار ما بسیار دشوار بود که یکباره دست به نگارش رمان‌های

طولانی بزنند.

از سوی دیگر این اعلان وقتی در صفحه‌انیس چاپ شد که سالی از آن

نگذشته نهضت امانی بدست حبیب الله برچیده شد و روزگار پس از آن مساپل
نوی را در دستور روز قرار داد .

در سال های ۱۳۱۸ و ۱۹ یعنی سالهای ۱۹۳۹ و ۴۰ نمونه های بهتر و پخته
تری از داستان کوتاه در ادبیات ما ظهور یافت؛ چون « مادر تیره روز » از
محمدرسول وسا (۱) و « قربانی بیگناه » از ع . ارمانجن . (۲)



۱- محمدرسول وسا « مادر تیره روز » مجله کابل ، شماره ۱ ، سال ۹ .

(حمل ۱۳۱۸ - مارچ و اپریل ۱۹۳۹) از ص ۷۲ تا ۸۶ .

۲- ع . ارمانجن « قربانی بیگناه » کابل ، سال ۹ ، شماره ۶ ، (۱۳۱۸-۱۹۳۹) ص ص ۸۰-۸۶ .

بخش چهارم

سایه یاس بر ادبیات

از سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نمونه های ادبیات یاس آلود در مجله ها و جریده ها ظاهر میشود. چنانکه در بحث شعر منشور بدان اشاره کردیم دیگر آن شور و شوق سال های آغازین حصول استقلال در ادبیات دیده نمیشود. این حالت پنج شش سال دوام کرد که بعد بنا بر کار کرد سبب های معینی که ذکرش خواهد آمد به سمت دیگری پیچید.

به قدرت رسیدن امیر امان الله در آغاز معنای به قدرت رسیدن «اخوان افغان» را داشت. زمانیکه امیر امان الله رقیب عمده خویش سردار نصر الله را که کا کا پیش نیز بود به زندان انداخت و دیگر برادران را به اطاعت خویش مجبور ساخت و ظاهر آرقیبی که جرأت عملی داشته باشد در اطراف او دیده نمیشد برای نو سازی دستگاه اداری به زندان متوجه شد. در آنوقت جوانان مجهز با اندیشه های ترقی خواهی و نوجویی در محبس او گگ سلطنتی و دیگر محاسب زرگک پا بتخت به نام زندانی سیاسی به سر میبردند. و این میراث ننگینی بود که پدرش امیر حبیب الله

بعد از خود گذاشته بود. امیر امان الله به زودی اعضای واخوان افغان را از زندان آزاد کرد و مهمترین کارهای دولتی را به ایشان سپرد. مثلاً میر زمان الدین والی کابل، مولوی محمد حسن مدیر مکتب حبیبیه و عبدالهادی داوی نگارنده «امان افغان» مقرر شد و عبدالرحمان لودین در زمان پادشاهی امان الله به حیث سرمنشی شاه، نگارنده امان افغان، عضو سفارت افغانستان در اتحاد شوروی، عضو مجلس قانونگذاری، رئیس گمرک کابل و رئیس بلدیة قندهار کار کرده است. پدرش کا کاسید احمد در عین حال سه وظیفه را ایفا مینمود، چون آمریت مگاتب ابتدایی، تدریس در غنڈشاهی و استخبارات وزارت حربیه و مولوی عبدالواسع پسر مولوی عبدالروف نخست ملای حضور و پس از آن رئیس «مرکد پشوو» مقرر شد که در تدوین قوانین کشور نیز از او بسیار کار گرفته میشد.

امیر امان الله در نخستین سالهای پادشاهی خود تا حد زیادی اجرا کننده تصامیمی بود که در اتخاذ آن رجال مشروطه خواه سهم باری داشتند مگر از همان آغاز با دیدن رفتار نقش اندیشه مستقل او در تطبیق پلانیها و تمایل او به سوی مطلق العنانی وجدایی از جنبش مشروطه خواهی که او خود عضوی از آن بود نیز قابل تشخیص بود. مثلاً امیر امان الله به تقاضای حکومت بر تانیا و به حیث شرط پذیرش استقلال افغانستان از جانب آن دولت موافقه کرد تا سپاه پیروزمند افغانستان ۲۰ میل از مرز کشور عقب برود. و بدین صورت شاه بی اعتنا به نامه های مکرر مردمی که در سنگر پیروزی زانورده بودند او بی توجه به تمامیت ارضی خاک بر تصمیم خویش اصرار ورزید. (۱)

یاد در نخستین قانون اساسی افغانستان (در ماده ۲۵) ذکر شده بود که «در افغانستان وظیفه اداره حکومت مفوض است به هیئت وزراء و اداره

۱-- رجوع شود به غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۷۰.

مستقله در حین اجتماع هیئت وزراء ریاست مجلس را ذات ملوکسانه ایفا
می نماید» (۱) بدینصورت رئیس مجلس وزراء شخص شاه بود که ماده ششم
قانون او را غیر مسئول می شناخت. و این عدم مسئولیت کابینه نزد شورا
مخالف آرمان «اخوان افغان» بود این مطلب و مطالب دیگر مشابیه سبب جدا
شدن «اخوان افغان» به دو جناح «محافظة کاران» و گروه «لیبرال های» که
خود را «جوانان افغان» می نامیدند گردید. حق تحصیل و حق نشر جریده و
مجاله و مصونیت آزادیهای فردی و مصونیت مسکن و غیره که در قانون اساسی
ذکر یافته بود از نگاه مشروطه طلبان کافی نبود و بنا بر آن تعداد کم اعضای
«اخوان افغان» همکاری خویش را با حکومت امان الله تا آخر ادامه دادند
و بیشتر آنها به تدریج از آن فاصله گرفتند. تندروی و تکروی امان الله در
تطبیق ریفرمها و مخالفت متنفذین قضات و حکام که صلاحیت و قدرت
شان را قوانین موضوعه حکومت امانی محدود می ساخت و صرف آرایه در
داخل کابینه که در رأس یکی سردار عبدالقدوس و در رأس دیگری
محمود طرزی قرار داشت سبب آن گردید که ریفرمهای امان الله به درستی
و دقت تطبیق نشو و چراغ روشنگری در میان توده ها نتابد بنا بر آن جوانان ترقی
خواه و قلم بدستان صاحب درد وطن که به ریفرمهای امیر امان الله دل بسته
بودند شدیداً ناامید گردیدند.

احمد راتب در شعر منثور «روز گار هم ملتفت نمیشود» مینویسد:
... آه متأسفانه این سر زهین سخت دردمند است که با فریادهای الیم و
زوحه های غم آلود ضجه همی کند.

طنین های سوزنده و دود دار این آتش که از دهان ساکنین به صورت

۱ - «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» ، طلوع افغان، ۱۸ سرطان ۳۰۲

آه و از چشم اکثر به صورت اشك تبديل یافته به يك طرز لرزش و نا امیدی
مهر آید انسان را سخت متأثر میسازد .

ای قطره اشك رنج آلود که با هزار مشقت از جلو چشم او عبور میکند
آیا میتوانی در يك پیشانی سعادتمندی طلوع نمایی

غلغله سامعه خراش تمدن و اجتماع مانند يك فرشته آسمانی از زمین
موجودیت در فضای عدم پرواز نموده قلب های دردمند را در آتش حسرت
میسوزاند . غرش و فشن (شمندوفر) مانند يك صاعقه آسمانی بر سر این وادی
غمناك فرود می آید .

ناله های حزن آور این سر زمین که مدرجا (متدرجا) از سر مزارع دل
های جریحه دار میگذرد این جنگل را يك هیكل وحشت نشان میدهد ! (.....)
در پایان این قطعه با این سطر ها بر میخوریم :

((... ای پیکر عشق ای محبوب مدنیت ! مگر از این سر زمین و ایران
سخت متنفری که در هیچ وقت و آوان به يك بوسه الفت مذاق تمنای تلخ کامان
زهر حوادث را به شهید محبت شیرین نمیسازی آیا هیچ نمیخواهی که این دل
زالان را در آغوش محبت کشیده نوازش کنی ؟ .

طبیعت بیا و اوضاع جهان را تبعید کن . چرخ ستمگر از این ستم دیده
نفرت گیر . وای آه صادقانه این آیینه آتشین تمدن را مکدر نما ! (۱)
قابلی یاد آور است که این شعر با ارتباط به قیام ملا عبدالله معروف به
ملای لنگ که امیر امان الله در سنخیرانی های خویش او را « ملا عدو الله »
مینامید سروده شده است .

چنانکه معلوم است ملای مذکور با شماری از همدستانش که جمعاً ۴۵ نفر می
شدند بدست قوای حکومتی افتادند و روز دوشنبه چهارم جوزای سال ۱۳۰۴ هـ ش

در منطقه سیاه سنگ کسابل اعلام شدند. (۲) وضع بحرانی سال های اخیر حکومت امیر امان الله شورش هایی که قربانوان بی شماری داشت، بر زندگی مردم تأثیر ناگواری انداخته بود.

شعراي احساساتي ماسخت د لشکسته شدند و چون ديد عمیقی از قانومندی تکامل اجتماعی نداشته اند ناامید از به بدویت و زندگی اولی انسان رجوع کردند و این همه مصایب را ره آورد تمدن شناختند. شاعری به نام م. حسن در قطعه «شعر منثوری» می نویسد: «... آوه چقدر رشک میبرم بر زندگانی های ساده و بسیط به اجتماع و تکلفات بی معنی تمدن مرا اذیت میکند. چقدر بختیار است آن پیر مرد (دهقان که اوقات پر قیمت زندگانی را در زیر اشعه زریں آفتاب بسر برده و از دست طبیعت بهترین اراغان را مستقیماً میگیرد. بر مزرع سبزی نشسته یادش از کشته های خونیش می آید. او با طبیعت سروکار دارد. او عظمت خدا را در شب های تاریک در اشعه شیمین ماه، در نسیم معطر سحر در نزدیکی سپیده صبح، در شفق نورانی، در اوقات طلوع و غروب آفتاب، در افق گلناری و در فضای این جولانهای میبیند.

گوازا بادتان این سعادت. ای آنانیکه در زیر این آسمان نیلگون شفاف با قلب های پاک مقدس زندگانی دارید!
شما آزادید. برای اراده شما مانعی نیست.

نقادی و خود پرستی اشخاص فاقد اراده در روحيات شما اثری نمی اندازد! شما حیات گرانبهای خود را با انعام حیواناتی میگذرانید که بارها از این مدرسین بسی عاطفه برتری دارند. اما من!...

از زندگانی بیزارم بار سنگین حیات دوش ناتوانم رانخته نموده. برای
اظهار احساسات تند و سوزنده ام محیط مساعد نیست!!!

بلی شما سعادت مند اید ای روستا بیان! از پراروح شما از نیش تنقید مودیان
متأذی نیست! شما تنها از دیدن رنگ خونین لاله به دریای بهت و حیرت
فرو میروید ولی از مشاهده دل لاله قلب شما داغدار نمیشود!

اما افسوس که این سعادت برای همیشه به شما داده نشده و شما هم گاه گاه
از مظالم روزگار جنایت کار چون لاله داغدار می شوید! ولی همان قسمیکه
از دست طبیعت حظ می گرفتید همان طور ظلم و جنایت را از او میدانید.

شما با این تمدن رنگ آلود بشر سر و کاری ندارید. شما روز هزاران مرتبه شهید
راه قوانین غلط اجتماعی نمیشوید!...» (۱)

به خصوص سطرهای باز پسین این نوشته قابل تأمل است. اشاره های
شاعر به «تنقید مودیان» و «قوانین غلط اجتماعی»، «نقادی و خود پرستی
اشخاص فاقد الاراده» ابعادی از زندگانی اجتماعی آن روز را روشن می-
سازد که شاعر از آن ملول و بیزار گردیده است.

در خلال این ناامیدیه اشعراپی را هم مییابیم که نبرد را ضروری
میبنداشتند و از شعر کهنه به شعر نومی گذشتند و به سود روشنگری آتش می
کشودند. میرزا محمد شریف کاتب ماشین خانه متخلص به خسته دل، که از شعر ای
پر قدرت وقت به شمار میرفت از این شمار شعر است. او از شیفتگان سخن
ابوالمعانی بیدل بود چنانکه به پاسخ بیدل چنین غزل استادانه پی از او به چاپ
رسیده است:

من و انتظار غفوریت که به نامه ام چه رقم زنی
ز کمال بنده نوازیت سر جرم ما چه قلم زنی
به حریم کعبه کوی تو ، به امید دیدن رویتو
کشم انتظاریت آنقدر که مرا صلا به حرم زنی
ز طلسم حیرت بیخودی زچه روزنی دمی از خودی
تو به خویشتن نرسیده ای به تخیلش زچه دم زنی
زنهال گلشن عافیت ، ثمری چو برنگرفته ای
با بهار عالم بیخودی گل حیرتی چه به هم زنی
خجلم ز شهرت زندگی که نکرده ام بتو بندگی
به نیاز نامه من نخسته دل رقمی ز فضل و کرم زنی (۱)

چنین شاعری در چنان احوالیکه بعضی شعرا نوای یأس بر میکشند به قول
«امان افغان» به سوی «شعرهای عصری» عبور میکنند و چنین غزلی به چاپ
میرمآند :

دانی که چیست حب وطن الفت وطن
پاس وطن وفای وطن غیرت وطن
ماهی اگر ز آب جدا گشت جان دهد
سرما به حیات بود صحبت وطن
گیرد عروس دولت و اقبال در کنار
مردانه و ار هر که کشد زحمت وطن
جان بسا نختن برای وطن زندگی بود
اینست در طریقت ما خدمت وطن

هر کس حیات خود به حیات وطن شمرد
داند به قدرت زندگی و قیمت وطن
ای وای بر کسی که به غیرت سپرد جان
در زیر خاک برود به دل حسرت وطن
باشد ترقی وطن از علم یا هنر
گردد بلند از این دو سخن شهرت وطن
صاحب کمال و بی هنر از یک قبیله اند
آن باعث ترقی و این ذلت وطن
علم است خسته دل که فروغ کمال علم
روشن چو آفتاب کند ظلمت وطن (۱)

ناکامی ریفرمهای امیر امان الله در سیر جنبش سیاسی در افغانستان حادثه
مهمی به شمار میرود. بدین معنی که آزمایش ریفرم میزم که برای توده‌های
وسیع زحمتکشان به هیچ وجه آزادی و سعادت نمی‌آورد جنبش را به یک مرحله
عالیتر ارتقا بخشید. روشنفکران مامعتقد گردیدند که با اصلاحات نمیشود
تقاضاهای اصلی زحمتکشان را بر آورده ساخت و در سالهای پسترد رجستجوی
راه‌های ثمربخشتر و اشکال اساسی تر مبارزه بر آمدند.

در زمینه ادبیات از این حالت یأس که شکل هام داشت دو گونه حرکت
یکی به سوی گذشته و دیگری به سوی آینده، که در بحث ادبیات سالهای
۱۹۳۰ و بعد از آن به تفصیل گفته خواهد شد. بوجد آمد

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره

۱ - عبدالرحمان لودین

عبدالرحمان لودین از اعضای فعال سازمان اخوان افغان و شاعر و مقاله نویس پرکار این دوره است. هر چند از شعر لودین جز شمار اندکی نمانده است مگر همین چند نمونه نیز بخوبی قوت شاعری و ایمان محکم او را به نااستواری دژ ارتجاع و دلیریش را در مبارزه به خوبی نشان میدهد.

پس از رسیدن پادشاهی به امیر امان الله و انشعابیکه در سازمان «اخوان افغان» وارد شد گروه را در بکال سازمان تحت راهبری عبدالرحمان لودین جمع شدند. عبدالرحمان لودین پسر کا کا سید احمد است، که در فصل «دوره روشنگری در ادبیات دری» در شمار مشروطه خواهانها نیکه به زندان افتادند اسمش را برده ایم. کا کا سید احمد از موسسان سازمان «اخوان افغان» است که تمام زمان پادشاهی امیر عبدالرحمان را در زندان سپری کرد و در عهد پادشاهی پسرش امیر حبیب الله نیز از سال ۱۹۰۹ تا سال ۱۹۱۹ زندانی بود. کا کا سید احمد واضح

طرز بخصوص سواد آموزی بزرگسالان است که به نام «طرز کاکا» شهرت دارد و به مثابه نخستین روش آشنا با ختن بزرگسالان با خواندن و نوشتن در سیستم تعلیمی سه دهه اول قرن بیستم نقش مهمی داشته است.

عبدالرحمان لودین تمالیات سیاسی مشروطه خواهی را از پدر رزمنده و سرافراز خویش به میراث گرفت و در کوره مبارزات جوانان آزاداندیش آنوقت و در صف آنان چون پولاد آبدیده بی گردید.

عبدالرحمان لودین که در شعر «افغان» تخلص میکرد در سال ۱۸۹۳ تولد یافت و تحصیلات رسمی را در مکتب حبیبیه تا درجه رشدیہ رسانید.

نخستین ماموریت وی در اداره سراج الاخبار بود. شاعر به حیث محرر اخبار تأثیر زیادی در حفظ روحیه رزمی آن داشت و او و داوی همکاران نزدیک محمود طرزی بودند.

هرچند سراج الاخبار برای بقای خویش از ستایش امپرو چاپ اشعاری در مدح او مضایقه نیکرد مگر از بخش زیاد مطالب آن امیر حبیب الله رضایت نداشت و اکثر ستایشها بیکه از امپرو کارهای کوچکی که او برای مملکت میکرد صورت میگرفت خالی از راهنمایی و اشاره های دوراصلاحی نبود و بنا بر آن سراج الاخبار مکتب پرورشی خوبی برصفوف فراخ روشنفکران عصر به شمار میرفت.

چون عبدالرحمان لودین به زبانهای ترکی، عربی، انگلیسی بلدیته و آشنایی داشت استفاده از منابع گوناگون شعر و مقاله های سیاسی و اجتماعی او را غنای شایسته بی بخشیده بود. شعر لودین ساده است اما صلابت و جوهر سیاسی خاصی دارد. بیشتر تند و کوبنده است و کلمات غنایی و لطیف.

شعر و کارستان علم و فن « او که در سراج الاخبار چاپ شده است با این بیت ها
ابتدای می شود :

از علم و فن میگو سخن در خانقاه و انجمن

بیهوده نگشایی دهن در وصف گلزار و چمن

از علم و حکمت بحث ها بنویس و برخوان بر ملا

کن مدح فن را دایما مخروش از سرو و سمن

زیرا که در میدان بسی پرده مضامین هر کسی

از بهر شعر تو و من ننهاده جز خار و خسی

بوچون سخن باشد چنین بر من قناعت میگزین

برخوان به بیدل آفرین بگذر ز اشعار کهن

معنای اشعار جد یاد اینست میباید شنید

کز هر چه مقصودت پدید آید بگوسهل و حسن

در وصف فن بکشایبت آغاز کن از مطلب

بنما به عالم مشربیت گرنیست از چاه ذفن

تاریخ علم و فن بگو با طرز و اسلوب نکو

وز هر چه داری دوبه هو از روان مؤتمن ... (۱)

در این بیت ها موضوعیکه به مثابه پایه فرهنگ و روشنگری میباشد طرف توجه

قرار گرفته است تشویق به ترویج دانش چون روان دوره روشنگریست و

شاعر چنانکه در آخرین بیت نقل شده اشاره میکند، پس از این از تاریخ

گسترش علوم سخن میگوید و از نقش علم در بهتر شدن زندگی بشر قابل

تأمل استدلالت که برای گزینش شعر جدید یا شعر هد فمند مطابقی بر داشت

آن روز آورده است. یعنی که چون درد بگرم موضوعات گفتنی ارزنده بی نما زنده است باید به شعر جدید گرایید. این گونه استدلال به هیچوجه ضرر و زیان ندارد. تاریخچه به شعر جدید را ثابت نمیسازد و اما در این هیچ شك نیست که عبدالرحمان لودین از طرفداران سرسخت «شعر جدید» می باشد که به تعبیر خودش در بیت پنجم و یا «شعر فنی» که محمود طرزی دوست داشت بکار برد. در همان بیت پنجم به یکی از ویژگی های ادبیات دوره روشنگری اشاره میشود که اعلان آزادی شاعر است از محدوده مضامینکه از قرنهای پیش نام موضوعات شعر در کتب ادبی شمرده شده اند. عبدالرحمان لودین مانند دیگر پیشروان شعر دوره روشنگری عقیده مند است که هر جاوه واقعیت میتواند موضوع شعر قرار گیرد و برتر از همه البته گرایش به دانش است. این بالایی دست دانش در رساندن کشور به مدار عالی ترقی با بیت های ذیل بیشتر توضیح شده است:

بهر وطن گریک دو صد عالم به اصلاحش رسد

بی شبهه این جهل و حسد را می زدا بد چون سفن

باید مکتب بی شکر گردد معارف بیشتر

تا علم و فن یا بد مقرر در قلب اولاد وطن

اندر وطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی

کی میتوان از یک لبی الفاظ شیرین آمدن

صد ها مکتب در بلد از بهر ملیو نها ولد

زاروح حریت دمدر جسم شان چون جان به تن... (۱)

در سال ۱۹۱۸ یعنی ۹ سال پس از حمله وحشیانه دربار بر آزادی خواهان «انخوان افغان» در صحبت سه جانبه در زندان که میان کا سید احمد و پسرش عبدالرحمان و تاج محمد پغمانی صورت گرفت عبدالرحمان دستور یافت تا در شب سالگرد تولد امپراتور او را به قتل برساند. باید یادآوری شود که عمل تروریستی را «انخوان افغان» به مثابه یکی از وسایل پیروزی بر دشمن پذیرفته بودند و در موارد مختلفی بدان متوسل شده اند. چنانکه ذکرش گذشت.

تیر عبدالرحمان لودین به هدف نخورد، امیر حبیب الله، جان به سلامت برد و عبدالرحمان لودین با عده پی از جوانان که هیچ مداخله در موضوع نداشتند و شاید از جهاتی در بار بر آنها مؤظن داشت به زندان افتادند.

عبدالرحمان لودین نیز مانند دیگر مشروطه خواهان زندانی با آغاز پادشاهی امیر امان الله از حبس آزاد شد و تقریباً دو سال منشی دربار شاهی بود. وی همچنین به حیث عضو هیئت سیاسی و سفیر فوق العاده افغانستان در اتحاد شوروی، عضو مجلس قانونگذاری و رئیس ثانی «مرکز دپشتو» یا «انجمن پشتو» کار کرد تا از این وظیفه بازپسین استعفا کرده در قندهار گوشه گیر شد.

علت گوشه گیری عبدالرحمان لودین از کار دولتی نارضا مندی او از شیوه کشورداری امیر امان الله بود چه اقدامات شاه در زمینه های مختلف سیاسی و اداری از آنچه عبدالرحمان لودین و دیگر مشروطه خواهان میخواستند روز تا روز فاصله دارتر میگردد.

عبدالرحمان لودین در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی مطابق ۱۹۲۶ میلادی از طرف شاه مامور به تأسیس ریاست بلدیة قندهار گردید و در سال ۱۳۰۶ به حیث رئیس گمرک کابل مقرر شد.

در زمان زمامداری نه‌ماهه حبیب‌الله کلکانی نیز چند ماهی در زندان بود
و در عهد پادشاهی نادر که از سال ۱۹۲۹ آغاز یافت به سمت رئیس بلدیة کابل
مقرر گردید و عضو مجلس «اصلاح و ترقی» انتخاب شد. اما عبدالرحمان لودین
با خصلت رزمندگی و غرور آزاد بخواهانه بیکه داشت هرگز نمیتوانست در
دستگاه استبدادی نادر نیز خدمتگزاری کند. بنا بر آن از همان آغاز پادشاهی
نادر که به شیادی و حیلۀ بنا داشت آتش مخالفت عبدالرحمان با او شعله ور شد.
هنوز دو ماه تمام نگذشته بود که تاج محمد پغمانی که در صف «انخوان
افغان» از همسنگران با ایمان عبدالرحمان لودین بود و رفیق نزدیک او و نامه‌پی
به نادر نوشت بدین مضمون: «شما که به ملت و هدۀ حکومت ملی را
دادید و بارها گفته بودید که پادشاهی افغانستان را قبول نخواهید کرد چطور
شد که بدون پرسش از ملت خود را پادشاه ساختید و تمام برادران و اقارب
خود را به مأموریت‌های بزرگ مقرر کردید؟ آیا این رو به مخالفت و هدۀ
های تان نیست؟ یقین کنید که بدون تأسیس حکومت ملی و پرورش ملت در
هیچ کار کامیاب نخواهید شد و جوانان وطن با شما همکاری نخواهند کرد.»
عبدالرحمان این نامه را با شعری به عنوان «نعره» که در هنگام جنگ اول
جهانی بنا بر سیاست بیطرفی امیر حبیب‌الله و سازش او با دولت انگلیسی سروده،
در دفتر چه‌پی نقل کرد. بود در همان دفتر چه‌پی طرح قانون اساسی که
خودش تنظیم کرده بود و میخواست برای نادر بخواند نیز نوشته شده بود و
ویادداشت‌های دیگری که حاوی انتقاد بر مشی سیاسی و اداری نادر بود نیز
در همان دفتر چه‌پی جاداشت. این راز به خیانت مرد نامعلومی به نادر رسانده
شد و نادر دفتر چه‌پی یادداشت‌های عبدالرحمان لودین را از او به زور گرفت

وسرا پاخواند و فردای آن روز دستور داد تا عبدالرحمان لودین را در باغ ارگک تیرباران کنند .

قلب داغ این پیکار جوی آتشین و مبارز را دیکال که شعرش را چون خنجری به روی دشمنان مردم خویش کشیده بود در ۳۷ سالگیش یعنی در سال ۱۹۳۰ خاموش شد مخمس «نعره» یادگار معروف اوست که در زیر نقل میکنیم:

ای ملت از برای خدا زود تر شوید

از شر مکر و حیله دشمن خبر شوید

وانگه چو رعد زعره زنان در بدر شوید

تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید

مانند برق جاوه کزان در نظر شوید

از یک طرف درنگ و زد دیگر طرف پلنگ

هر دو به خون ما دهن خویش کرده رنگ

اکنون که گشته اند به خود مبتلا ز جنگ

جهدی کنید بهر چه هست اینهمه درنگ

در حفظ راه حق همه تیر و سپر شوید

این وقت فرصت است نه هنگام جشن و سرور

هر کس که فوت میکندش میشود کفور

پس در همین خلال و چنین حال و این فتور

تیزی و سعی و همت تان اینقدر ضرور

تا از برای چشم عدو نیشتر شوید

الله عالم است که این خصم بد سرشت

این حب خویش چسان کرده است کشت

تا هیچ فرق کرده نیاید ز خوب و زشت

نقشی چنین بساط بپایست در نوشت

فرسم خدا نخواستہ زیروز بر شوید ...

بعد از این بندها به امیر حبیب‌الله خطاب نموده میگوید:

ای غافل از زمانه و شاغل به لہو گلف (۱)

با دشمن خبیث چه کس کرده است حلف؟

خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف

با پست گریست بر سر این احمق و جلف

تا چند برای دیدن حق کورو کر شوید

زین سان که در کلاه و فرا کوت و بوت نو

از رشک میبرد پست یکی از دگر گرو

تر سید ز ان گلیز چو اطفال از بیو

تا کی پس از در پڑ نگویید زیروز (*)

یکبار لازم است به عزم سفر شوید

این کرچ راست در کمر و جینغه در کلاه

بس وضع خوب و فیشن روز است واه واه

اما چه عیب روشن و بی همتیست آه

کین هر دو محض بهر نما یش شود نگاہ

باید بر این حمیت خود زوجه گر شوید

۱ امیر حبیب‌الله از شیفتگان بازی گلف بود .

(*) زیروز عبارت پشتواست و شکل درست آن «ژرخه = زودبرو» میباشد و دریش یا طوریکه

اکنون معمول است (دریش) کلمه پشتو به معنای بایست .

از حال پر تأسف این ملت نجیب
خواهم بیان کنم به حضور تو ای ادیب
تا کی که بشنوی یا الله و یا نصیب
زین داستان نغز چنین قصه عجیب
بهر شنیدن سخنم گوش اگر شوید
کردند خا بنان جفا کیش بیفروغ
آقا پی ز ما نه همه بهر خود فروغ
جهل و نفاق و پیخبری غفلت و دروغ
ازداخته به گردن ما حلقه پی چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو خر شوید
گرمستبد ز روی جهات عتاب کرد
یا غیر حق کدام کس را عذاب کرد
یا بهر نفع خویش جهانی خراب کرد
تا چارش عقل عالم و آدم خطاب کرد
تا کی به کشف حال چنین خیره سر شوید
هر جا که جا هلیست پراز جهل و ابله‌ی
تفتیش در معارف ما می‌کند زهی!
چشمش پراز حرام ولی از خورد تهی
پس ای برادران چو چنین است گمراهی
بهر خدا ز حال و طن باخبر شوید
بر نقد و جنس مالسی ما خا بنان امین
در مجلس سیاهی ما جا هلان مکین

نی فکر و هوش و قلب نه و چندان و عقل و دین

تا بهر اقتبای صدا پی کشد چنین

کای غا فلان ز خواب تنعم بدر شوید

هر يك نشسته است به زین آنچه ان تلاك

کش نیست غم ز ملت و پرواش از ملك

با صد غرور و کبر همیتازد اسپ دك

کس نیست تا به سینه ایشان کند شاك

خوب ای خران چرید که تا چا قتر شوید

هر لحظه چون خیال چنین حال غمفزا

آید به سر ز جوش شود فرق من جدا

دایم به آه ناله و افغان کنیم نگاه

اندر هجوم اشک همیگویم این دعا

کای ظالمان خاک به سر در بدر شوید (۱)

بخش دیگر فعالیت های ادبی عبدالرحمان لودین را مقاله های سیاسی و

اجتماعی او تشکیل میدهد که در «سراج الاخبار» «امان افغان» و سایر کتب اول

و دوم «انیس» به چاپ رسیده است.

در این مقاله ها که به امضا های «رحمان افغان»، «عبدالرحمان محرر امداد»

و «افغان» چاپ شده است مسایل عمیق اجتماعی آن زمان مطرح بحث قرار

گرفته و به قدرت تحلیل و انشای نویسنده دلالت میکند.

۱ - این مخمس در افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۲۱ تا ۷۲۳ و در «عرفان» میزان و عقرب سال

۱۳۵۶ شماره های ۷ و ۸ صفحات ۵۲ تا ۵۵ در مقاله «مر که دپشتو» نوشته عبدالروف بنوا و

در شماره ۱ سال اول جریده «آزاد افغانستان» منتشره پشاور با اندک اختلاف چاپ شده است.

از این شاعر شهید رساله رجال اداری عصر و قاموس بزرگ پستو به دري مانده بود که به چاپ نرسیده از میان رفته است .

۲- هیدالهادی داوی

داوی از طرفداران استوار هدفمندی شعر است و با وفا داری به ارزش‌های مسلط دوره روشنگری واقعیت‌های اجتماعی زمان خویش را در قالب‌های کهنه بیان کرد . است در زیستنامه او که به دست خود شاعر نوشته شده است ، این سطور را میخوانیم : «تصادم افکار اجتماعی و میلانات ادبیه من اشعاری به میدان آورد که آنرا اشعار ملیه یا وطنیه باید خواند . دودهای دل تنها از این منفذ بیرون میرفت و الا برای اظهار مطالب اصلاحیه و مصالح اجتماعی زمینه وزمانه حاضر نبود . بعضی اینچنین اشعار را که معتدل‌تر میبود سردار محمود طرزی مرحوم اجازه نشر میداد . این نشریات سبب شهرت اینجانب شده در عین زمان سبب پیدا شدن اعدا و رقبا نیز گرهید . » (۱)

در این سطر هاداوی به سیاست اختناق هیئت حاکمه که حتی راه بیان مطالب اصلاحی و کارآینده برای جامعه را بسته بود و تصادم عقاید گوناگون محافظه کارانه و مترقی در زمانش اشاره میکند . و چنانکه در گذشته ذکر کردیم بعضی از این اشعار گاهگاهی درد سرهایی برای او بار آورده که با نهم نتوانسته است شاعر را از به کار بردن هنرش برای بیداری جامعه و بیان مطالبی به سود جامعه اش بازدارد .

داوی در آغاز پریشان تخلص میکرد و بعد داوی را که نام قبیله‌پی است که شاعر از آن برخاسته چون تخلص برگزید . در دفترچه یادداشت داوی که

۱ - زیستنامه داوی از ولادت تا پنجاه سالگی ، نسخه خطی مربوط کتابخانه شخصی شاعر .

هنوز به چاپ نرسیده. در این زمینه چنین نوشته شده است: «چند مالی پیش
هر پشان تخلص داشتم. بعدها گاهی داوی را نیز طور تخلص استعمال
کردم، حالا (نیاز) خوش من می آید - ۱۳۴۵» اما به تخلص نیاز شعری
از او دیده نشده است.

داوی در سال ۱۲۷۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۹۳ میلادی در باغ علیمردان
کابل تولد یافته است. پدرش که عبد الاحد نام داشت از اطبای ممتاز
قندهار بود زمانیکه سردار عبدالقدوس که بعد صدراعظم و اعتمادالدوله
شد جهت سرکوبی قبایل هزاره که علیه امیر عبدالرحمان، امیر خونخوار
شوریده بودند به ارزگان فرستاده شد در آنجا مدتی بیمار گردید و عبد الاحد
به فرمان امیر او را معالجه میکرد.

پس از آنکه سردار موصوف شفا یافت امیر عبدالرحمان، عبد الاحد را
به کابل خواست و در شمار اطبای دربار درآورد. در سال ۱۲۷۱ هجری
قمری مطابق ۱۸۹۳ میلادی خانواده عبد الاحد طبیب در کابل متوطن شد.
عبد الهادی در مکتب حبیبیه تحصیلاتش را تمام کرد و چنانکه در زیستنامه
خویش نوشته است از معلمان مکتب حبیبیه مولوی عبدالرب و مولوی محمد
سرور و اصف که از راهبران سازمان مشروطه خواهان افغان بودند تربیت
سیاسی گرفت قاری عبدالله و عبدالغفور ندیم ذوق ادبی او را پرورش کردند.
عبد الهادی پس از فراغت از صنف تهیه که صنف نهایی مکتب بود بنا به
دعوت محمود طرزی در دفتر سراج الاخبار به حیث محرر به کار پرداخت.
فعالیت ادبی داوی نیز با همکاری با آن جریده همزمان آغاز شد. وی با شعر
و ترجمه مطالب سیاسی و اجتماعی از ترکی با اخبار همکاری مینمود.

هدایای داوی دفتر سراج الاخبار افغانیه را مد رسه جدیدی برای
پرورش خویش شناخته چنین می نویسد: «در اینجا (دفتر سراج الاخبار) با افاضل
عرب و ترک که مستخدمین حکومت ما شده بودند تماس زیاد پیدا شد. هم معلومات
ادبیه و اجتماعی من تکامل کرده رفت و هم میلانات سیاسی من تقویت میشد. زبان
ترکی را هم از (علی افندی) که مدیر مکتب حریه کابل و از عقلای زمان بود در
دوماه یاد گرفتم. تجربه من در مقاله نویسی و سایر شعب صحافت بیشتر شده
رفت. و حالا جراید و مطبوعات ترکی را که به اداره سراج الاخبار افغانیه
می آمدند خوانده و ترجمه کرده میتوانستم. مطبوعات و جراید هند اسلامی اگر
به زبان اردو میبودند هم از اول سبب دلچسپی ما به مسایل بین المللی میشد ولی
مطبوعات ترکی بسیار زیادتر این علاقه را تقویت کردند.» (۱)

داوی در زمانیکه به حیث محرر سراج الاخبار ایفای وظیفه میکرد با رفقای
انوان افغان بنای کلوپی را به نام کلوپ تفریح گذاشت. بانی کلوپ و رئیس
افتخاری آن مولوی غلام محی الدین افغان بود. جلسههای کلوپ نیز در منزل او
دایر میگرددید. کلوپ تفریح تا اوایل دوره امانیه زمینها شایسته بی برای نشست ها و
تبادل نظر و کار سیاسی گروهی از مشروطه خواهان به شمار میرفت.

اندک زمانی پس از پادشاه شدن امان الله، داوی مانند اکثر شعرای نامدار
آن وقت از روزنامه نگاری و شعر به سیاست و اداره کشانده شد. و همین
اتکای امیر امان الله بر جوانان رزمنده و مشروطه خواه آن وقت به شکلی که اکثر
آنان را به مشاغل مهم دولتی مقرر کرد باعث از میان رفتن کلوپ نیز گردید.
سراج الاخبار در زمان امان الله جای خود را به امان افغان گذاشت که
داوی تازه از حبس رها شده به حیث نگارنده آن جریده مقرر گردید. داوی

در ضمن کار نشر امان افغان بنا به تقاضای محمود طرزی که ناظر امور خارجه مقرر شده بود و بنا بر آشنایی اندکی که با زبان انگلیسی داشت در زمینه حل مسایل مربوط به استقلال و مشکلات وزارت خارجه به آن وزارت نیز همکاری میکرد. در آن روزگار داوی و شماری جوانان وطن پرست، کتابخانه ملی را در کابل بنا گذاشتند. که غلام احمد رحمانی مدیر بیت آنرا طور افتخاری عهده دار شد. داوی کتابخانه شخصی پدرش را که دارای یکصد و پنجاه جلد کتاب بود به کتابخانه ملی نو بنیاد اهدا کرد، که بعد امیر امان الله کتب کتابخانه سلطنتی را به آن بخشید.

در سال ۱۹۱۹ جنگ با امپریالیزم بر قانیه آغاز گردید و به زودی هیأتی جهت مذاکره متار که عازم راولپندی شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود. عبدالهادی داوی بنا بر اختلاف نظری که با سردار علی احمد رئیس هیئت داشت بزودی از عضویت آن استعفا کرد در فرجام مذاکرات راولپندی، متار که به امضا رسید؛ مگر استقلال افغانستان را حکومت بر قانیه بر رسمیت نشناخت. به دوام مذاکره با دولت بر قانیه هیئت دیگری تحت ریاست محمود طرزی عازم منصوری هند شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود هیئت پس از چهار ماه مذاکره بدون بدست آوردن نتیجه قاطعی به وطن بازگشت سال دیگر هیئت انگلیس به ریاست سرهنگری دابس به کابل آمد و پس از ۹ ماه امپریالیزم بر قانیه استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

در این وقت داوی به صورت رسمی به وزارت خارجه پیوسته بود و وظیفه مستشار دوم را ایفا میکرد.

داوی در مذاکرات نه ماهه افغانستان و دولت بر قانیه سهم داشت. وی در سال ۱۹۲۰ برای تحقیق موضوع بخارا که گویا با عاهد افغانستان و شوروی

در زمینه استتلال بخارا مخالفتی صورت گرفته بود، عازم آنجا شده بود، با ورود هیئت انگلیسی به افغانستان، مامور به بازگشت گردید.

در سال ۱۹۲۱ حکومت امانیه داوی را به حیث وزیر مختار افغانی به لندن فرستاد که تا اواخر سال ۱۹۲۴ میلادی بدان کار اشتغال داشت. یاد داشت های داوی نشان میدهد که در لندن از سوی حکومت بر تانیه موانع زیادی در اجرای وظیفه میدید که مقاومت نتوانسته استعفا کرد و متصل آن خبر تقررش را به حیث وزیر تجارت برایش فرستادند و پس از سه سال کار در وزارت تجارت بنا بر ناسازگاری که با تصامیم امیر امان الله در مورد رفع حجاب و بخصوص سفر امیر به اروپا داشت به ترك ملازمت دستور یافت. در این مورد خود شاعر چنین مینویسد: «ما و رفقا سفر او (امیر امان الله) را در این وقت مناسب نمیدیدیم، من فکر خود را به وضاحت عرض کردم مورد قبول نیفتادنش را فهمیدم رسماً هم مخالفت کردن را ترتیب گرفتیم و افکار اکثر اعضای مجلس وزرا را متأثر ساختیم. شاه مرحوم هم مطلع شد. آنگاه سه نفر جدید را که در مجلس وزرا نبودند شامل مجلس وزرا ساخت مانند: محمود خان پاور، علی احمد خان و الی و سید محمود سامی. اینها طرفدار سفر او بودند. بدینصورت در مجلس وزرا مساعی ما تا کام ما زنده. (۱)

بنا بر این گزارش زنده گی داوی به دو مرحله تقسیم میشود: یکی پیش از سال ۱۹۱۹ که به حیث شاعر و مقاله نویس و مترجم فعالیت چشم گیر دارد و دیگری پس از آن که بیشتر به کارهای اداری پرداخته است و کمتر به شعروادبیات

در بیست سال اول قرن بیستم تشویق به کسب دانش، آزادی خواهی و دوستی وطن و کاروپیکارد راه ترقی کشور، موضوعات اساسی شعر داوی

۱- زیستنامه داوی به قلم خودش.

را تشکیل میدهد که قالب کلاسیک در تمام اشعار او دست نخورده میماند مبارزه با استعمار در اشعار داوی مقام والایی دارد. «بلبل گرفتار» او را که نقل کردیم یکی از بهترین شعرهای دودۀ اول سده بیستم است. و این غزل او نیز در نکوهش به اصطلاح «غرب زده گی» و تقلید چشم بسته از فرهنگ دیگران و در نکوهش استعمار سروده شده است:

سنبجش از پندار شناسی هنوز	خویش را بسیار شناسی هنوز
خون چکان ز انگشت ها وز سادۀ گی	فرق گل از خار شناسی هنوز
گرمی ظاهر فریت میدهد	نور را از نار شناسی هنوز
تا به کسی باشی اسیر پنج و چار	پار از اغیار شناسی هنوز
تا ببع تحر یک هر فاجر شدی	قیمت افکار شناسی هنوز
هر ثقافت قایل تقلید نیست	افسر از افسار شناسی هنوز
فرق دارد ناس از شناس ها	سالم و بیمار شناسی هنوز
(ای بسا ابلیس آدم روی هست)	صادق از مکار شناسی هنوز
هر در خشنده زمیبا شد طلا	مکار استعمار شناسی هنوز

حبیب الله کلکانی با استفاده از کناره گیری داوی از وزارت تجارت امان الله تلاش زیاد ورزید تا از او در کارهای اداری کمک بگیرد مگر او حاضر به همکاری نشد. نه در وزارت خارجه چنانکه در نظر داشتند حاضر شد کار کند و نه عضویت سازمانی را که اطرافیان تعلیم یافته امیر طرح ریزی کرده بودند، پذیرفت. از آنروز زندانی گردید و پس از گذشتن نود و هفت روز به مدد دوستانش رها شد.

امیر امان الله جنگ باز گیری پادشاهی را تا غزنی رساند و در آنجا محاذ را به قصد هندوستان نا امیدانه ترك گفت. داوی تا بمبئی همسفر او

بود و پس از آنکه امیر عازم اروپا شد داوی برای شناختن زندن وضع راستین
افغانستان آشوب زده به دنیای خارج در اساسگذاری مجله بی به نام
«افغانستان» در لاهور سهم گرفت و مدتی در باره اوضاع کشورش در دیگر
انتشارات هندی نیز مقاله ها پی چاپ میکرد در زمان زادر سفیر در آلمان
مقرر شد که پس از سه سال استعفا کرد. در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی
مطابق ۱۹۳۳ میلادی زادر شاه با گلوله جوان انتقام جو بی
به نام عبدا لخالق از پادراقتاد و بنا بر مؤظنی داوی و شماری از اعضای
خانواده او رازندانی کردند که تا ۲۵ قوس ۱۳۲۵ هجری شمسی مطابق
۱۹۴۶ میلادی ۱۳ سال و پنج ماه در زندان بسر برد. چنانکه یاد داشتهای
سال های اسارت او گواهی میدهند از آن محیط ناملایم نیز برای تکامل
بخشیدن هنرش تا آنجا که میسر بوده سودجسته است. داوی هرگز از مصایب
زندان ننالیده و اظهار ضعف نکرده است. چنانکه در رباعی بی می گوید:

گفتند چون ز حبس زکردی شکایتی کز سوز و درد شعر و سخن را اثر بود

سرمازده چرا کند از مهر شکوه بی در گوشه بی که پرتو او تیز تر بود

زندان داوی را نشکست و روح استوار او را نلرزاند. در سالهای بعد

این گفته های او گواه است:

اگر کام تو در کام نهنگ است و گر در زیر دندان پلنگ است

بر آور دست و بر زن آستین را که تا کامی برای مرد ننگ است

تنها در شعری که در سرطان ۱۳۲۴ سروده شده است یعنی تقریباً یک

سال قبل از رهایی با ایماها و کنایه ها وضع زندان و وضع خود شاعر ترسیم

گردیده است؛ بدین صورت:

خامم نه شکر نه ناله دارم

نی تخته مشق زو خطازم

نی رنگ نه بوی لاله دارم

نی در دهن شکر لبازم

یکبار کسی به من زندانش از کثرت دود گشت ناخوش
یا پاک بسوز و پخته سازم یا سبز مکن ز خاک بازم
بازار که برده کاسد خویش از خجالت حشر من بیندیش

شاعر خود را در مبارزه نا پخته و مبتدی میداند که نه چون لاله با گونه سرخ
وداغ دل نماد کشته گی و سوخته گی است نه چون نی پخته میتواند فریاد عشقی
را به گوشی برساند و نه چون نیشکر رسیده کامی از او شیرین میشود. و اما
با تمام نا قابلی که حتی باب سوختن هم نمیباشد برای دشمن پر آسیب و رنج
بخش است. در بیست :

یکبار کسی به من زد آتش از کثرت دود گشت ناخوش

اشاره بی است به دوره اول زندان که هفتماه طول کشید و با کشته شدن
امیر حبیب الله پایان یافت در بیتهای بعدش ارزش حمت و بلا را باعث ورزیده گی
مرد پر خاش میداند و به استبداد قدرت حاکم می گوید که هر گاه بدین وضع
از حبس رهایم کنی چون کسیکه متاع کس مخری را به بازار آورده رسوا
خواهی شد.

در ترکیب بند کوی تا هی که برای کسی سروده شده است که میخواسته
رفیق زنده گی شاعر و هم نبرداو در مبارزه باشد به نامردی بعضی همراهان
نیمه راه و بیداد گری حکومت وقت انگشت گذاشته میشود. این قطعه که در
روز جمعه ۲۶ عقرب سال ۱۳۲۴ یعنی سه سال قبل از رهایی یافتن شاعر
سروده شده چنین است :

ای ماه دو هفته بیکه یک روز خورشید ندیده است رویت
نواز کبدنی چو آب گینه دیده شود آب از گلویت

تنها نه به حسن بینظیری
منجوبه خانه ای به خوبیت
دانم که ز پا کد امنی ها
بیش است ز غنچه آبرویت
مه در نسبی و در حسب مه
یک شهر طالبگران به کویت

لیکن من و عیش شرم بادم !
تا حال وطن بود بنه بادم

گفتی که منت شریک باشم
در ملحمه حیات ملی
ای نازک نازدانه من
دشوار بود ره معالی
فقر و مرض است و کس مپرسی
وز دست ستم هزار سیلی
آنها که گذاشتند مردان
کی یافته از زنان تسلی
من آتشم و تو آب حیوان
داریم جدا جدا تجلی

من غمزده ام تو شاد باشی
در یاد خدا زیاد باشی

داوی بعد از رهایی از زندان به دستور ظاهر شاه به حیث سرمنشی در
بارور رئیس شورای ملی (سال ۱۳۲۸ ه. ش مطابق ۱۹۴۹ م) ، سفیر در مصر
(سال ۱۳۳۲ و ۱۹۵۳ میلادی) وزیر مختار در اندونیز یا ور رئیس مجلس اعیان
کار کرده است .

زیستنامه داوی پیوسته با این سالهای زنده گی او حاوی مطالبیست که از یک
سو حالت مجبوری شاعر را به پذیرش آن مشاغل نشان میدهد و از سوی دیگر
سیاست فریبگرانه ظاهر شاه را افشامینماید ، ما زندانین جمله ها : « چون یکبار از
صدارت ابرار کرده بودم از ریاست اعیان ابرار کرده نتوانستم و قبول
نمودم . ناگفته نماند که بنده مخصوصاً بعد از سنه (۱۳۰۹ هجری شمسی
مطابق ۱۹۳۰ م) که از آلمان مستعینیا نه آمدم شوق امور رسمی را نداشتم .

هرچه از امور رسمی که بعد از سنه مذکور کرده ام به سلطنت بوده است که در رد کردن آن ضررهایی به من متحمل میبود ...» (۱)

و در واقع ظاهر شاه پس از ما موریت داوی در اند و نیز با وظیفه صدارت را نیز به وی پیشنهاد نموده بوده که داوی نپذیرفته است در جای دیگری چنین میخوانیم:

«به موجب این فرمان به مجلس مذکور یعنی مجلس مشورتی غور بر مسوده قانون اساسی سال ۱۹۶۴ اشتراک کردم. مسوده قانون اساسی جدید را مطالعه نمودم بعضی نقاط (نکات) آن به نظر من صحیح و مطابق اقتضای محیط نبود لهذا در مجلس اعیان به زبان نرمنی اعتراض می کردم ... یک روز آقای رشتیا به خانه بنده تشریف آوردند چون گاهی در این سالهای اخیر نیامده بودند ایشان وزیر مالیه بودند و از اعضای مجلس مشورتی مذکور نیز بودند. ایشان را به خوشی پذیرایی کردم در آخر معلوم شد که آمده اند تا از من خواهش کنند که دیگر بر مسوده قانون اساسی اعتراض نکنم فهمیدم که او را دولت فرستاده است و این خواهش شخصی او نیست گفتم خوب است، دیگر اعتراض های خود را ذخیره میکنم نزد خود. تبسم ها و شکرانه ها کرده رفت. من با خود فکر می کردم چرا ما را عضو آن مجلس ساختند برای اینکه از اهل خبره و تجربه دانستند. پس چرا از مشوره های خالصانه و نظریاتی که برای اکمال و اصلاح قانون میکنم استفاده نمی کنند شاید محض نام مرا اکسپلایت (مورد استفاده قرار دادن) میکنند و بس. طالب حقیقت اصلاح و اکمال قانون نیستند.» (۲)

۱- زیستنامه داوی، (شماره صفحات توضیح نشده است)

۲- همانجا.

اشاره به این مصرع اقبال: «منم میدم از زمین مرده بی»

داوی از شعرای سلف به بیدل و اقبال لاهوری علاقمندی زیادی دارد. چنانکه بعضی غزلهای بیدل را جواب گفته است. در دومین دوره زنده گی در زندان به ترجمه پشتوی بعضی اشعار اقبال (اشعار یکم مربوط سفر اقبال به افغانستان بوده) پرداخته است. و در سالهای آزادی نیز بعضی غزلهای اقبال را مخمس ساخته و بعضی قطعه های او را پاسخ گفته است. در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی مطابق ۱۹۷۷ میلادی نخستین مجله «اشعار اردوی اقبال» تالیف داوی چاپ شد (۶) که این اثر نیز گواه توجه داوی به اقبال شمرده شده می تواند. شعر «خطاب به اقبال» که در سال ۱۳۱۲ یعنی سالهای دومین دوره زندان سروده شده است نکته هایی را در این زمینه روشن میکند و آن قطعه چنین است:

صبا بگویی به اقبال خوش بیان از من

کلام تست که سر تا به پای آن اثر است

صدای زنده گی از سرزمین مرده خوش است

که ناله های اسیران ز سوزش جگر است

عجب نباشد اگر سرزده است از ظلمات

که آب چشمه حیوان و کوب سحر است

چرا خراب نسازد لگ و نه در نه دهمد

چوسیل تندو چو صهبای ناب شعله و راست

چرا زمین دال آسیا نخزند اند

کز اب دیده ابر بهار پاکتر است

جدور جامعه را آب میدهد جودت

هم آن فروغ گرانمایه را سروثمر است

شعار نظم تو تریاق سم استعمار

نظام نثر تو اسهام ظلم را سپر است

چو تیشه تو زبان آشنای کوهسار است

به گوش کاهن ما نیز گرم و پر شر است

توجه تو به این ملت بلند خیال

ز روشنایی قلب وز پاکی گهر است

خطابه تو به عنوان « ای جوان عجم » *

بهشت گوش پریشان و سرمه بصر است

دل و دماغ منور کجاست تا دا زد

چه پیشگویی صادق چه کشف معتبر است (۱)

رزنده گی اقبال با استعمار، جانبداری او از ملت های زیر ستم و مظلوم

و آشتی ناپذیریش با بیداد و ستم اجتماعی، چیزهایی بود که در پهلوئی زیبایی

کلام، داوی را به سوی شعراقبال کشیده بود.

به بیدل نیز داوی از همین دیدگاه میبیند و در غزل هاییکه به وزن و قافیه

غزلهای معروف بیدل سروده، با کار برد شیوه بیان بیدلانه حرفهای خودش را

باضمیمیت و صداقت گفته است:

هر زخمه که مضراب رگی نیست منام است تیغی که به خون رنگ زگر دیده نیام است

از آتش تصویر که جسته است حرارت در سرخی رنگش اثر خجالت تام است

هر گل اثر دست نگارین نگاری هر چه چهره بلبلی این باغ پیام است

* در زبور عجم غزلیست به عنوان: « ای جوانان عجم جان من و جان شما » و در آنجا از آزادی

اقوام اسیر سخن میرود.

۱- از دفترچه خطی اشعار داوی که بقلم خود شاعر نوشته شده بود نقل شده است.

لبریز تر از ساغر خزر شید دوسه جام
سدر خنه فگندیم به گردون و نجستیم
گر منبع افکار تو تقلید فرنگ است
ای دیده فرو بسته به خورشید قیامت

ای ساقی مهروی که شبها صیام است
هر چاک در این کهنه قفس حلقه دام است
آزرا که تو آزاد نهی نام غلام است
جز خواب تو در آخر هر خواب قیام است

دلو ۱۳۲۴

داوی قالب های کلاسیک شعر را نگاه داشته است و اما توجه خاصی
به یکی یا چندى از آنها نکرده و با هر کدام گفتنی را گفته و صدایش را به
مردم رسانده است.

داوی در رباعی سرایی کامیابی چشمگیری دارد. رباعی های او آینه دار
معانی بزرگ و ارزشمندی اند؛ چون سقوط معنوی آدمها و ارج باوری
به جا افتاده گان در این دو رباعی:

از قلت بوره هر طرف غوغا پیست
از «تیره گی روح» که عالم الود
بهرتر ز تاج زر به سر خود گذاشتن
یک شب نیم اشک از گل رویی نکرده پاک
و ز خشکی سال دیده ها دریا پیست
کس را نه غمی نه شکوه نی پروا پیست
بالای پا فتاده بی دستی کشیدن است
دعوی مهر از تو سزای شنیدن است

در این رباعی به صورت خاص اشاره پیست بد آنکه شاه ایران لقب
«آریامهر» را برای خویش برگزید.

در او آخر عمر داوی شنوایی را از دست داده بود و در این غزل خویشتن
را چنین تسلی میدهد:

ز فیض گوش گران راحت بدن دارم
زهی که تنند چو سابق مخاطبم بسیار
چه خلوتی که در آغوش انجمن دارم
اگر چه خویش مصاحب دو پیست تن دارم
ز حرف بیهرده گو یا گر بختن دارم ...

جوزای سال ۱۳۵۵

وفات داوی در ۲۸ سرطان ۱۳۶۱ هجری شمسی اتفاق افتاد.

در یکی از نامه‌های دوستانه عبدالعلی مستغنی در باره شعر سرایی این سطر
ها را میخوانیم: «... اینجا چون هفت خوان رستم مقابله اژدها و دپوسپید
است و جای لرزیدن چون بید. سربه کف تیغ نهادن است و سینه هدف تیر
نمودن. اینجا نامه را مانند چامه نقاشی صدرزنگ گلچین در کار است و
هزار گونه تصویر بهار آفرینی. دسته بند مضامین گلپای رنگین گردیدن
کار هر چمن پیرانیست و آبیاری گلزار معانی متین و الفاظ شیرین شدن کردار
هر سخن سرانه...» (۱) شاعر با این جمله‌ها به نکته‌های مهمی از هنر
شاعری اشاره میکند چون نقش پیکارگری عنعنه شکنی عصیان و نقش زندگی
سازی شعر، ناملا یماتیکه از دیدگاه منافع طبقات مختلف در این کار است،
ارزش‌های زیبایی شناسی شعر و تشبیه شاعری به نقاشی که تأکید بر تصویر
نگاری و صحنه پردازی را در بر دارد و مساله دشواری این هنر که صرف
با اتکای ذوق بدون پرورش استعداد و آموزش رموز شعر نمیتوان شاعر شد
و نکته‌های دیگری از این دست.

این نکته‌ها نشان میدهد که مستغنی از ماهیت شعر و جوابدهی شاعر در
برابر اجتماعش آگاهی داشت و شعر بلند او ثمر کار و کوشش آگاهانه
او در پرورش هنرش بوده است.

مستغنی با علوم ادبی و علوم عربی از محضر درس پدرش ملار مضان و بعد
از علمای مختلف در مدرسه‌ها آشنایی حاصل کرد
پدر مستغنی از متنفذین قبیله هوتک قندهار بود که در عهد امیر شیرعلی در
مکتب بالاحصار معلمی میکرد و در زمان پادشاهی عبدالرحمان معلم سردار

۱ - عبدالعلی مستغنی، گلزار اشعار، کابل: ۱۳۵۳ ش ص ۱۳۰.

حبیب الله و سردار نصرالله پسران شاه بود و سپس روزگاری به حیث مفتی
شهر کابل کار کرد.

مستغنی در سال ۱۲۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۷۳ میلادی در جوار
بالاحصار کابل تولد یافت.

نخستین ماموریت مستغنی همکاری با محمود طرزی در سراج الاخبار بود.
سمت مصحح اخبار و روزها کار تصحیح ورق‌های چاپی در مطبعه اوراچنان
خسته ساخته بود که در قطعه شعری چنین به شکایت پرداخت :

من بلبلم نشیمن من در چمن خوش است

انجن مقام و منزل زاغ وزغن خوش است

ویرانه جای بوم و چمن جای عنده لیب

انجن برای غیر و چمن بهر من خوش است (۱)

یادر شعر دیگری از او میخوانیم :

دل آب شد ز محنت و خون در جگر نما زد

بهر خدای تاب و توانم دگر نما زد

تا کسی چونی ز توله انجن فغان کنیم

مغزی در استخوانم و هوشی به سر نما زد... (۲)

با وصف آنکه در غزل دومین طعنه‌های اهانیت باری به محیط کارخانه و
کارگران زده است؛ اما در واقع همین آشنایی نزدیک او با آفرینندگی
و قدرت عظیم کارگران بوده که در پست‌ترین سالها مایه اشعار خوب او در
متنایش کار و کارگر شده است؛ مانند این بیت‌ها در شعر «آستان ارادت»:

۱- عیدالعلی مستغنی، گلزار اشعار، کابل: ۱۳۵۳، ص ۱۳۰.

۲- ایضاً ص ۱۲۵.

از سنگ خاره کارگران سیم‌وزر کشند
فرها دوار کوه شکافتند و رنگ رنگ
خاکی نهاد آد میان از کمال و فضل
در هر زمین که ریشه دو اند نهال سعی
چون موی ناخن‌اند سزاوار سرزدن
در قعر بحر غوطه زنند و گهر کشند
یا قوت و لعش از جگر سنگ بر کشند
نزد يك شد که رخت به بام قمر کشند
یاران ز نخل خشك جهانی ثمر کشند
در جامعه ز کار کسانی که سر کشند

عقل دمی نمیکنند از کار سرکشی

خود نیست کار مردم هشیار سرکشی... (۱)

آغاز همکاری با سراج الاخبار طالع فصل نوی از زندگی شاعری مستغنی
به شمار میرود. و این آغاز به تعبیر دیگر قدم گذاری او در سنگری بود و دفاع
از ارزش دانش و سالاری خرد در ترقی اجتماعی. از نخستین شماره‌های
سراج الاخبار تا پید علم و صنعت در شعر مستغنی دیده می شود.

و پس از آن پیوسته در قالبهای کلاسیک چون قصیده، غزل، مسمس،
مسلسس، ترجیع بند و ترکیب بند از آزادی دوستی، ضرورت و نقش دانش در
اعتلای کشور، اتحاد جهان اسلام، ضرورت پیکار با استعمار سخن گفته است.
این دور باعی او از این نکته‌ها پر بار است:

فخر است علم و فضل و حکمت شادی
در مکتب سود قوم شاگرد شدن
از محبس نادانی و جهل آزادی
رسم است کز پیروی طور زمان
در مدرسه نفع و وطن استادی
بودن به کمال عصر حاضر شادان
با او چه توان نمود با تیر و کمان
در سال های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی که جنگ جهانی نخستین،
دنیا را به آتش کشید. بود خشك آبی سختی به باغ و راغ کشور ناخت

و مردم را جان به لب رسیده. مستغنی با قصیده درازی از خشک سالی نالید
و بر جنگ زفرین فرستاد و هموطنان خویش را هوشدار داد تا خود
را برابر دو استعمار با جدیدترین سلاح مسلح سازند و برای بهزیستی به دامن
دانش آویزند :

آن قصیده چنین آغاز می شود :

گر نباشد بر زمین يك چند باران اینچنین

خشك نتوان بود چون من چشم دهقان اینچنین

نهر که بل پاکبودی چون کنار من ز اشك

چون لب من خشك ماند امسال باران اینچنین

چند باشد یارب از بسی التفاتی های ابر

بسته بر خاک کی نهاد آن پرف و باران اینچنین

و بعد میگذرد به مسأله خشك، می نویسد :

يك طرف جنگ جها ن سوز است يكسو خشكسال

خود نخواهد ماند حال اهل دوران اینچنین

می شود این خلكسال از خلق عالم بر طرف

ليك نخواهد ماند جنگ خانه ویران اینچنین

آنچه کرد این جنگ عالم سوز بر نوع بشر

کی کجا بر خلق عالم کرد توفان اینچنین

گر بود این جنگ شرق و غرب يك چندی دگر

گر کیند این بحر پر آشوب طغیان اینچنین

غرق گردد زورق هستی به گرداب عدم

وین ینارا خود نخواهد ماند بنیان اینچنین

و پس از آن در چند بیتی از عقب ما زندگی مشرق زمین و به خصوص کشور
خویش افسوس میخورد و خطاب کنان به هموطن خود میگوید:

راه پیمان تا کجا خواهی شدن با پای لنگ

دیگران باریل و مرنتر برق جولان اینچنین

ما پیاده رهروان راه اینچنین خار او خار

ما برهنه پا چنان خار مغیلان اینچنین

ما همه بیدست و پا منزل سراسر سنگلاخ

ما همه گمکرده راهان و بیابان اینچنین

این تنزل های ما از چیست ز بی دانشی

از کمال و علم گردید ندایشان اینچنین

آنکه در اول تغافل کرد از کسب کمال

احتیاج غیر میگردد به پایان اینچنین

دست بین غیر باشی تا بکی در نوش و پوش

اینچنین باشند آری بی کمالان اینچنین... (۱)

ناسیونالیسم اسلامی حاکم بر اذهان شعرای مادر دو دهه اول سده بیستم

مسیحی برداشت همسان از فرجام جنگ جهانی نخستین به مثابه پیروزی دانش و

تخنیک معاصرو نتیجه گیری مشابیه چون برانگیختن مردم کشور خویش برای

بنا کاری کاخ دانش و صنعت در کشور چون اکثر اشعار این دوره، در این

قصیده نیز دیده می شود.

در نشیبه دیگر مستغنی، که در مدح امیر حبیب الله سروده شده است گفته میشود که

دست آوردهای علمی و صنعتی جوامع سرمایه داری هرگز ضامن سعادت خلق

ها نمیباشد و حتی چون تیغ تیزی بر ضد خلق کشور های خودش و بر ضد خلق های جهان به کار می افتد.

و مدنیّت نام نهاد جوامع بورژوازی ضد انسانی تر از بربریت انسانهای جوامع اولیست و این نکته ها با استهزای تلخی چنین افاده می شود:

زان به يك جای اقامت نکند آب روان

که نه جای گذران است جهان گذران

خاصه این عصر که از حرص و حسد اهل فرنگ

آتش انداخت در آفاق کران تا به کران

خاصه امسال که این جنگ جهان سوز یوزپ

ناگهان بیخبر این برق بلا زد به جهان

خاصه امروز که از دولت تهذیب نشست

چون دل عاشق بیچاره به خون عالمیان...

این اگر حاصل تهذیب توان گفت بلند

که کم از دام و ددا امروز بوزد آدمیان

این اگر حاصل تهذیب توان گفت به جهل

که به حیوان دنی فضل ندارد انسان

دام و دد گشت مهرب که در آفاق کزون

نه ز اخلاص بود نام و نه از صدق نشان...

خاک غم بر سر تهذیب که از طرز جدید

سیل خون کرد در آفاق به هر گوشه روان...

ای خوش آن جنگ که میبود دران تیرو تیر

خنک آن رزم که بود دست به شمشیر و سنان

نکشد تیر و تبر خلق به صد ها ملیون

نکند تیغ و سنان قتل همه اهل زمان خود. (۱)

زبان اشعار مستغنی برابر به اصل ساده سرایی و ساده نویسی پذیرفته شده در آن سالهاست. و شاعر بیش از پهلوی زیبایی شناسی سخنش به بخش کردن و پراگندن از دیشه های مشخص توجه دارد. زیاده روی در این امر بسیاری اشعار مستغنی را همانند شعرهای محمود طرزی و اکثر شعرهای داوی و دیگر شعرای آن زمان از نگاه زیبایی شناختی ضعیف جلوه میدهد، مثلاً چنین اشعار در مجموعه های اشعار مستغنی نیز فراوان دیده میشود:

تکبر به مردم زیان میرساند ضررها به پیر و جوان میرساند
تکبر کند خوار و بی قدر مردم مذلت به خورد و کلان میرساند
مکن کبر کین پیشه ناستوده به دوزخ ترا جاودان میرساند. (۳)

یا این شعر:

باز شد اندر مکاتب گیرودار امتحان

اهل مکتب را شد اکنون روزگار امتحان

این زمان معلوم خواهد شد کم و بیش عمل

دوستان آمد کنون روز شمار امتحان

بعد هر سه مه کند هر سال بر مکتب گذر

با هزاران رعب و هیبت شهریار امتحان... (۱)

۱- مستغنی، همان اثر، صص ۱۹۸-۱۹۹.

۲- مستغنی، قصاید، صص ۶۳.

۳- مستغنی، قصاید، صص ۱۸۸.

در سالهای میان ۱۹۱۹ میلادی و ۱۹۲۹ مستغنی مانند دیگر شعرا اصلاحاتی را که
سردست بود ستایش میکرد و به پیروزی آن جنبش چشم داشت.

مستغنی در آخرین سالهای دوره امانی به حیث معلم مکتب حبیبیه کار میکرد.
و با شورش حبیب الله کلکانی و سقوط امیر امان الله به خانه نشست.

تسلط بر زبان دری، استفاده از ذخیره عظیم کلمات، درسزودن شعر و
معای کوچک را در شعر بزرگی بیان کردن و در موضوعی نه آنقدر مهم قصایدی
در چند مطلع سرودن از ویژگی های شعر مستغنیست.

از شعرای سلف، عبدالقادر بیدل مورد تکریم مستغنی قرار دارد و شواهد
زیادی هست، که وی همیشه به آثار بیدل توجه داشته است.
در یکی از قصاید مستغنی میخوانیم:

من کیستم به شیوه شعر آن فرید عصر

کامروز گشته نام به گیتی سمز مرا

آن نیستم به شعر سرایی که یک قلم

از خوب وزشت شعر نباشد خبر مرا

طبعم سبقز آب روان میرد که هست

محکوم حکم طبع روان بحر و بر مرا

با شد سفینه غزلم مخزن گهر

دیگر چه حاجت است به گنج گهر مرا

تا دیده ام معاینه این نظم ابدار

افتاده است لعل و گهر از نظر مرا

شیرین سخن به دهر نباشد کس اینقدر

گویا نی قلم بود از نیشکر مرا

جمعی ز شعر بیخبر امروز کرده اند

از شعرهای بی اثر خویش کر مرا

استاد گشته اند ز شاگردیم کز نون

خر مهره میدهند به نرخ گهر مرا

شاید ستود شیوه بیدل که در جهان

در نظم و نثر نیست چو او مفتخر مرا... (۱)

و در قصیده بی بار دین سفید که ۱۳۲ بیت است طعنه به شاعری میزند، که

در زمان پادشاهی حبیب الله میزیسته است و تخلصش بادل بوده است. بادل

همواره به جواب این و آن شعر میگفته و هرگز سخنی از خود نداشته است.

مستغنی در این قصیده استاد دانه باز در برابر بیدل زمین تسلیم میبوسد.

می نویسد:

غیر بیدل پیر صاحب بادل زار باب سخن

میتوان کردن به هر مولا به هر چا کز سفید (۲)

علاقه مستغنی به بیدل تا آن حد است که در مقطع اکثر غزلها تخلص

بیدل را با تخلص خود یکجایی آورد و این خصوصیت بیشتر در اشعار او که

در سراج الاخبار به چاپ رسیده است دیده می شود. (۳)

از مستغنی قطعات نثر نیز مانده است که تأثیر بیدل را در آن نثرها نیز

به وضاحت میتوان مشاهده کرد. «گلزار مستغنی» (۴) و «کاینات مجبور کاینات

بیچاره و کاینات بی اختیار» (۵) هم از نظر محتوی و هم از نگاه شیوه بیان

یاد آور قطعات نثریست که در «چهار عنصر» بیدل آمده است.

۱- مستغنی، قصاید، ص ۵۰۵ - ۲- مستغنی قصاید، ص ۵۱ و ۵۲.

۳- طور مثال رجوع شود به مقاطع غزلهای مستغنی در شماره های ۴، ۱۰، ۱۱ و ۱۴

سال دوم سراج الاخبار

۴ این نثر در «امان افغان» سال ۴ شماره های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ به چاپ رسیده است و نیز

در مجموعه قصاید مستغنی آنرا میتوان یافت.

۵- مستغنی، قصاید، ص LXI۷

در یکی از قطعات نثر او میخوانیم: «گلز گل از ملت، سرخرو بی علم و کمال است و سرو جو بیار دولت آزادی زبان مقال. سوسنشن زبان به بیان معارف کشودن است و سنبلش در فکر غرض علوم پیچیدن. سیرابی کشتزارش از روانی جو بیار تجارت است و طراوت سبزه زارش از آبیاری آبشار حرفت. نهال این بستان اگر پیوند علم و معرفت نگردد خود روست و گل این گلستان اگر رنگ و بوی کمال و صنعت نیابد بدبو. معرفت آموز تا راحت یابی نیشکر بنشان تا حلاوت بینی جز گلبن کمال هنر مهرور و به غیر از نهال کمال منشان. سرانندیشه جز به گریبان دانش و بخردی پروتخم تفکر به جز از زمین صدق و ایقان میفشان (۱)»

در این نوشته که به شیوه نثرهای پیدل انشاشده است تمایل نویسنده و امید او به اصلاحات (ریفورم) و به خصوص تأکیدش به نقش قاطع علم و خرد در سعادت مند شدن اکثریت جامعه که محور ارزشهای روشنگری میباشد، به روشنی دیده می شود.

در پهلوی آن مستغنی میبیند که در جامعه آن روز کار ارزشنمای شخصیت انسان نیست و به هیچ کس به قدر کارش بها گذاشته نمیشود مگر علت این بی عدالتی را نمیداند وی در جایی می نویسد: «کلالی از یک گل کنه مشتم خاک کی را کاسه جانان ساخته که تمام عمر از اونه زخمی حاصل نموده و نه در آن طعام و شرابی نخورده همه وقتش بالای تاق گذاشته به دیدنش آرزومند و به داشتنش خورسند میباشد. و مشتم خاک کی را نیز دیگی ساخته که تمام عمر به جز خدمت پخت و پز کاری و به جز رو سبزی کرداری و حاصلی نمیداشته. با وجود آنقدر خدمت چنان بیقدر که دست زدن را بران نیگ و عار

میدانند. کسی نمیگوید که چرا آنرا به دوست احتیاط و عزت گرفتن و این را از نفرت دست نازدن. این چرا و آن چرا؟ تمام انبیا و اولیا و حکما و عقلای عالم در این اقبال و ادبار و در این عزت و نفرت بی موجب متحیر اند و متفکر، هائیم اند و حیران.» (۱)

چنانکه در گذشته اشاره کردیم زندگی ادبی مستغنی را میتوان به دو مرحله جدا کرد: یکی مرحله کهنه سرایی - قبل از همکاری با سراج الاخبار و دیگری نوسرایی یا مرحله دفاع از ارزش های روشنگری.

محمود طرزی زیر عنوان «شعرو فن» نوشته بی دارد که در آن پس از مروره بر آثار یخ شعر در می نویسد: «... با جناب مستغنی که یکی از شعرای پسندیده اطوار آتشین گفتار موجوده شهر عزیز ما است در باب تطبیق شعرو فن محاوره و مصاحبه های بسیاری می کردم. چون به سوی طبع سرشار و خوش مضمونی گفتار آن بلبل چمنستان وطن ملاحظه می کردیم از تحریک و تشویق نمودن آن رفیق سخن خود را بر شعرهای فنی هیچ خود داری نمیتوانستیم ولی رفیق خود را در تردید میدیدیم این تردیدها را می دانستیم که از چیست... تا آنکه در شماره ۲۳ اخبار خود یک غزل چون عسل شازرا که به مناسبت جشن تماشای جمناستک انشاد نموده بودند درج کردیم و اینک این شماره دوم سال دوم این نامه گرامی ما با یک غزل غرایبی به زمان وزمین موافق بسیار دلنشین شان تزیین مییابد.» (۲)

این نوشته تأثیر محمود طرزی را بر سمت گیری مستغنی در شاعری نشان میدهد. پس از آن وی پیوسته به اصطلاح اشعار «فنی» و «وطنیه» گفته است.

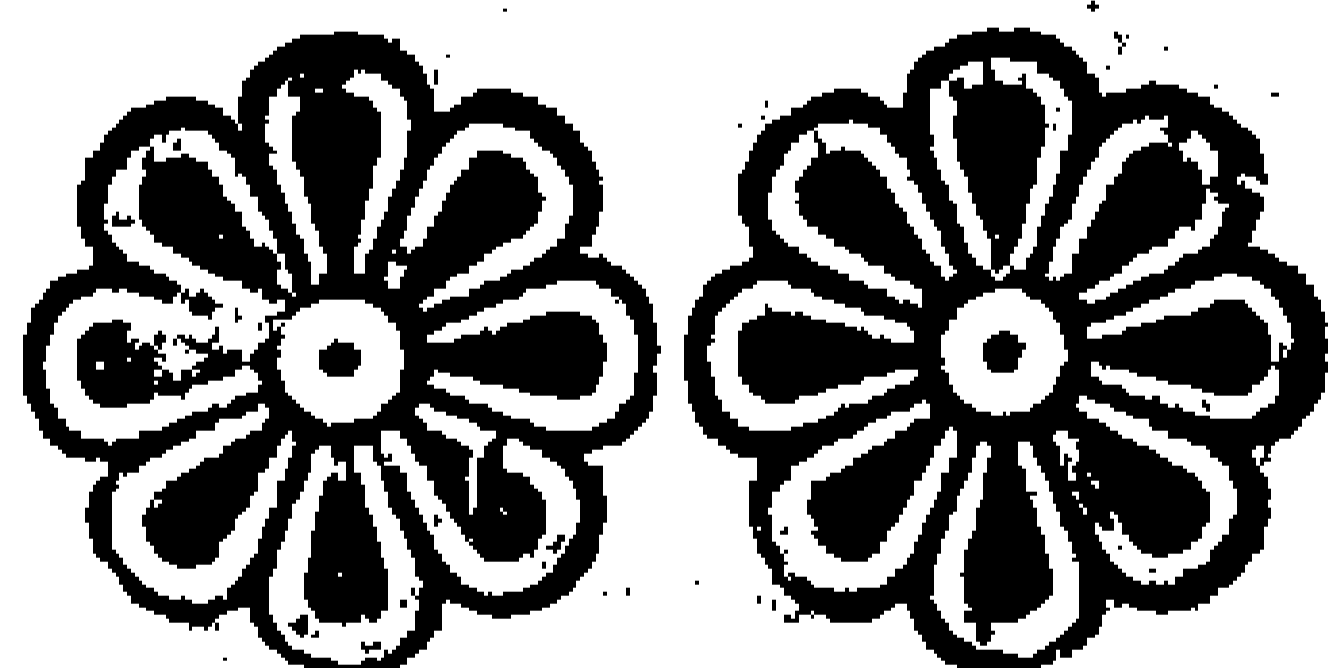
۱- مستغنی، همان اثر ص ۱۰۱ × ۱۰۱.

۲- محمود طرزی، «شعرو فن»، سراج الاخبار، شماره ۲، سال ۲.

نکته مهم آنست که فرهنگ روشنگری با تقاضاهای سیاسی اجتماعی و هنری
خاصش نتوانست در نهاد مستغنی تکیه گاه مطمئنی بیابد.

شاعر که از نگاه خانواده پیوند محکمی با ملاکیت و روحانیت داشت و در
پرورش او نیز آن دو اصل نقش قوی داشتند. تا آخر رابطه اش را با مدیحه
پردازی قطع نکرد و پرتوان ترین قصایدش را در مدح امرا گفت. حتی پس
از افول دولت امانی از مستغنی قصیده بی در مدح «حبیب الله کاکانی» در
شماره فوق العاده «حبیب الاسلام» که به مناسبت جشن استقلال انتشار یافته بود به
چاپ رسید.

آخرین ماموریت رسمی مستغنی عضویت انجمن ادبی کابل بود. وی روز
۲۱ خوت ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۳ میلادی ۶۰ ساله بود که وفات یافت.



بخش ششم

سالهای نبرد داغ نوجویی و تقلید

در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ میلادی حکومت امیر امان الله توسط حبیب الله کلکانی که از جانب بخشی از ملاکین و روحانیت متعصب و عناصر ناراضی دستگاه اداری سلطنتی و استعمار بر تانیه حما به می شد سقوط داده شد. حبیب الله بر تمام مظاهر فرهنگی صلیب کفر گذاشت و تمام دروازه های آموزش و پرورش را به روی مردم بست در همان آغاز حکومت «حبیب الله» علمای مسلمان هند پشتیبانی از او را خلاف اسلام دانستند و آن عده علمای افغانستان را که طرفدار او بودند سخت انتقاد کردند.

به پاسخ انتقادات مذکور جریده حبیب الاسلام که ارگان نشراتی حکومت حبیب الله بود برنامه اصلاحی دولت را بدین تفصیل نشر کرد: «مقررات حکومت سنیة حالیه - رفع حجاب که آزاد گذاشته شده بود لغو و به عوض مقرر گردید که هیچ زنی بی محرم خود از خانه نبرآید مکتب هاییکه زبانهای اجنبی و کفار را به اولاد اسلام یاد میدادند لغو گردیدند دیگر مدرسه ها که بچه های

اهالی که شرعاً منزله دختر بالغه را دارند و آن مکتب‌ها درس‌ها بیکه از مفاد دینی و علم شرایع و احکام قرآنی بر آنها مرتب نیست، بلکه که در اعتقادشان خلل‌های زیادی و اصل می‌شود یاد می‌گیرفتند.

بلی تعلیم هر فرد مسلم جا یزاست؛ مگر مقصد از علم احکام دین و اصول عبادات است نه علوم زیاده لسان خارجه کفر، یا زام و بلاد سلاطین ماضیه کفر را یاد گرفتن که اینهمه مکتب‌ها لغو شد.

مدرسه مستورات که دخترها از خانه‌های خود برآمده و در آنجا سبق می‌خواندند و موقوف شد، قوانین و نظامات که به مانند ملک‌های غیره مانده شده بود لغو و عوض آن قضات، قروبه تطبیق دادن احکام شرع شریف مقرر گردیدند. همچنین باقی مسایل جزئی و کلی بد که در این ده سال به نام ترقی رواج یافته بود از قبیل سلامهای رقم رقم، کلاه فرنگی، در پشی، موقوف کردن تعدد زوجات، تعیین سن ازدواج، و دوایر زیاد به نام تشکیلات ساختن که همه اسباب مصرف پول بیت المال به درک‌های صحیح (؟) و برای علما بیکه اقامه عبادت و مودنی و به جا آوردن فرایض دین را مینمایند که سابق موقوف بود تعیین شد. (۱)

از روی «مقررات» فوق وضع مختنق حکومت ۹ ماهه حبیب‌الله کلکانی به وضاحت فهمیده می‌شود.

در آن مدت جراید «حبیب‌الاسلام» در کابل «رهبر اسلام» در مزار شریف «مرد اسلام» در کندهار «الایمان» در سرخورد و «نهضت الحبیب» در خان آباد چاپ می‌شد به غیر

۱- انقلاب، مقاله حبیب‌الاسلام، به قلم غلام‌محمدی‌الدین انیس، سردبیر (منشی اداری) حبیب‌الله کلکانی سال اول، شماره اول (۹ حوت ۱۳۰۷).

از یکی دو جریده هدف عمده دیگر جرایده مذکور تبلیغ پابندی حکومت حبیب الله کلکانی، اساسات دین اسلام و گزارشش پرونده استقرار سلطنت او بود. در جرایده مذکور گاه گاه اشعاری در مدح حبیب الله و بعضی رفقای نزد یکش به چاپ میرسید که با وجود آن در مجموع میتوان حکم کرد که چشمه ادبیات نیز کاملاً کور بود.

دولت استعماری بر تانیه به زودی یعنی، هنوز یک سال تمام نشده حبیب الله کلکانی را با نادر تعویض کرد و بدین صورت تسلط خود را در افغانستان پایداری تر و مطمئن گردانید. نادر با داشتن مقامهای اداری مهمی در حکومت امیر امان الله مانند وزارت حربیه و سفارت و غیره پیوسته میکوشید تا با احمد سینی استعمار بر تانیه امیر امان الله را براندازد و خود پادشاه افغانستان شود.

وی باری به تاریخ چهار اپریل سال ۱۹۲۴ (حمل ۱۳۰۳) در حالیکه سمت وزارت حربیه افغانستان را داشت با همفری وزیر مختار بر تانیه در افغانستان در باره مخالفت خویش با امیر امان الله و محمود طرزی مذاکره کرد و علت شورش ملای لنگ را نیز لغزش های امیر دانست.

در همان زمان همفری در نامه یی به مقامات رهبری دولت خویش موضوع را گزارش داد و از نادر به عنوان مرد جاه طلبی که می شود از او کار گرفت یاد کرد. گاهی که نادر به جای محمود طرزی در پاریس وزیر مختار افغانستان مقرر شد اصرار ورزید تا برادرش شاه ولی نیز معاون او باشد اما امیر امان الله که از نهاد نادر و برادرانش آگاه بود این پیشنهاد را نپذیرفت. نادر وزیر مختار افغانستان در پاریس و هاشم برادر دیگرش که وزیر مختار افغانستان در مسکو بود به زودی با هاجسن (Sir Richard Hodgson)

وزیر مختار برتانیه در مسکو ارتباط قایم کرد ند ملاقات نادر و هاجسن در پاریس صورت گرفت و نادر ضمن صحبت به وی اظهار داشت که سرحدات افغانستان و هند بر تانوی دارای مناطق طبیعی و جغرافیایی نمیباشد. او حاضر است تا دریای کنر را سرحد دو کشور بشناسد و در مقابل پشتیبانی دولت برتانیه را داشته باشد. بدینصورت وی میخواست خاک افغانستان را تا دریای کنر در بدل جلب پشتیبانی به آن دولت واگذارد. (۱)

در آن زمان که امیر امان الله در قندهار برای بازگیری سلطنت تلاش میوزید و چشم همکاری به نادر داشت، حتی کسانی را هم نزد او فرستاده بود نادر و برادرانش هاشم و شاه ولی در اثر مشوره همفیری از راه گردیز وارد افغانستان شدند و به پخش ابلاغیه پی که در هند چاپ کرده بودند پرداختند. در آن ابلاغیه ها از جانب نادر به قبایل سرحدی گفته شده بود که «... نه من و نه کدام يك از خ-ویشاوندانم آرزوی تاج و تخت افغانستان را داریم» بدینصورت نادر مدعی بود که جهت اعاده سلطنت به امیر امان الله مجاهدت میوزد. مگر گاهی که بر کابل دست یافت، به تاریخ ۲۴ میزان ۱۳۰۸ خویش را پادشاه افغانستان اعلام کرد. (۲)

نادر بنا بر تعهدیکه در برابر دولت برتانیه داشت باروشن فکران آزادیخواه در آویخت و سیاست استبدادی شومی را پیش گرفت که عبدالرحمان لودین، محی الدین انیس و دهها تن دیگر قربانی آن تعهد و آن سیاست شدند.

۱- ریاتالی سٹیوارت، آتش در افغانستان (۱۹۱۴ - ۱۹۲۹) نیویارک ۱۹۷۳، ص ۵۰۳.
۲- مفصل موع رادر «آتش در افغانستان» صفحات ۵۱۷، ۵۱۹، و ۵۲۲ بخوانید.

در زمان پادشاهی نادر موازی با اختناق و دشمنی با مردم گامهای درزمینه اصلاحات روبنایی گذاشته شد که برای بیننده نه چندان دقیق ستایش برانگیز بود. مگر تمام آن به اصطلاح اصلاحات در فرجام برای سرکوب کردن تمام جرانه های فرهنگ روشنگری و جلوگیری از روحیه و خواست بورژوازی ملی و به سود فیودالیزم و تقاضاهای قرون وسطی صورت میگرفت.

طور مثال مروری بر چگونگی تأسیس انجمن ادبی کابل بنماییم: انجمن ادبی کابل در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی (مطابق ۱۹۳۱ میلادی) تأسیس شد. محققین متفق القول اند که انجمن ادبی کابل نخستین انجمنیست که از طرف دولت به ابتکار و علاقمندی شخص نادر گشایش یافته است، اما اسنادی در دست است پیانگر آنکه قبل از آن به اراده شعر او نویسنده گان هرات انجمن ادبی در آن ولایت پایه گذاری شد و از تأسیس آن به مرکز خبر داده شد. مقامات رسمی مرکز در راه افتتاح آن تا وقتی مشکل تراشی کردند که حق این ابتکار به مقام سلطنت تعلق گرفت و نخست انجمن ادبی کابل گویا به اراده شخص شاه به وجود آمد. در این مورد در سرمقاله «اتفاق اسلام» به چنین حقایق روشن بر میخوریم: «هراتیها با یدشکر گذار باشند که اولین انجمن ادبی که در افغانستان تأسیس یافته انجمن ادبی هرات بود.» و در همان سرمقاله در سطرهای بعد نوشته می شود: «موضوع انجمن ادبی هرات که به وزارت جلیله معارف اشعار شد آقای وزیر نوشته اند مقصود این انجمن را ندانسته ایم و حال اینکه از کلمه انجمن ادبی مقصود خود پر ظاهر است...» و در سطور پستر سرور جو یا مد پر و نگار زنده جریده که سرمقاله نیز به قلم او نوشته شده است به دلیل ناسازگاری حکومت با تأسیس انجمن ادبی در هرات چنین واقعیتها اشاره میکند: «... این هم صحیح

است که انجمن های عامی و ادبی در مالک شرقی زودتر محل مخا طره واقع می شوند. اینگونه محفل ها را با مورسیاسی مدخل داده موازی پیش میکنند. چنانکه در جریده بهار مشهد خواندیم که انجمن ادبی خراسان بنا به بعضی معذورات که تعطیل بود حالا مجدداً تشکیل شده، اما آینده امید است پایه علم و ادب ثابت گردد. به مختصر سؤ نظر این جور موسسات شریفانه از بین دور نشود ... » (۱)

اشکار شعر او نویسندگان هرات در بارو نوکرانش را به آن نکته مهم متوجه ساخت که هرگاه ادبیات به سمت معین به راه انداخته شود از آن می توان بهره وافعی برداشت از طریق تشکیل انجمن ها آسانتر میتوان به این هدف نایل شد به همان دلیل بود که انجمن ادبی هرات را تا آنوقت به رسمیت نشناختند که گویا به اراده و فرمان شاه و در نظر داشت موازین در بار انجمن ادبی کابل را در همان سال تأسیس کردند مدیر انجمن مدتی محمدانور بسمل بود که به زودی برکنار شد و شهزاده احمد علی درانی به جایش نشست؛ مدت درازی محمد نوروز سرمنشی شاه ریاست انجمن را نیز به عهده داشت. غلام جیلانی اعظمی و زمانبی شهزاده احمد علی درانی معاونان انجمن بودند و از اعضا که گاه به گاه به شمار آن افزوده شده یا از جمله کاهش یافته است از میر غلام محمد غبار قاری عبدالله، عبدالعلی مستغنی، محمد کریم تزیهی، سرور جو یا سرور گویا، حفیظ الله، و امین الله زمریالی می توان نام برد، سید قاسم مترجم فرانسوی و عبدالباقی لطیفی سرکاتب تحریرات انجمن بود. (۲)

۱ - سرور جو یا، « کابل دارای انجمن شد»، سر مقاله اتفاق اسلام، شماره ۲۷، سه جنبه

(۵ سرطان ۱۳۱۰ هـ ش)

۲ - سالنامه کابل، (سال ۱۳۱۱ هجری شمسی) ص ۱۰۹.

اصلاح و توحید سبک ادبیات ، اتخاذ اسلوب نگارش و روشن ساختن تاریخ مشاهیر جال و مفاخر گذشته و وطن تصحیح و تصدیق تألیف و با تراجم آماده چاپ اهداف اساسی انجمن شمرده می شد . (۱)

انجمن ادبی کابل به نشر ماهنامه‌یی به نام « کابل » پرداخت . نخستین شماره ماهنامه مذکور به تاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۱۰ (مطابق ۵ جون ۱۹۳۱) به نگارندگی سرور جو یا چاپ شد .

مجله ادبی « کابل » از نخستین شماره به تأیید تقلید قدما و گریز از واقعیت زمان در شعر پرداخت . بدیحه سرایی احیاء شد و شعرا به صورت اجباری به بیراهه کشانده شدند . مجله کابل مثلاً موضوع آمدن نادر را به اقتراح میگذاشت و حتی نمونه هم مانند قصیده معروف فرخی :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار پر نیان هفت رنگ از در سر آرد کوهسار
در اختیار سخنوران میگذاشت تا مبادا کسی در مداحی هم ابتکاری بکند . (۲)

قصاید مدحی شعرای پیشین پیوسته در مجله چاپ می شد مانند قصیده تملق آمیز معروف ظهیر فارابی در مدح قزل ارسلان سلجوقی که از شرم آورترین مدایح به شمار میرود و چنین آغاز می یابد :

تا غمزه نو تیر بلا در کمان نهد خوی تو رسم خیره کشی در جهان نهد
که در یکی از شماره ها چاپ شد و در شماره بعدی به کوشش یکی از اعضای انجمن که با دربار پیوستگی داشت از روی نسخ متعدد متن انتقادی آن با شماری قصاید دیگر به همان وزن و قافیه که از جنگ های خطی یافته شده بود مکرر به چاپ رسید . (۳)

۱- همانجا همان صفحه .

۲- کابل، شماره ۲، سال ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ - ۲۲ نوامبر ۱۹۳۲) ص ۳۵ .

۳- کابل، شماره ۹، سال ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ - ۹ فیوری ۱۹۳۲) ص ۴۹ .

به مناسبت های خاصی مانند جشن استقلال و یا تأسیس کدام موسسه شعرا تشویق می شدند ، اشعاری بسرایند که مدح زادر بخش خاص و مورد علاقه انجمن در اشعار مذکور بود.

انجمن ادبی تلاش میورزید تا موضوعاتی مانند وصف بهار زمستان و غیره را جایگزین بیان مسایل اجتماعی و خرواست های مردم در شعر سازد و بدین منظور مشاعره های طرح مینمود (۱) ازین قبیل مشاعره ها را مجله علمی و ادبی «آینه عرفان» که از ریاست دارالتالیف وزارت معارف انتشار می یافت نیز دایر میکرد. مانند مشاعره بر اساس غزلی از «صفا» که به این وزن و قافیه آغاز می یابد:

لا لهر اهم سینه وقف داغ سوزان بوده است

گویا چون من اسیر خال جانان بوده است .

و بنا بر خواهش هاشم شایق این غزل به مشاعره گذاشته شد و شعر اهر کدام در وزن و قافیه آن غزل های عاشقانه سروده اند که در مجله «آینه عرفان» بهم به چاپ رسیده است. کسانیکه در مشاعره مذکور شرکت جسته اند اینها اند: عزیز الله قتیل هاشم شایق ، شیخ محمد رضای سهیل ، محمد آصف مایل ، قاری عبدالله غلام حضرت شایق ، بیتاب ، صلاح الدین سلجوقی ، عبدالستار تنها معلم مکتب صنایع زهیبیه ، امیر محمد اثیر معلم مکتب حبیبیه ، صفر علی امنی معلم دارالمعلمین . (۲) گذشته

۱- مجله کابل، شماره نهم سال چهارم، (اول حوت ۱۳۱۳-۲۰ فیروزی ۱۹۳۴) از ص ۳۶ تا ۴۲ و افتراح بهار در همان شماره .

۲- هاشم شایق، «مصاحبه بود مسابقه شد»، آینه عرفان، شماره ۶-۷-۸ سال ۲ (سنبله، میزان و عقرب ۱۳۱۱) از ص ۱۷۲ تا ۸۴ و «به سلسله مسابقه» آینه عرفان شماره ۹-۱۰-۱۲ سال ۲ (قوس جدی دلو و حوت ۱۳۱۱) از ص ۹۰ تا ۹۳ .

از آن هاشم شایق در خانه خویش محافل «بیدلخوانی» دایر می نمود که شماری از شعرا هفته یکبار در آن محفل فراهم می آمدند و به بحث و تبصره بر غزل های فانی بیدل می پرداختند و این اجتماعات نیز که علاقه به ارزش های کهن ادبی در آن فرمان میراند هر گونه نوجویی را در رز شعر در نطفه می کشت.

در چنان احوال شعرا اینکه تازه به شعر هد فمندی اجتماعی علاقه مند شده بودند و خون غرور مدح زکوردن در رگ هایشان دویده بود و دستسایم نمی شدند و بعضی شان تا آخر تسلیم نشدند و در پیکار با تقلید شعر گذشتگان و اطاعت از ارزش های شعر سده های میانه بر موضع شعر و شنگری و نوجویی پافشاری کردند؛ طور مثال شایق جمال، با وصف آنکه اشعاری در مدح نادر سروده است؛ مگر سنگرد فاع از شعر اجتماعی را از آنکه در سروده بی از او چنین میخوانیم:

تا کی ایدل وصف زلف خوب رویان میکنی

فکر مردم را چرا آخر پریشان میکنی

چند بامه نسبت رخسار جان میکنی

از چه با خنجر برابر نیر مژگان میکنی

تا بکی تعریف آن لب های خندان میکنی

تا کجا توصیف گلهای گلستان میکنی

منع اخوان از نفاق و جهل مضمون خوش است

خامه است ز صبح چو باشد حر به دشمن کش است...

مدح ابنای زمان را از طمع کردن نوط است

مرجع حمد و ثنا مخصوص ذات کبر است

فکر بهبود وطن کار نکو شغل بجاست

سعی در کار ترقی فرض بر ما و شماست

هر قدر بامعنی بیگانه طبیعت آشناست

یا به انداز مضامین خامه‌ات معجز نماست

در طریق شاعری سبک جدید آغاز کن

چشم اخوان وطن از خواب غفلت باز کن (۱)

اکثر شعرای آن روز بر اتفاق قبایل مختلف باشند افغانستان تأکید کرده اند زیرا آنان شورش حبیب الله کلکانی را معاول بی اتفاق ملت میدانستند و این اتحاد زیر درفش فرمانروایی نادر می بایست صورت بگیرد. بدیهیست که چنین برداشتی از حادثه مذکور کاملاً غیر علمی و غیر واقعی بود و صرف به سود سلطنت نادر نقش تبلیغی داشت.

محمدانور بسمل که از مشروطه خواهان بود نیز در شعر «اتفاق» همان برداشت مروج را منعکس می سازد. (۲) و می نویسد، که تا چنان تباهی تکرار نشود مردم با بدبه صورت یکپارچه از حکومت نادر پشتیبانی کنند. چنین دعوی از شاعر زمنده‌یی مانند بسمل ناخوشایند بود.

نکته دیگر در شعر شایق جمال که نقل شد منع شعرای زمان است از مدح سرایی و این خطری بود که در آن سالها شعر را تهدید میکرد. مدیحه پردازی در سالهای اخیر سلطنت امیر امان الله دوباره سر بر آورده بود و بیشتر اشعار وصف مبالغه آمیز شخصیت امیر را منعکس می ساخت. با استقرار نادر بنا بر خود خواهی او و دشمنی اش با بیداری و آگاهی توده های مردم مدیحه پردازی از پشتیبانی مقامات رسمی نیز برخوردار گردید و حریف خطرناکی برای شعر هدفمند اجتماعی شد.

۱- غلام حضرت شایق «اندرز به خویش»، کابل، شماره ۲، سال اول (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ - ۵ جون

۱۹۳۱) ص ۵.

۲- بسمل «اتفاق» کابل، شماره اول سال اول، (۵ جوزا ۱۳۱۰ - ۵ جون ۱۹۳۱) ص ۳۵.

نکته سوم در شعر شایق طرح مسأله «سبک جدید» است شعر «سبک جدید» به تعبیر شایق شعر است که وسیله بیداری مردم برای کار و ترقی و آبادی کشور قرار گیرد. اما این اصطلاح به زودی گستره فراختری مییابد و از اصطلاح «شعر فنی» دورتر می‌رود. به بیان فشرده در شعر یکه زیر عنوان «سبک جدید» در سالهای پست‌تر رشد کرد دید طبقاتی شاعر و نویسنده مشخص تر انعکاس می‌یابد مثلاً به جای آرمان طبقه بورژوازی ملی آهسته آهسته آرمان زحمتکشان در آن جای ثجالی پیدا می‌کند. این چرخش عمده در سیر ادبیات است که آثار ادبی نیمه اول سده بیستم را از آثار ادبی نیمه دوم آن جدا می‌سازد. بحث بر شعر «سبک جدید» را می‌گذاریم به آینده. در اینجا جهت روشن‌تر شدن مسأله تنها بهره‌ی از یکی از اشعار آن روز - وید را نقل می‌کنیم که در آن خواست‌های صفوف وسیع‌تر مردم تصویر شده و دشمنی با فیودالیزم در پهلوئی دشمنی با استعمار و فرهنگ استعماری انعکاس یافته است:

... ملت ما چماه از پیرو جوان	نیست بر یک راه و یک مسلک روان
تا طرفدار فیودالیم ما	بی ره و پیکار و بی‌حالییم ما
هر یکی خان و امیر خود سریم	هر یکی دارای تیغ و خنجریم
ما همی خوانیم قانون و نظام	مست و مخموریم بی‌ساقی و جام...
در جهالت گشته در دنیا علم	خوش بود صد بار زین هستی عدم
گر چنین خصلت بود با ما مدام	کار ما ختم است باقی والسلام
این سخن‌ها از برای عبرت است	نی‌ز روی کین و بعض و نفرت است
هست حرف من رکیک و نیشدار	همچو طاووسی بود در جلد مار
مینماید گرچه چون جنگ و جدل	ظا هرش زهر است در باطن عسل
راست گفتن دایما ما را شعار	رو به رو گوئیم همه آینه وار

حرف من از درد و از سوز دل است
 نیستم من محو کردار فرنگ
 ملت من نیست در چشم زبون
 لیک مدموم است نزد من ثنا
 مادحین ممدوح را احمق کنند
 قصه و افسانه و احباب خوش
 مقصد، اهست بیداری نه خواب
 قلب من مایل به این آب گل است ...
 نیست در آینه ام یک ذره زنگ
 من به عشق خاک خود دارم جنون
 شخص مباح است پر مکر و دغا
 کار رابی نوروی رونق کنند
 میبرد اطفال را در خواب خوش
 با تشدد کرده ام زین روعتاب (۱)

انجمن ادبی کابل نبرد گاه طرفداران ترقی و ارتجاع بود و اعضای آن نیز درد و صف بر ابر هم قرار داشتند. نیروی ترقی با پشتیبانی روشنفکرانی از خارج انجمن پافشاری پیروز مندانه میکرد تا بازگشت به ارزش های ادبی قرون وسطی به ساری ننشیند و واقعگرایی در مرز ادبیات زبون نشود و روند تاریخ پشتیبان آنان بود مگر یک نکته قابل یاد آور است که این مرز بندی در داخل انجمن بدان مایه مشخص و قاطع نبود شعرایی سنگر شان را عوض میکردند و شعرایی به این یا آن صف تازه وارد می شدند. در پهلوی میر محمد علی آزاد، هاشم شایق، سردار محمد عزیز قنیل و دیگران که در حصار ارزش های شعر کلاسیک اسیر بودند، محمد سرور صبا، محمد حیدر زبیران، شایق جمال و نوید بیشتر بر شعر به اصطلاح سبک جدید تأکید میورزیدند. قاری عبدالله و مستغنی هم مدیحه سرا بودند و هم تقاضاهای اجتماعی را در شعر بیان میکردند.

محمد سرور صبا که نتوانست از مدیحه سرایی به تمامی پرکنار بماند در موضع شعر رسالت مند پافشاری شایسته کرد و در میان آغازگران شعر سبک جدید

۱- نوید، «انتباه» کابل شماره ۶، سال ۲، (اول قوس ۱۳۱۱-۲۳ نوامبر ۱۹۳۲) ص ۲۰.

جایی برای خودش باز نمود. وی در ترکیب بند زبان حال شهیدان، شعر معروف محمود طرزی را که بیت ترجمش چنین بود :

شهیدان ظلم فر نگیم ما به خون وطن لاله رنگیم ما
به بهترین وجه پاسخ گفت. این شعر بیان حکایتیست از زبان خردمندی که روزی از اندوه زیاد راه صحرا پیش میگیرد و در مرغزاری به پیرمردی رو بر و میشود پیرمرد او را به باغی میبرد که گورستان اجداد وی است و مرد خردمند ضمن گردش با پیرمرد این مطالب را بر لوح مزاری میخواند :

در آن دم که از جور دهر کهن

اجانب در آمد به خاک وطن

زدست ستمپرور دشمنان

به خون غوطه زد طفل و پیر و جوان

پسر بی پدر شد پدر بی پسر

زمین سو گوار آسمان نوحه گر

چو عهد خزان گلشن افسرده شد

گلستان شاداب پژمرده شد

ز بس در وطن ظلم شد آشکار

بر آشفته یکدم صغار و کبار

به جان عدو آتش افروختند

تن شوم شانرا چون سوختند

تنی چند کاینجا به خاک اندریم

از آن مردمان وطنپروریم

به عشق وطن نقد دل باختیم

فدای وطن خویش را ساختیم

تپیدیم چون لاله در خون خویش

دل داغدار و تن ریش ریش

چو شد خاک از خون مالاله زار

شد از غصه قلب شفق پر شرار

و طن پروران جوانیم ما

شهید کف دشمنانیم ما

گند شتیم در عشق کشور زمال

ز فرزندان دلبنده و اهل و عیال

به تن جامه رزم آراستیم

ظفر از خدای جهان خواستیم

به دشمن نمودیم جنگ و ستیز

به بازوی عزم و به شمشیر تیز

که تا دشمنان را زبون ساختیم

ازین ملک مینو بیرون ساختیم

جوانان میدان جنگیم ما

شهید ره نام و ننگیم ما ... (۱)

این شعر که در باره شهدای جنگ استقلال سروده شده مشحون از کینه

با استعمار است شعر محمود طرزی بر خلاف پندار بعض محققان در باره

شهدای افغانستان در پیکار با استعمار انگلیس سروده نشده بل که در نبرد

آزاد یخواهان خالق بلغاریا علیه امپراتوری اشغالگر عثمانی شکایت نامه

ترکیها نیست که توسط قشون آزاد یخواه بلغاریا کشته شده اند از این

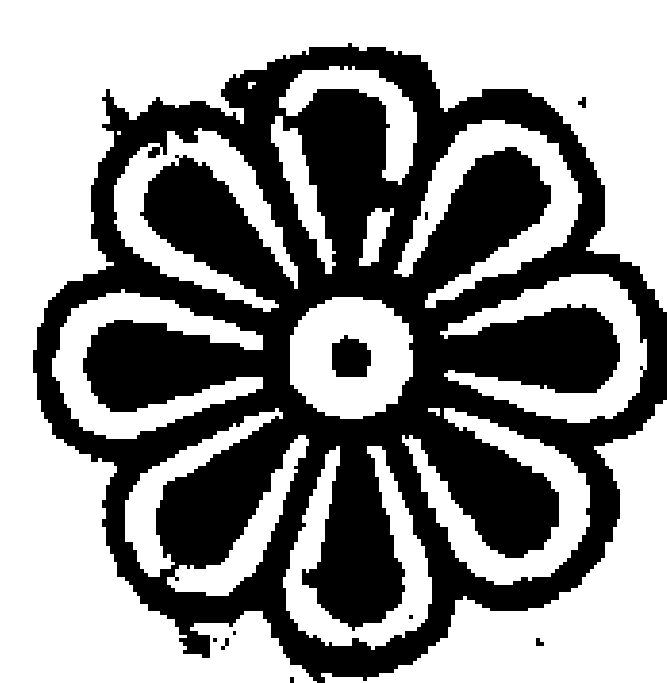
نگاه شعر محمود طرزی دفاع از تجاوزکار است و اما

صبا در پاسخ خویش به محمود طرزی لغزش او را اصلاح می‌کنند و گذشته
از آن بر ضرورت مبرم مبارزه با استعمار حتی در شرایطی که کشور به استقلال
سیاسی خویش نایل آمده است تأکید مینمایند .

موضوع مبارزه با استعمار در شرایطی که نادر به صورت صریح باز یچه آن بود
و هم در زمان پادشاهی پسرش ظاهر در ادبیات ما چه در آن سالها و چه در سالهای
بعد چون مشعلی بوده است که شعرای آگاه و وطن پرست آنرا فروزان
نگاه داشته و دست به دست تا امروز آورده اند .

بدین صورت از سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸-۱۹۲۹ م) به بعد رشد بی‌محل مد یچه پردازان
به مقدار بله سخت نوجویی و هدفمندی ادبیات رو به رو میشود . این نبرد اساساً در
قلمرو شعر در میگیرد و تقریباً تا مدت ده سال ادامه مییابد . شعرای ترقی پسند پیشستاز
در مبارزه استواری نشان میدهند و با انعکاس دادن خواست‌های طبقات و
اقشار گسترده تر مردم پیروزی رسالت‌مندی ادبیات را بر مد یچه پردازان و تقلید
مسلم می‌سازند .

در بازپسین سالهای دوره مورد مطالعه ما راه یافتن خواست و نیاز مردم
سنگین در ادبیات با ووری ادبیات را سبب شد و جنبش داستان و نما یشنامه
نویسی به راه افتاد که از نگاه موضوعات، شیوه بیان و گزینش و ترمیم کو کفر
ها آغاز فصل نوی را در ادبیات اعلام مینمود .



نتیجه

آغاز سده بیستم در سیر تاریخی ادبیات دری نقطه عطفیست که دوره روشنگری را از ادبیات قرون وسطی جدا میکند. دوره جدید بدون شك بیشتر با نحوه اندیشندگی ارتباط دارد که از زمینه سیاسی و اقتصادی برخاسته است. مراد نحوه اندیشندگی بورژوازیست که رویش مناسبات سرمایه داری در بطن جامعه افغانی انگیزه آن است؛ مگر این چرخش در مسیر افکار و با تلاش ارزشهای فکری خاص به سوی تسلط بر قلمرو آرا اجتماعی که با تلاش طبقه خاص به سوی کرسی قدرت موازی بود بر معا پیر ادبی نیز تا آنجا که پیوستگی داشت، مؤثر واقع شد. هدف ادبیات اجتماعی گردید و ادبیات در نبرد زندگی یاری بخش مردم شناخته شد. پیوسته با هدف تازه، محدودیت موضوعات که در ادبیات قرون وسطی از سلطت بود نیز شکست. واقعیت های اجتماعی دسته بندی شاعرانه و غیر شاعرانه را نفی کرد و هر چه انسان را نگران میداشت یا نشاءطمیندمی ساخت حق ورود در مرز شعر یافت و بنا بر آن موضوع آثار ادبی نظر به شکل آن بیشتر به مانند گردید و قالب های کلاسیک شعر دیگر حصارهای آهنین نبود. خواسته و ناخواسته شکست بر میداشت و نسیم نوآوری و نوجویی

را راه می‌داد. شعر و ادبیات از انحصار برآمد و هر کسی بدون از بر کردن
چند هزار بیت به آزمایش دست زد و شعر گفت و در صف شعر ایستاد. مخصوصاً
که زبان شعر ساده شد و دسترس بدان ذکای ممتاز و آموزش و ممارست
فوق‌العاده نمی‌خواست.

مگر این گزیر به سوی افق‌های نو آنقدر بی تأمل و توجه به قانومندی تکامل
هنر شاعری صورت گرفت که ارزش‌های نجیب شعر در گیر و دار نوآوری و
یها فراموش شد. تصویر سازی و استعاره تشبیه و بیان کنایی و سخن گفتن از
زبان سیماها و مهتر از همه جستجوی راه حل مسایل مبهم اجتماعی فراموش
گردید. و شعر تا حد نظم پایین آمد. پاره‌یی از اشعار دوده‌اول قرن بیستم
از این شماراند.

با آنهمه این جنبش یک اصل مهم را تا نپید می‌کرد و آن اینکه هنر و ادبیات
از واقعیت اجتماعی ما به بگیرد و برای دیگرگون سازی یا نیروبخشی واقعیت
اجتماعی به کار برود.

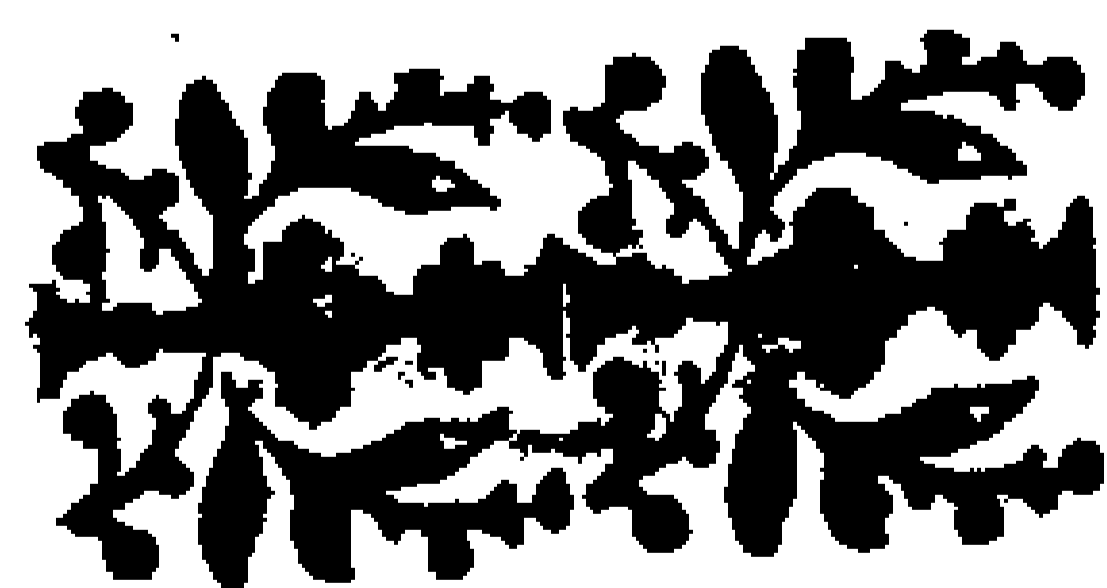
نیاز زمان و تأثیر ادبیات ملت‌های دیگر مخصوصاً ادبیات فرانسه از طریق
ترجمه‌های ترکی و ادبیات ترک اشکال نو ادبی را به ثمر رساند. شعر منثور و
داستان در ادبیات دری جوانه زد که هر دو شکل مذکور تا پایان این دوره راه
کمال پوید.

ده سال اصلاحات از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ قشار مختلف بورژوازی و طبقات و اقشار
تزدیک به آن را پیدار کرد و خواسته‌ها با تنوع بیشتر و ابعاد بیشتر در ادبیات منعکس
گردید. مگر حالت سیاسی که از ۱۹۲۹ به بعد پدیدار گردید، بر آن ضرورت
تأکید می‌ورزید که ادبیات باید از بیابان داغ یک نبرد تقریباً ده پانزده ساله
عبور کند. بدین معنی که سیاست اختناق دوره نادرشاه و آغاز پادشاهی

ظاهر شاه دوباره ادبیات را به سوی چهار دیواری دربار، به سوی انحصار و به سوی ارزش های کهنه می کشید و ما هم تازه سر بر آورده راسر کوب میکرد. مگر شکست نصیب ارزش های کهنه و تاریخ زده گردید و مدیحه پر دازی در مرز ادبیات خاکستر نشین شد. در مقابل، جنبش عظیم قصه نویسی با نگرش کما بیش ریاستیک آغاز گردید و نما پشنامه نویسی نو آغاز پر سوزناز های جدیدی از طبقات و اقشار مختلف اجتماعی بر صحنه فرستاد و فورم شعر شکست و «شعر نو» به مفهومیکه در نیمه دوم قرن بیستم نا مگذاری شد طلوع کرد.

از ادبیات فنی، تا شعر «سبک جدید» و از آن تا «شعر نو» نقش پای ادبیات را میبینیم که از آستانه ک-اخوا به سوی کلبه ها راه پیموده است منتهی آنچه را که این تحقیق مختصر در مقطع زمانی نیم قرن نشان میدهد بخشی از این راه روشن است نه همه آن.

و اما قابل توجه است که تا همین نیم راه به وضاحت دیده می شود که هر چه ادبیات از ما از محدوده خفقان آور در بارها فاصله گرفته و به آرمان مردم نزدیکتر شده است، با مضامین تازه، قالب های تازه، سیما های تازه و سایل تصویر و تجسم تازه و حتی واژه ها و عبارتهای تازه غنی تر و پر بارتر شده و با چنان هویت جدید از خط وسط سده بیستم به نیمه دوم آن گذشته است.



فهرست ماخذ

الف) ماخذ به زبانهای دری و عربی :

- ۱- آزاد افغانستان . پشاور . سال اول ، شماره ۲۱ .
- ۲- آهننگ ، محمد کاظم . سیر ژورنالیزم در افغانستان . کابل دولتی مطبعه ، ۱۳۴۹ ش .
- ۳- ارمانجن ، ع . « قربانی بیگناه » . کابل ، ۶ : ۹ (۱۳۱۸ ش) .
- ۴- « از قصاید معروف ... » . کابل ، ۹ : ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ ش) .
- ۵- افغانستان . انجمن آریانا دایرة المعارف کابل : (۱۳۳۴) .
- ۶- افغانی ، سید جمال الدین . تتمته ابیان فی تاریخ الافغان . مصر (۱۹۰۱) .
- ۷- افغانی . « يك نمونه نو از کلام افغانی تخلص » . سراج الاخبار ۱۱ و ۱۸ : ۷ (۲۵ جدی ۱۲۹۶ ش) .
- ۸- انتظار ، محمد هاشم . « شرح حال ملا قلندر » . آریانا ، ۱ : ۱۳ .
- ۹- « انجمن ادبی در کابل » . سالنامه کابل ، ۱۳۱۱ ش .
- ۱۰- « انقلاب » . حبیب الاسلام ، ۱ : ۱ (۹ حوت ۱۳۰۷ ش) .

- ۱۱- « پرف و سرما ... ». کابل ، ۹ : ۴ (اول حوت ۱۳۱۳ ش).
- ۱۲- بامل ، محمدانور . « اتفاق » کابل ، ۱ : ۱ (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ ش) .
- ۱۳- بلاقی داس . تواریخ جلسه شاهنشاهی . میود پرس ، ۱۸۷۸ م .
- ۱۴- « بوسه مادر » سراج الاخبار ، ۴ : ۱ (۳۰ عقرب ۱۶۹۰ ش) .
- ۱۵- « به سلسله سابقه » . آینه عرفان . شماره های ۹-۱۰-۱۱ و ۱۲ سال ۲ (قوس ، جدی ، دلو و حوت ۱۳۱۱ ش) .
- ۱۶- بیدل ، عبدالقادر . کلیات . جلد اول (غزلیات) . کابل : (۱۳۴۱) .
- ۱۷- بینوا ، عبدالروف . « شمس النهار نخستین روزنامه در افغانستان » . آریانا ، ۴ : ۹ (۱۳۳۰ ش) .
- ۱۸- پروانه ، محمدشفیع . « از شعر ای فراموش شده میرزا محمدجا ن خان » آریانا ، ۹ : ۷ (اول میزان ۱۳۲۸ ش) .
- ۱۹- تاج التواریخ . بمبئی ۱۳۲۲ ه .
- ۲۰- تحفه شاهنشهی . نسخه خطی آرشیف ملی افغانستان (شماره معین ندارد) .
- ۲۱- « ترجمه شعر یکی از ظریف طبعمان جرمنی » . سراج الاخبار ، ۲ : ۱ (۳۱ میزان ۱۲۹۰ ش) .
- ۲۲- تیگو . ك . ل . پارسی سرایان کشمیر ، ۱۳۴۲ .
- ۲۳- جو یا ، سرور . « کابل دارای انجمن شد » اتفاق اسلام . شماره ۲۷- ۱۵ سرطان ۱۳۱۰ ش .
- ۲۴- حبیب ، دوکتور اسدالله . « ادبیات معاصر دری » ادب . ۴ : ۲۴ (جدی و حوت ۱۳۵۵ ش) .
- ۲۵- حبیب ، دوکتور اسدالله . « تأثیر افکار سیدجمال الدین افغانی بر

دبیات معاصر دری « عرفان : فوق العاده روز معلم (۳۱ ثور ۱۳۶۵ ش) .

۲۶ - حبیبی عبدالحی . « دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه » کابل ، ۳

: ۸ (۱۳۱۸ ش) .

۲۷ - حسن ، م . « آه روز گارسیاه ، امان افغان ، ۴۵ : ۵ (۱۹ حوت

۱۳۰۳ ش) .

۲۸ - حسن ، م « احساس از دوهناک » امان افغان ، ۷ : ۶ (۲۳ ثور

۱۳۰۴ ش) .

۲۹ - حسن ، م . « شعر منشور » امان افغان ، ۱ : ۶ (۱۱ جوزا ۱۳۰۴ ش) .

۳۰ - حفیظ الله . « من و او » کابل ، ۷ : ۲ (اول جدی ۱۳۱۱ ش) .

۳۱ - خافی ، یعقوب علی . پادشاهان متآخر افغانستان . کابل دولتی مطبعه

میزان ، ۱۳۳۶ ش .

۳۲ - خسته ، خال محمد . « افغان » عرفان ، ۸ : ۲۰ (عقرب ۱۳۳۵) .

۳۳ - خسته ، خال محمد . یادی از رفتگان .

۳۴ - خسته ، دل ، محمد شریف . « انسان وطن خود را دوست دارد » .

امان افغان ، ۳۶ : ۵ (۲۸ دلو ۱۳۰۳ ش) .

۳۵ - خسته دل ، محمد شریف . « غزل » . امان افغان ، ۳۶ : ۵ (۲۸ دلو

۱۳۰۳ ش) .

۳۶ - داوی ، عبدالهادی . « باز وطن » . کابل ، ۲ : ۲ (اول اسد

۱۳۱۱ ش) .

۳۷ - داوی ، عبدالهادی . « بد نبود » . سراج الاخبار ، ۱ : ۷ (۲۴ اسد

۱۲۹۶ ش) .

۳۸ - داوی ، عبدالهادی . « بلبل گرفتار » . سراج الاخبار ، ۱۲ : ۶ (۵

دلو ۱۲۹۵ ش) .

۳۹- داوی ، عبدالهادی . دفترچه های خطی اشعار . مربوط کتابخانه
شخص شاعر .

۴۰- داوی ، عبدالهادی . زیستنامه - از ولادت تا پنجاه سالگی . نسخه
خطی مربوط کتابخانه شخص داوی .

۴۱- داوی ، عبدالهادی . «عمر . . . وقت» . سراج الاخبار ، ۱۶ : ۶
(۵ حمل ۱۲۹۶ ش) .

۴۲- درانی ، شهزاده احمد علی . «صبح در پغمان» . کابل ، ۳ : ۲ (۱ سنبله
۱۳۱۱ ش) .

۴۳- درانی ، شهزاده احمد علی . «ماه در پغمان» . کابل ، ۲ : ۲ (اول اسد
۱۳۱۱ ش) .

۴۴- دودیانوس ، هوگ ژان . «ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰» .

به ترجمه شاه علی اکبر شهرستانی . ادب . شماره های ۳ و ۴ سال ۱۳۵۳ ش .

۴۵- راتب ، احمد . «روزگار بیمروت پدرت بسوزد» . امان افغان ، ۳۸ : ۵
(۵ حوت ۱۳۰۳ ش) .

۴۶- راتب ، احمد . «روزگار هم ملتفت نمیشود» . امان افغان ، ۶ : ۶
(۱۹ ثور ۱۳۰۴ ش) .

۴۷- راشدی ، سید حسام الدین . تذکرة الشعراء کشمیر ، ۱۹۶۷ .

۴۸- رشتیا ، سید قاسم . افغانستان در قرن ۱۹ . کابل ، مطبعة عمومی ،
۱۳۲۹ ش .

۴۹- رشتیا ، سید قاسم . «برف میبارد» - کابل ، ۱۱ : ۸ (دلو
۱۳۱۷ ش) .

۵۰- رستاقی ، عبدالحکیم . چراغ انجمن .

۵۱- رشتیا سید قاسم . افغانستان در قرن ۱۹ . مطبعة عمومی کابل . ۱۳۲۹ .

۵۲- زهير ، پاينده محمد وسيد يوسف هلمی . تاريخ معارف افغانستان ، کابل . ۱۳۳۹ ش .

۵۳- ژوبل ، محمد حيدر . نگاهي به ادبيات معاصر افغانستان . کابل ، ۱۳۳۷ ش .

۵۴- ژوبل ، محمد حيدر . تاريخ ادبيات افغانستان . کابل ، ۱۳۳۶ ش .

۵۵- سامی ، شمس الدين . قاموس الاعلام . استانبول ، ۱۳۰۶ ش .

۵۶- شایق ، غلام حضرت . « اندرز به خویش » . کابل ، ۲ : ۱ (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ ش) .

۵۷- شایق ، غلام حضرت . « غزل به لهجه ملی » . سراج الاخبار ، ۲۰ : ۷ (۵ جوزا ۱۲۹۶ ش) .

۵۸- شایق ، غلام حضرت . « لوحه وفا » . امان افغان . شماره های ۱ و ۲ - ۵۲ . سال ۹ (۲۵ عقرب ۱۳۰۷) .

۵۹- شایق ، هاشم . « مصاحبه بود مسابقه شد » . آینه عرفان . شماره های ۶-۷-۸ سال ۲ (سنبله میزان و عقرب سال ۱۳۱۱ ش) .

۶۰- شاه شجاع . دیوان . مطبع اسلامیه ، لاهور .

۶۱- صدقی ، محمد عثمان . سیر ادب در افغانستان ، کابل ، حمل ، ۱۳۴۰ ش .

۶۲- طرزی ، محمود . « آغاز سال ششم » . سراج الاخبار ، ۱ : ۶ (۲۴ اسد ۱۲۹۵ ش) .

۶۳- طرزی ، محمود . « ادبیات ملی » . سراج الاخبار ، ۲۲ : ۶ (۳۱ جوزا - ۱۲۹۶ ش) .

۶۴- طرزی ، محمود . « اتحاد » . سراج الاخبار ، ۱۳ : ۱ (۱۵ حمل ۱۲۹۱ ش) .

- ۶۵ - طرزی ، محمود . « ادبیات ملی » . سراج الاخبار ، ۸ : ۷ (۹ قوس) ۱۲۹۶ ش .
- ۶۶ - طرزی ، محمود . « بگذشت و رفت » . سراج الاخبار ، ۴ : ۱ (۳۰ عقرب ۱۲۹۰ ش) .
- ۶۷ - طرزی ، محمود . « بهار و عشق » . سراج الاخبار ، ۲۱ : ۱ (۸ اسد ۱۲۹۱ ش) .
- ۶۸ - طرزی ، محمود . « پراگنده » . کابل ، ۱۳۳۳ هـ .
- ۶۹ - طرزی ، محمود . « تنهایی » . سراج الاخبار ، ۱۶ : ۱ (جدی ۱۲۹۰ ش) .
- ۷۰ - طرزی ، محمود « حسب حال با بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق » . سراج الاخبار ۱۷ : ۱ (۱۱ جوزا ۱۲۹۱ ش) .
- ۷۱ - طرزی ، محمود روضه حکم . کابل ، ۱۳۳۱ هـ .
- ۷۲ - طرزی ، محمود . « سلسله مشاهیر افغانستان - علاوه معلومات بر ترجمه احوال سید جمال الدین افغانی » سراج الاخبار ، ۵ : ۶ (۱۲۹۵ ش) .
- ۷۳ - طرزی ، محمود « سیاحت نامه لاپونیا » سراج الاخبار . از شماره ۱۴ تا ۲۰ سال ۶ (۵ حوت ۱۲۹۵ تا ۲ جوزای ۱۲۹۶ ش) .
- ۷۴ - طرزی ، محمود . سیاحت در سه قطعه روی زمین . کابل ، ۱۳۳۳ هـ .
- ۷۵ - طرزی ، محمود « شبنم » سراج الاخبار ۱۳ : ۱ (۱۵ حمل ۱۲۹۱ ش) .
- ۷۶ - طرزی ، محمود . « شعر - موسیقی » سراج الاخبار ، ۱۲ : ۱ (۱ حمل ۱۲۹۱ ش) .
- ۷۷ - طرزی ، محمود . محمود نامه (ادب در فن) . کابل ، ۱۳۳۳ هـ .
- ۷۸ - طرزی ، محمود « مقاله افتتاحیه سال پنجم سراج الاخبار افغانیه » . سراج الاخبار ، ۱ : ۵ (۴ سنبله ۱۲۹۴ ش) .

۷۹- طرزی، محمود: «مکتب» سراج الاخبار، ۱۹: ۵ (۱۳) جوزا

۱۲۹۵ ش)

۸۰- عزیزى، میرسیف الدین. نصایح الصبیان. کابل، ۱۳۰۳ هـ.

۸۱- غ. «تنهایی و مهتاب» انیس. ۲۰: (۷ دلو ۱۳۰۶ ش).

۸۲- غبار، م. «من و ماه» کابل، ۲: ۲ (۱ سنبله ۱۳۱۴ ش).

۸۳- غبار، میرغلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ. کابل، ۱۳۴۶.

۸۴- غلام سرور. «چرا شفق اینقدر خونین است» امان افغان، ۸: ۶

(۳۰ ثور ۱۳۰۴ ش)

۸۵- غلامی کوهستانی. جنگنامه. مطبعة دولتی؛ میزان، ۱۳۳۶.

۸۶- فخرزمانی قزوین، میرزا محمدنبی. تذکره میخانه. تهران، ۱۳۴۰

۸۷- فردوسی. شاهنامه، جلد ششم. مسکو، ۱۹۶۷.

۸۸- کریمی؛ احمدالله. «نهر» کابل، ۸۳: ۷ (دلو ۱۳۱۶ ش).

۸۹- کشمیری، حمید. اکبرنامه. کابل، ۱۳۳۰.

۹۰- کهزاد و دیگران تاریخ ادبیات افغانستان برای صنفوف ۱۲ لیسه

ها کابل، ۱۳۳۳

۹۱- کوهی. «دختر روستایی» انیس. ۱۵: (۱۳۰۶ ش).

۹۲- کهگدای، حافظ نورمحمد. «عاجز افغان یا افغان عاجز» کابل

(۱۳۱۳ ش)

۹۳- کهگدای، حافظ نورمحمد. «اسناد و یادداشت‌های تاریخی» آریانا

۱-۱۱-۱۲: (۱۳۲۲ ش).

۹۴- گویا، محمدسرور. «آثار نزد یکان» کابل، ۱۱: ۳-

۹۵- گویا، محمدسرور. «دیوان میر هوتک افغان» کابل، ۱: ۳.

۹۶- لودین، عبدالرحمان. «کارستان عام و فن» سراج الاخبار، ۶:۵ (۲۱ میزان ۱۲۹۵ ش).

۹۷- ماپاکوفسکی. «چگونه میتوان شعر ساخت» زمان ویژه هنر شاعری کتاب دوم، زیر نظر مصطفی رحیمی.

۹۸- «مجازات اشعار» امان افغان، ۶:۹ (۶ جوزا - ۴. ۱۳ ش).

۹۹- محمدزایی، مرتضی احمد. «جشن استقلال افغانستان در بولیویا» ترجمه نبی امان افغان، ۸:۴۷ (۹ حوت ۱۳۰۶ ش).

۱۰۰- مستغنی، عبدالعلی. قصاید کابل مطبعة دفاع، ۱۳۴۲ ش.

۱۰۱- مستغنی، عبدالعلی. گلزار اشعار. کابل مطبعة دفاع، ۱۳۵۳ ش.

۱۰۲- مستغنی، عبدالعلی. «گلزار مستغنی» امان افغان. شماره های

۱۸، ۱۹ و ۲۰ سال ۴ (۱۳۰۲ ش).

۱۰۳- «منتخاب نفیسه» کابل، ۲:۲ (اول اسد ۱۳۱۱ ش).

۱۰۴- میرزا یعقوب علی. پادشاهان متأخر افغانستان. کابل، ۱۳۳۲

۱۰۵- مهرین شوشتری، عباس. تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران. ایران، ۱۳۵۲.

۱۰۶- نصرآبادی، میرزا محمد طاهر. تذکره نصرآبادی تهران، ۱۳۱۷.

۱۰۷- «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» طلوع افغان، ۱۸ سرطان ۱۳۰۲ ش.

۱۰۸- نوید، غلام احمد. «انتباه» کابل، ۶:۲ (۱ قوس ۱۳۱۱ ش).

۱۰۹- نیر، محمد انور. «تجارت افغانستان در قرن ۱۹» آرپانا ۲:۲۵ (حمل و ثور ۱۳۴۶ ش).

۱۱۰- وسام، محمد رسول. «مادر تیره روز». کابل، ۱:۹ (حمل ۱۳۱۸ ش).

۱۱۱- وکیلی فوفلزایی، عزیزالدین، تیمورشاه درانی، کابل، ۱۳۳۳ هـ

۱۱۲- هدایت، رضاقلی، ریاض العارفین.

ب) مآخذ به زبان‌های اروپایی

روسی :

۱- ادبیات شرق در سده‌های میانه، جلد دوم، پوهنتون مسکو: ۱۹۷۱.

۲- باباخواجه یف، تاریخ اقتصادی و اجتماعی افغانستان در پایان قرن ۱۹، تاشکند: ۱۹۷۵.

۳- براگینسکی، ای. س. درباره‌ی مسایل دوره‌ی بنده‌ی تاریخ ادبیات فارسی،

از مقاله‌های هیئت نماینده‌گان اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگره

بین‌المللی خاورشناسان، مسکو: ۱۹۶۶.

۴- گراسیمو، آ. گک، گیسر، ادبیات افغانستان، مسکو: ۱۹۶۳.

۵- مسایل دوره‌ی بنده‌ی تاریخ ادبیات مردمان شرق، مسکو: ۱۹۶۷.

۶- مسایل تیوریک ادبیات شرق، مسکو: ۱۹۶۹.

انگلیسی :

۱- ریاتالی ستیوارت، آتش در افغانستان (۱۹۱۴-۱۹۲۹)، نیویارک:

۱۹۷۳.

۲- فیشر، افغانستان و موضوع آسیای مرکزی، لندن: ۱۸۷۸.

۳- گراسمک، جورج، افغانستان بایک مطالعه جدید از اربور: ۱۹۶۹.

۴- لویی دوپره، افغانستان پوهنتون پرستن، نیوجرسی: ۱۹۷۲.

۵- موهن لان، حیات امیر دوست محمد، لندن: ۱۸۴۶.

۶- هماتن، تاریخ افغانستان، لندن: ۱۹۱۶.

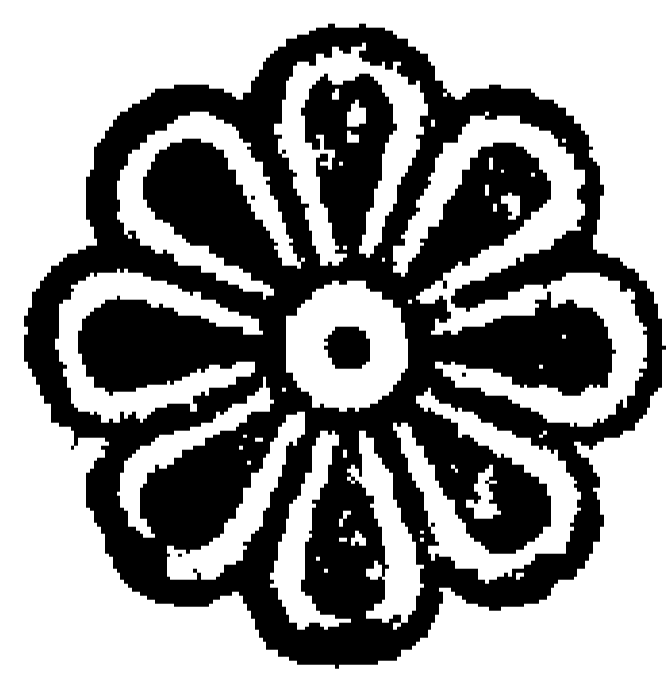
درستنامه

سطر	صفحه	درست	نا درست
۸	۴	آغاز	آغا
۱۰	۱۴	محمد	معد
۱۰	۱۴	(۲)	()
۱۸	۱۴	ملک الشعراى	ملک الشعراى
۲۱	۱۷	هارا آنها	هارا آنها
۱	۱۹	ملک الشعراى	ملک شعر
۱	۲۰	ارشاد	ارشاد
۱۱	۲۵	آزاد ميخواهانه	آزاد ميخواهانه
۱۶	۳۶	(و)	(ز)
۴	۵۸	غربي را	غربي
۳	۵۸	به تحريك	به تحريك
۲۰	۶۷	پيشين	پيشين
۲۱	۷۷	تأسيس	بأسيس
۱۹	۱۲۵	اقتراح	اقتراح
۴ و ۱	۱۲۶	اقتراح	اقتراح

(یکم)



سطر	صفحه	درست	نا درست
۵	۳۹	بد نبود	به نبود
۲۰	۱۹	گبن	گین
۱۳	۱۰۶	فضای	ضای
۴	۱۰۴	شعر	شعور
۲۰	۱۱۴	ا-ی-ن -	ا-ی-ن ۵۵
۵	۱۵۶	مجلد	مچله
۵	۱۵۶	.	(۶)
۱	۱۶۸	گل گلزار	گلزار
۵	۱۷۵	بورژوازی ملی	بورژوازی لی



چاپ اول

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

مطبعہ وزارت تحصیلات عالی و مسلکی ج. د. ا.